



۱۹۶-۱۹۷

ماہنامہ فرهنگی تاریخی
دورہ جدید | مرداد-شہریور ۱۴۰۱ | ۱۰۰ ہزار تومان

با آثار و گفتاری از:
سر لشکر سید عبدالرحیم موسوی
امیر دریادار سیاری
امیر دریادار ایرانی
ناخدا یکم احمد رضا پیروز کار
ناخدا دوم سعید کیوان شکوہی
دریادار دوم عبداللہ معنوی
ناخدا دوم کارن اولادی
دریادار دوم علی اکبر اخگر
ناخدا سوم علی اصغر سلیمانی
ناوسروان احمد شمس علوی
ناوسروان جانباز یوسف کرم پور
ناوسروان مجتبیٰ مسیح
ناوسروان محمدرضا نجاری
محمد ویژه نواز و ...

نگین مروارید

یادمان شہید امیر دریادار محمد ابراہیم ہمتی



۷ آذر

روز نیروی دریایی راهبردی ارتش

شهید محمد ابراهیم همتی

فرمانده ناوچه پیکان در عملیات مروارید





صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
 مدیر مسئول و سردبیر: دکتر رحیم نریمانی
 مدیر اجرایی: سیده فاطمه رضایی
 دبیر تحریریه: محمدحسین جعفری
 مجری طرح: مؤسسه فرهنگی دیجیتال
 مبشر صبح ایرانیان
 امور فنی: پرستو سلیمانی
 چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی - سیاحتی کوثر

نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
 خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
 شماره ۵، مجلات شاهد
 صندوق پستی: ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵
 امور مشترکین: محمدرضا اصغری
 تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸

دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: Yaran@NavideShahed.com
 www.NavideShahed.com
 WWW.NAVIDESHAHED.IR



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه‌شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

- ۳ دریا دلانی که امنیت آفریدند / رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران
- ۴ یادبود ناوچه پیکان و ناخدا شهید محمد ابراهیم همتی / یادداشت سردبیر
- ۵ شهید همتی شهادت را زیور خود کرد / امیر سرلشکر سید عبدالرحیم موسوی
- ۶ ضربه هولناکی که دشمن بعثی از نیروی دریایی خورد / امیردریادار شهرام ایرانی
- ۶ یاد سردار همتی و ناوچه پیکان باید زنده نگه داشته شود / امیر دریادار حبیب الله سیاری
- ۷ از عرشه تا عرش / مروزی بر زندگینامه ناخدا سوم شهید محمد ابراهیم همتی
- ۹ اساتید به عنوان یک نابغه به او نگاه می‌کردند / روایت عباسعلی همتی پدر شهید محمد ابراهیم همتی از سی سال زندگی فرزندش
- ۱۰ گفت مامان می‌دانی سه ماه است که دستپخت تو را نخورده‌ام! / روایت مرحومه مریم لطیفی مادر شهید همتی از آخرین مکالمه با فرزندش و نحوه شنیدن خبر شهادت او
- ۱۱ ابراهیم معلم من بود / روایت‌های خانم «شهلا صحافی» همسر ناخدا شهید محمد ابراهیم همتی
- ۱۳ جنگ که شروع شد رفت و دیگر بر نگشت / گفت‌و شنود با «آذر همتی» خواهر امیر شهید همتی
- ۱۷ محمد ابراهیم واقعاً چیز دیگری بود / روایت «محمد مهدی همتی» عموی دریادار شهید همتی
- ۱۸ خدمت به مادر را از او آموختم / روایت «حسن همتی» پسر عموی دریادار شهید همتی
- ۱۹ محمد ابراهیم شور و نشاط خانه‌مان بود / «رحیم همتی» برادر دریادار شهید همتی در گفت‌وگو با شاهد یاران
- ۲۲ منبع شادی و شغف در خانواده بود / «حمیدرضا همتی» برادر شهید همتی در گفت‌وگو با شاهد یاران
- ۲۴ سال‌ها در پی یافتنش بودیم / «علی لطیفی» دایی شهید همتی در گفت‌وگو با شاهد یاران
- ۲۶ مرواریدهایی که به قعر خلیج فارس رفتند / ۷ نکته از بزرگترین عملیات دریایی دفاع مقدس
- ۲۹ انتقام شهید همتی و ناوچه پیکان را گرفتم / گفت‌وگو با دریادار دوم بازنشسته «ناصر سرنوشت»
- ۳۱ شاهکار شهید همتی در دومین عملیات دریایی / روایت ناخدا دوم بازنشسته «سعید کیوان شکوهی» از عملیات دریایی شهید صفری
- ۳۴ از عملیات و مأموریت خسته نمی‌شد / ناخدا یکم بازنشسته «احمد رضا پیروزکار» در گفت‌وگو با شاهد یاران
- ۳۶ یک مرد جنگی به تمام معنا بود / گفت‌وگو با شهید یاران با ناسروان بازنشسته «احمد شمس علوی»
- ۴۰ از آلمان تا خلیج فارس: روایتی از ۱۱ سال دوستی با ناخدا همتی / گفت‌وگو با شهید یاران «با در یادار دوم بازنشسته» عبدالله معنوی رودسری
- ۴۴ از نخستین روزهای جنگ تا آخرین نبرد / روایت ناسروان بازنشسته «یوسف کرم‌پور» از همراهی با شهید همتی در ناوچه پیکان
- ۴۷ نجات بخش عملیات شهید صفری بود / خاطرات ناسروان بازنشسته «مجتبی مسیح»
- ۴۹ شجاعتش زبانزد بود / ناخدا دوم بازنشسته «کارن اولادی» در گفت‌وگو با شاهد یاران
- ۵۱ داوطلب حضور در سخت‌ترین عملیات‌ها بود / گفت‌وگو با شهید یاران «با در یادار دوم بازنشسته» علی اکبر اخگر
- ۵۴ عملیاتی که نیروی دریایی عراق را به کلی منهدم ساخت / روایت عبدالله هدایتی تکاور نیروی دریایی ارتش از عملیات مروارید و نقش شهید همتی در آن
- ۵۸ و پیکان جاودانه شد... / گزارش ناخدا یکم مرحوم رحمان الفتی از بخش تکاوری عملیات مروارید
- ۶۴ بعثی‌ها از ناوچه پیکان وحشت داشتند / مروزی بر خاطرات محمدرضا نجاری یکی از نجات یافتگان عملیات مروارید
- ۶۸ امید و پشتیبان مان «پیکان» بود / روایت تکاور «محمد ویژه‌نواز» از عملیات دریایی شهید صفری و نقش ناوچه پیکان در آن عملیات؛
- ۷۱ همیشه آمادگی صد در صد برای انجام مأموریت داشتیم / روایت ناخدا سوم شهید علی اصغر سلیمانی از ناوچه پر افتخار پیکان و فرمانده شهیدش
- ۷۵ شهید همتی از نوابغ نیروی دریایی بود / ناخدا دوم بازنشسته «محمد خاکشوری» در گفت‌وگو با شاهد یاران
- ۷۷ رشادت فراموش ناشدنی همتی در عملیات شهید صفری / گفتگوی شاهد یاران با ناخدا یکم تکاور بازنشسته «سیدهادی تراهی»
- ۷۹ حماسه‌سازان تکاور / بازخوانی نقش تکاوران نیروی دریایی ارتش در عملیات‌های «شهید صفری» و «مروارید» و اسامی آن‌ها
- ۸۱ فرماندهی که برای نیروهایش چون پدر بود / شهید همتی به روایت هم‌زمان شهیدش
- ۸۴ بزرگ‌ترین عملیات هوایی ایران در خلیج فارس / بررسی عملکرد تیزپروازان نیروی هوایی در عملیات مروارید
- ۸۹ ایران فاتح نبرد دریایی / بازخوانی بازتاب‌های عملیات مروارید در مطبوعات
- ۹۱ ناخدای باخدای پیکان / مروزی بر آلبوم عکس‌های شهید محمد ابراهیم همتی
- ۹۳ مروزی تصویری بر اسناد و مدارک شهید محمد ابراهیم همتی / فرمانده به روایت اسناد
- ۹۵ دریادلان پیکان / یاد از شهدا و بازماندگان ناوچه پیکان در عملیات مروارید



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی)



امام خمینی (ره)

یاد شهدای فداکار ناوچه پیکان در تاریخ این کشور ماندگار خواهد بود

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از فرماندهان و مسئولان نیروی دریایی ارتش، روحیه مقاومت و ایستادگی را مایه‌ی آبرو و اعتبار نیروهای مسلح خواندند و خاطرنشان کردند: نیروی دریایی باید با افزایش روزآمد آمادگی‌ها و توانایی‌های نظامی، و همچنین تقویت انگیزه‌های ایمانی و روحیه‌ی فداکاری، نقش بزرگ و مهم خود را در حفظ امنیت ملی و دفاع عمومی و حفاظت از حصار مستحکم کشور استمرار دهد.

فرماندهی کل قوا، تقویت روزافزون روحیه عزم و آمادگی برای فداکاری را ضروری برشمردند و گفتند: درس قرآن کریم به ما این است که اگر ایمان قوی و روحیه‌ی ایستادگی وجود داشته باشد، حتی با امکانات و تجهیزات محدود نیز امکان غلبه و پیروزی بر دشمن وجود دارد.

ایشان با اشاره به مرزهای گسترده‌ی آبی کشور و سرمایه‌گذاری وسیع دشمن در این منطقه، خاطرنشان کردند: نیروهای مسلح ما باید بدون در نظر گرفتن محاسبات سیاسی، آمادگی‌های خود را دائماً افزایش داده و با شناسایی خلأهای خود و همچنین بررسی امکانات و نقاط ضعف دشمن، برنامه‌ریزی‌های راهبردی انجام دهند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، دوران صلح را فرصت مغتنمی برای خدمت نیروهای مسلح در بخش‌های علمی، سازندگی و افزایش بازدارندگی خواندند و گفتند: مسئله آبادسازی سواحل مکران نیز جزء همین کارهای اساسی است که باید با همکاری دولت، برنامه‌های مورد نظر در این منطقه با سرعت بیشتری دنبال شود.

فرماندهی کل قوا در پایان سخنان خود با اشاره به فداکاری‌های نیروی دریایی در مقاطع مختلف به‌خصوص در دوران دفاع مقدس، افزودند: نیروی دریایی هم برای نیروهای مسلح و هم برای کشور مایه‌ی آبرو و عزت بوده و یاد شهدای این نیرو از جمله شهدای فداکار ناوچه پیکان همواره در تاریخ این کشور ماندگار خواهد بود.

نیروی دریایی چون نگینی درخشنده است

نیروی دریایی نیز همچون سایر نیروها بحمدالله در آب‌های خلیج فارس و مرزهای آبی کشور در عرصه دفاع مقدس از کشور اسلامی مان چون نگینی درخشنده است و بر عرشه کشتی افتخار و صلابت خود استوار ایستاده است. رویارویی آنان با نیروی دریایی دشمن و آن همه افتخارات رزم و رشادت و شهادت و نیز کنترل و بازرسی کشتی‌ها در خلیج فارس و تنگه هرمز و مهمتر از همه نبرد قهرمانانه آنان در برابر آمریکای متجاوز و حضور جدی آنان در آبهای بین‌المللی نشانه اقتدار و اعتبار این نیروی بزرگ و سرافراز است و ملت ایران باید به چنین ارتش مؤمن و وفاداری افتخار کند و نیروهای مسلح و ارتش بزرگ ایران باید بدانند که همه این افتخارات به برکت ایمان به خدا و دفاع از کشور امام زمان- ارواحنا فداه- و در سایه وحدت و انسجام و همدلی و برادری با یکدیگر و پشتیبانی مردم به دست آمده است و برای رسیدن به قله این عزت و شوکت اسلامی، سرمایه‌های فراوان و شهدای گرانقدری تقدیم راه خدا گردیده است و باید تا آخر همین رویه و سیاست؛ یعنی ایمان، وحدت و نظم، حفظ و تقویت گردد و نیروهای مسلح کشور اعم از سپاه و ارتش در کنار یکدیگر به سازندگی و رشد و تقویت بنیه‌های دفاعی اسلام و کشور همت بگمارند. من تا آخر پشتیبان ارتش و سپاه و بسیج خواهم بود و تضعیف آنان را حرام می‌دانم.

پیام خطاب به ملت ایران و نیروهای مسلح
در تاریخ بیست و هشتم فروردین ۶۸



رشادت ستودنی شهدای نیروی دریایی ارتش در ۸ سال دفاع مقدس

دریادلانی که امنیت آفریدند

بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر، خیبر، بدر، والفجر ۸ و ... نیز حضوری مؤثر و اثرگذار داشت. اوج دلآوری و رشادت دریادلان در هفتم آذرماه ۱۳۵۹ و در عملیات مروارید رقم خورد. امام راحل (ره) به مناسبت این حماسه و رشادت، روز هفتم آذر ماه را، روز «نیروی دریایی» نامگذاری کردند. پس از پایان دفاع مقدس نیز حرکت رو به رشد نیروی دریایی ایران ادامه یافت. این نیرو با دست‌یابی به قابلیت‌ها و آمادگی‌های همه‌جانبه برای مواجهه موفق و مؤثر با مقتضیات و الزامات فراروی و گسترش دامنه مأموریت‌های خویش با استفاده از تجارب گرانبهای هشت سال دفاع مقدس به یکی از ارکان دفاعی کشور بدل شده است. حضور امروز جمهوری اسلامی ایران در مناطق دور دست آبی، مشارکت و اقدام در تضمین امنیت دریایی، بیش از پیش بیانگر شکوفایی عنصر خوداتکایی ساختار دفاعی و قدرت بازدارندگی کشور است.

دکتر امیرحسین قاضی‌زاده هاشمی
معاون رئیس‌جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران

کامل محقق شد. به دیگر سخن نیروی دریایی ارتش تکلیف جنگ دریایی با دشمن متجاوز را در ماه‌های نخست دفاع مقدس یکسره کرد. جوانان رشید ایران اسلامی با انجام عملیات‌های اشکان، شهید صفری و مروارید توانستند سیادت دریایی ایران در خلیج فارس را به طور کامل محقق ساخته و بنادر، جزایر و تأسیسات ایران اسلامی تا پایان دفاع مقدس دیگر توسط یگان‌های سطحی دریایی دشمن مورد تهدید جدی قرار نگرفت. در مقابل در تمام دوران هشت ساله دفاع مقدس، راه‌های مواصلاتی دریایی دشمن مسدود و هیچ کشتی تجاری یا نفتکش، نتوانست به سواحل و بنادر آن تردد کند. نیروی دریایی ارتش با پشتیبانی از عملیات‌های مختلف، به حراست و دفاع از مرزهای آبی کشور در مقابل دشمن متجاوز یعنی پرداخت. این نیرو که نقش بی‌بدیلی در حفظ و حراست از سکوهای نفتی کشور و پشتیبانی از اقتصاد کشور در دوران جنگ داشت، در عملیات‌های مهم دوران دفاع مقدس از جمله؛ حماسه و مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر، عملیات مروارید،

نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در طول هشت سال دفاع مقدس نقش بسزایی در دفاع از حریم ایران اسلامی ایفا کرد. در میان دریادلان نیروی دریایی نام ناوچه پیکان و ناخدای شهیدش محمد ابراهیم همتی همچون نگینی می‌درخشد. دوران هشت سال دفاع مقدس، گنجینه‌ای ارزشمند از وجود پربرکت انسان‌های پاکباز و یادآور حماسه‌های ماندگار مردان پاک و بی‌ادعایی است که با لبیک گفتن به فرمان امام راحل (ره) برای سربلندی، استقلال و حفظ تمامیت ارضی کشور، رهسپار جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شدند و بهترین سال‌های عمر خویش را صرف دفاع از میهن و آرمان‌های والای نظام مقدس اسلامی کرده و در این راه جان شیرین خود را فدای امنیت و آسایش مردم کردند. یکی از مأموریت‌های اصلی نیروی دریایی ارتش در دوران دفاع مقدس، بازنگه داشتن خطوط مواصلاتی دریایی خودی و بستن خطوط مواصلاتی دریایی دشمن بود. این مهم در شصت و هشتمین روز دفاع مقدس و در جریان عملیات افتخار آفرین مروارید به طور

پیکان، کابوس رژیم بعث در دریا

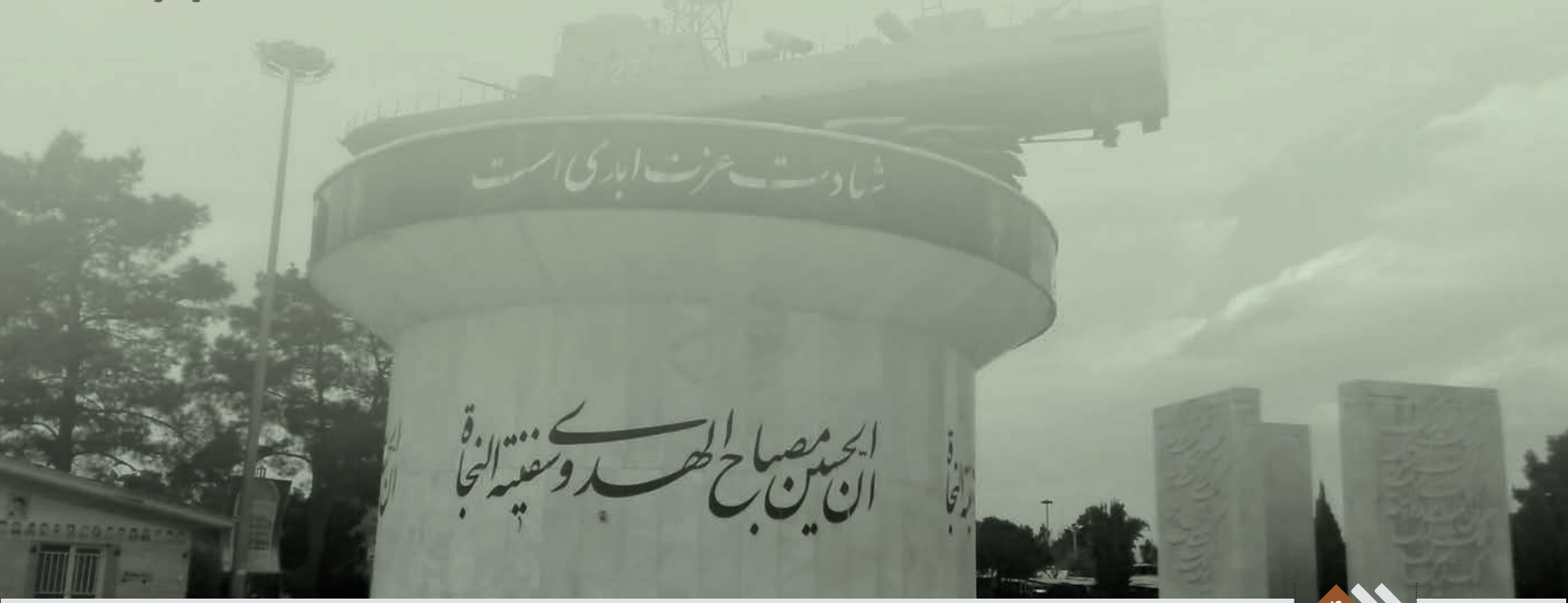
انهدام هدف را اعلام داشتند. عملیات مروارید با موفقیت وصفناپذیری پایان یافت. موفقیت در عملیات «مروارید» بنیاد نیروی دریایی عراق را بسیار ضعیف کرد.

در کنار عملکرد فوق‌العاده تکاوران دریایی در سلسله عملیات‌های اشکان شهید صفری و مروارید، نباید از نقش پررنگ شناورهای سطحی نیروی دریایی خصوصاً ناوچه پیکان به آسانی گذشت. پرسنل ناوچه پیکان که از تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ تحت فرماندهی ناخدا محمد ابراهیم همتی اداره می‌شد، با رشادت و شجاعت مثال‌زدنی خود توانستند نام خود را در تاریخ نبردهای دریایی جاودانه کنند و ضربات جبران‌ناپذیری را بر نیروی دریایی دشمن وارد کنند. در نهایت این ناوچه بعد از شرکت موفقیت‌آمیز در عملیات‌های اشکان، شهید صفری و مروارید در هجوم نابرابر شناورها و جنگنده‌های دشمن مورد اصابت قرار گرفت و ناخدا محمد ابراهیم همتی به همراه تعدادی از پرسنل ناوچه پیکان به آبهای خلیج فارس پیوست و جاودانه شد.

شلمچه و دفاع از بنادر خرمشهر و آبادان و بخش دیگر یک یگان زنده با ویژگی‌های خاص عملیات دریایی، جهت دفاع از شمال خلیج فارس. نیروهای اعزامی به خرمشهر در سی‌ویکم شهریور ماه سال ۱۳۵۹ یعنی روز آغاز جنگ مأموریت خود را در دفاع از این بندر راهبردی آنچنان انجام دادند که به جرات می‌توان گفت در تاریخ جنگ‌های گذشته کم سابقه بوده که یک گردان منها شده (بخش عملیات ویژه منظور شده جهت دفاع در دریا منها شد) بتواند با کمک نیروهای مردمی حرکت حدود یک لشکر عراقی را به مدت ۳۴ روز سد نماید. بخش دوم عملکرد نیروی دریایی عملیات یگان ویژه دریایی با همراهی شناورهای سطحی این نیرو بود. نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین و حیاتی‌ترین اقدام عملیاتی در دفاع از خلیج فارس را «حمله به سکوها و پایانه‌های نفتی عراق، یعنی البکر و الامیه دانست. دلاورمردان دریا با کسب اطلاعات لازم از منطقه شمال خلیج فارس، عوامل ستادی را از وضعیت دشمن آگاه و در مدت کمتر از یک ماه آمادگی حمله به سکوها و

جنگ در سی‌ویکم شهریور ماه سال ۱۳۵۹ در زمین، هوا و دریا توسط نیروهای عراقی علیه ایران آغاز شد. نوک حمله عراق شلمچه و بندر خرمشهر بود، این بندر امکان دستیابی دشمن به اهداف راهبردی‌اش که همانا تسلط بر شمال خلیج فارس و محدوده‌های مرزی استان خوزستان بود را میسر می‌کرد. نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز حمله، بهترین راهکار عملیاتی را انتخاب کرد و به مرحله اجرا گذاشت. از آنجایی که یگان‌های شناور کلاسیک نیاز به زمان داشتند تا بتوانند خود را دریابند و به منطقه نوک حمله در دریا یعنی محدوده سکوهای نفتی در شمال خلیج فارس؛ یعنی منطقه سکوهای «البکر» و «الامیه» برسانند. نیروی دریایی ترجیح داد که بدون درنگ وارد عمل شود و این مهم، مقدور نبود، مگر از طریق به کارگیری یگان‌های تکاوران دریایی که از توان عملیاتی ویژه‌ای برخوردار و قادر به انجام عملیات در زمین و دریا بودند؛ تکاوران دریایی به دو بخش تقسیم شدند: یک بخش جهت سد کردن حمله عراق در مرز

یادداشت سردبیر





امیر سر لشکر سید عبدالرحیم موسوی

شهید همتی شهادت را زیور خود کرد

هفتم آذر ماه سالروز نیروی دریایی ارتش مخلص و مردمی، یادآور حماسه آفرینی و فداکاری دریادلان شجاعی است که برای صیانت از مرزهای دریایی کشور عزیزمان، سوار بر امواج خطر شده تا ساحلی امن برای مردم شریف ایران اسلامی رقم بزنند. حماسه مردان همیشه قهرمان ناوچه پیکان در کنار رشادت‌های بزرگ سال‌های دفاع مقدس از جمله حضور تکاوران نیروی دریایی در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر و نقش کم نظیرشان در دفاع از خونین شهر و عملیات شهید صفری و اشکان و حماسه ناوچه جوشن و سهند و سبلان در مصاف با آمریکای مستکبر که با شهادت جمعی از کارکنان نیروی دریایی همراه بود اگر چه به خوبی برای نسل جوان عزیزمان تبیین نشده اما چون نگینی در کارنامه پرافتخار آن نیرو می درخشد و در ادامه آن مسیر روشن و ماندگار، افتخارات بزرگ دیگری در حوزه های دفاعی، تجهیزاتی، خودکفایی و آموزشی، نویدبخش ارتقای قدرت دریایی جمهوری اسلامی بوده است.

امروز نیروی دریایی راهبردی ارتش با همت کارکنان خدوم و سرافراز خود قله های افتخار و عزتمندی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته و مرزهای دفاعی خود در دریا را فراتر از آبهای سرزمینی کشورمان طی کرده و با حضور مقتدرانه در آبهای آزاد و بین المللی و اقیانوس های بزرگ جهان با اهتزاز پرچم خوش رنگ ملی کشورمان، اقتدار نظام مستقل و مقتدر جمهوری اسلامی را به رخ جهانیان کشیده است.

برگرفته از سخنان امیر سرلشکر

سید عبدالرحیم موسوی در یادواره

شهید امیر دریادار محمد ابراهیم همتی

خود یعنی خدمت به اسلام، مسلمانان و وطن، خدایی شد. علم، شجاعت، فداکاری و ... از جمله ویژگی های شهید بود و امروز، آشنایی و قربت وی با مطالعه، کتاب و کتابخوانی باعث شده است تا کتابخانه شهید همتی در شهرستان سمنان، نام وی را همواره برای نسل جوان انقلاب اسلامی یادآوری کند.

نبرد دریادلان در هفتم آذر تداعی گر روز عاشورا است

هفتم آذر به فرمایش حضرت امام خمینی (ره) به عنوان نیروی دریایی نامگذاری شد، این روز در دوران دفاع مقدس تنها روزی است که به نام یک نیرو از سوی حضرت امام نامگذاری شده است. روز هفتم آذر ماه در تاریخ کشور ما برجسته و ممتاز است، این روز از جنبه های متعدد عملیاتی، سیاسی، حماسه ای و اقتصادی بر روند دفاع مقدس تاثیرگذار بوده است. من وقتی نبرد هفتم آذر ماه را مرور می کنم نبرد زهیر در روز عاشورا برایم تداعی می شود، زهیر تیرها و شمشیرها را تحمل می کرد، به دور خود می چرخید و با هر چرخش چندین نفر از دشمن را به درک واصل می کرد.

هفتم آذر ناوچه پیکان در دریای نیلگون خلیج فارس دور می زد که یک شناور و هواپیما را هدف قرار داد و خود از همه طرف آماج موشک ها و توپ ها قرار گرفت و در ساعت ۱۲:۵۲ دقیقه هفتم آذر ماه سال ۵۹ آخرین رمق های پیکان به پایان رسید و در آغوش آبهای خلیج فارس آرام گرفت و مرد بزرگی از دیار سمنان نشان شهادت را دریافت کرد و جاویدان شد. شهید همتی منتظر نمی ماند تا دشمن چهره خودش را نشان دهد بلکه به دنبال دشمن می گشت تا راه ها را از نفوذ دشمن پاک کند و به او اجازه طراحی و حمله را نمی داد.

حماسه مردان همیشه قهرمان ناوچه پیکان

در این مصیبتی که بر خاندان پیامبر (ص) و اسرای کربلا گذشت نقش شیر زن کربلا زینب کبری (س) پر رنگ تر است. زینب (س) پیام آوری بود که با حماسه عاشورا قدرت امویان را فرو ریخت. امروز درس بزرگ عاشورا یعنی وحدت، ایستادگی در برابر ظلم و ایمان در سایه حفظ اسلام. راه سرخ شهادی ما نشان می دهد آن گلگون کفنان رفتند تا اقتدار امروز نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در جهان و منطقه مرهون مجاهدت هایشان باشد.

اشتیاق به دریافت نشان شهادت در مکتب شاگردان عاشورا

ما برای پیروی کردن از راه حضرت زینب (س) موظفیم که برای استمرار یاد شهیدان خاطرات آنها را به نسل آینده بازگو کنیم تا روحیه فداکاری و ظلم ستیزی در مرام فرزندان این سرزمین الهی جاودانه بماند. نشان شهادت زینب ترین زیور برگردن فرزندان آدم است، اشتیاق به دریافت نشانه شهادت در مکتب شاگردان عاشورا بسیار جذاب است. آنهایی که شهادت را انتخاب می کنند نه تنها خود به فیض عظیم و پیروزی می رسند بلکه چراغ راه دیگران و آیندگان می شوند و شهیدان ما این چنینند.

محمد ابراهیم همتی شهادت را زیور خود کرد

شهید محمد ابراهیم همتی با هوش و استعداد و توانایی هایی که داشت می توانست راه های سهل تری را برای گذراندن زندگی انتخاب کند، این شهید از بین همه راه ها راه سربازی و دفاع از کشور را انتخاب کرد و در این عرصه هم دریا به عنوان پرخطرترین و موج ترین عرصه انتخاب او بود.

شهید همتی از بین همه زیورها زینت شهادت را انتخاب کرد و در راه رسیدن به هدف والای



امیر دریادار حبیب الله سیاری
معاون هماهنگ کننده ارتش جمهوری اسلامی ایران

یاد سردار همتی و ناوچه پیکان باید زنده نگه داشته شود

استان سمنان باید به خود ببالد که دریادلی همچون سردار شهید همتی را در خود جای داده است. شهر سمنان گرچه دریایی ندارد اما در بخش دریایی نیز در سالهای دفاع مقدس بسیار خوش درخشید و دریادلی همچون سردار شهید محمدابراهیم همتی را روانه جبهه‌های نبرد علیه باطل کرد که به خوبی توانست فرماندهی ناوچه پیکان را بر عهده گیرد.

شهید همتی به همراه هم‌زمان خود در ناوچه موشک‌انداز پیکان بسیاری از اهداف از پیش تعیین شده را محقق ساخت و در نهایت دلاوری و مردانگی در روز هفتم آذر ماه سال ۱۳۵۹ در عملیات «مروارید» به شهادت رسید.

شهید همتی و دیگر یارانش در این عملیات به معنای واقعی کلمه حماسه آفریدند و این رشادت‌ها بی‌شک در همیشه تاریخ ماندگار خواهد ماند. امروز تردیدی نیست که شهید دریادل سردار همتی افتخاری برای ملت ایران و مردم استان سمنان محسوب می‌شود و گرامیداشت یاد و خاطره این مرد دریا کم‌ترین کاری است که می‌توان در حق وی انجام داد.

سخنرانی در حاشیه بازدید از پارک موزه دفاع مقدس سمنان



امیر دریادار شهرام ایرانی
فرمانده نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

ضربه هولناکی که دشمن بعثی از نیروی دریایی خورد

پس از آغاز جنگ تحمیلی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران توانست در کمترین زمان ممکن و با هوشمندی جوانان نخبه آن روز مأموریت مهمی را به سرانجام برساند و آن قطع یک دست دشمن بعثی به طور کامل بود.

دشمن بعثی پس از شکست در عملیات مروارید و ضربه‌ای که از نیروی دریایی خورد، دیگر نتوانست تا پایان هشت سال جنگ تحمیلی از نیروی دریایی خود استفاده کند. دیگر دشمنان قسم خورده این آب و خاک در آن دوران، شناورهای پیشرفته‌ای را برای نیروی دریایی صدام ساخته بودند، اما هم‌زمان من اجازه ندادند که آن شناورها حتی به دریای سرخ هم برسد.

امروز نیز نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران کماکان دارد به همان مأموریت خود ادامه می‌دهد و آن حراست از شاه‌رگ اقتصادی کشور در حوزه دریاست. ما هم‌اکنون آمادگی پاسخگویی به هرگونه نابخردی دشمن را داریم. امیدوارم همه هم‌زمان همیشه با باد موافق همراه باشند. وظیفه ما تأمین امنیت خطوط کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران است و ما پرچم مقدس ایران را با احترام در دریاها به اهتزاز درخواهیم آورد و پیام ملت ایران را که صلح و دوستی و تلاش برای آسایش برای همه مردم است، به جهانیان خواهیم رساند.

سخنرانی در مراسم شب خاطره حوزه هنری



مروری بر زندگینامه ناخدا سوم شهید محمد ابراهیم همتی

از عرشه تا عرش

درآمد

دوران هشت ساله دفاع مقدس عرصه‌ای بود که همه اقشار مردم از جمله جوانان در آن حضور پیدا کردند و با نمایش توانمندی‌های خود دشمن بعثی را در بیشتر موارد با شکست روبه‌رو کردند. هنگامی که رژیم بعثی عراق در ۳۱ شهریورماه سال ۱۳۵۹ به کشورمان حمله کرد نیروی هوایی ارتش در نخستین ساعات این حمله با اجرای عملیات ۱۴۰ فروندی توانست تا پاسخ محکمی را به این حمله بدهد. خلبانان ایرانی توانستند در این حمله بیشترین خسارت‌ها را به تجهیزات و تاسیسات دشمن بعثی وارد کنند. نیروی هوایی ارتش در پاسخ به جنایت‌های رژیم بعث تنها نبود و نیروی دریایی ارتش در همان ماه‌های اول سال ۱۳۵۹ با اجرای عملیات‌های سه گانه شهید صفری، اشکان و مروارید، توانست دشمن بعثی را از صحنه خلیج فارس حذف کند و سیادت دریایی خود را بر آب‌های نیلگون خلیج همیشه فارس حفظ کرده و تا امروز ادامه دهد. اما نیروی دریایی ارتش در عملیات مروارید یکی از بهترین افسران خود به نام محمد ابراهیم همتی را از دست داد و شهیدی دیگر را تقدیم دفاع از کشور و انقلاب اسلامی کرد.

محمد ابراهیم همتی اولین فرزند از هفت فرزند خانواده بود. محمد ابراهیم روز چهاردهم فروردین ماه ۱۳۲۹ در خانواده‌ای متدین و مذهبی و دوست‌دار اهل بیت (ع) در محله کدیور سمنان به دنیا آمد. بعد از گذشت ۶ سال در سال ۱۳۳۵ خانواده همتی به تهران مهاجرت کردند. او به مدرسه رفت و تا مقطع دیپلم همیشه جزو بهترین شاگردان مدرسه بود. به طوری که او را دانش آموز نابغه و مغز ریاضی می‌دانستند. محمد ابراهیم خرداد سال ۱۳۴۸ در رشته ریاضی موفق به اخذ دیپلم از دبیرستان رودکی شد و در همان سال، در رشته مهندسی دانشگاه تهران قبول شد.

ورود به نیروی دریایی

محمد ابراهیم با وجود قبولی در دانشگاه تهران، به دلیل عشق و علاقه وافری که به خدمت در نیروی دریایی و دریا داشت تصمیم دیگری گرفت و در مهر ماه همان سال بعد از قبولی در آزمون ورودی، وارد نیروی دریایی ارتش شد.

در دانشکده، همه ابراهیم را می‌شناختند. او به دلیل هوش و استعداد زایدالوصف، جهت طی نمودن دوره‌های ناپری و فرماندهی کشتی بعد از گذراندن آموزش کوتاه دو ماهه زبان آلمانی به همراه چهار نفر از هم دوره‌ای‌هایش به آلمان اعزام شد. دانشکده دریایی آلمان، بهترین‌ها را از سراسر دنیا جذب کرده بود و محمد ابراهیم در آنجا در بین دانشجویان ۷۰ کشور جهان رتبه اول را به خود اختصاص داد.

در دانشکده، همه ابراهیم را می‌شناختند. او به دلیل هوش و استعداد زایدالوصف، جهت طی نمودن دوره‌های ناپری و فرماندهی کشتی بعد از گذراندن آموزش کوتاه دو ماهه زبان آلمانی به همراه چهار نفر از هم دوره‌ای‌هایش به آلمان اعزام شد. دانشکده دریایی آلمان، بهترین‌ها را از سراسر دنیا جذب کرده بود و محمد ابراهیم در آنجا در بین دانشجویان ۷۰ کشور جهان رتبه اول را به خود اختصاص داد.

او پس از اتمام دوره‌های تخصصی ناپری و فرماندهی کشتی در آلمان، در سال ۱۳۵۲ به درجه نایبان دومی مفتخر و به ایران بازگشت و در منطقه دوم دریایی بوشهر مشغول به خدمت شد.

سال ۱۳۵۶ این نظامی جوان برای تکمیل مهارت‌ها و تخصص‌های دریانوردی به سوئد و فرانسه اعزام شد و تا سال ۱۳۵۷ در آنجا به تحصیل مشغول بود پس از اتمام دوره‌های تخصصی و بازگشت در منطقه دوم دریایی بوشهر مشغول خدمت شد. دست سرنوشت به گونه‌ای باورنکردنی محمد ابراهیم همتی را به ناوچه پیکان پیوند زد چرا که همزمان با تحصیل در فرانسه ناوچه پیکان به سفارش ایران در این کشور ساخته شد

و او با همین ناوچه به ایران بازگشت و با سمت فرماندهی ناوچه پیکان مشغول انجام وظیفه شد.

فرماندهی پیکان

محمد ابراهیم همتی ۲۷ ساله به ایران بازگشت و در منطقه دوم دریایی مستقر شد. پیکان که از لحظه تولدش همراه او بود، یار روز و شبش شد؛ به طوری که محمد ابراهیم برای استراحت نیز به کمپ دریاییان نمی‌رفت و دو سال تمام، مکان زندگی‌اش را در دل پیکان انتخاب کرد و پیکان نیز ردای ناخداییش را به ابراهیم بخشید.

آغاز حمله عراق

روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ که تجاوز نیروهای بعثی به کشور آغاز شد، محمد ابراهیم در مرخصی به سر می‌برد و در تهران بود. بعد از ظهر همان روز به فرودگاه مهرآباد حمله شد و یورش نیروهای زمینی بعثی عراقی از طریق رادیو و تلویزیون اعلام گردید. ناخدا، همچنین تلفنی خبر را شنید و یقین کرد که بالاخره جنگ شروع شده است. او سریع آماده رفتن شد و خانواده که بی خبر از حوادث مرزی، آماده تدارک ماه مهر و بازگشایی مدارس بودند، متعجب از عجله و اضطراب فرزندشان مانع رفتنش شدند. اما محمد ابراهیم که در مدت اقامت در بوشهر و مناطق مرزی شاهد حملات عراق بود بلافاصله برای تهیه بلیط هواپیما به مقصد بوشهر از خانه بیرون و به سمت فرودگاه رفت. اما چند ساعت بعد با ناراحتی به خانه برگشت و گفت: «به علت حمله به فرودگاه تمام پروازها لغو شده و هیچ پروازی صورت نمی‌گیرد». او آرام و قرار نداشت و اصرار داشت که شبانه به سوی بوشهر حرکت کند و می‌گفت در بوشهر به کمک او نیاز دارند. بلافاصله همان شب وسایلش را جمع کرد و با اتوبوس به شیراز رفت و از آنجا با اتومبیل خود را به بوشهر رسانید.

اما پس از سفرش، خبر شومی به پیکان رسید و در سرتاسر عرشه‌اش پیچید. خبر از سوی فرمانده قرارگاه مقدم عملیاتی نیروی دریایی بود: «متأسفانه خبر خوبی ندارم. دشمن بدون اعلام قبلی با گلوله مستقیم، چند شناور ما را در بندر خرمشهر غرق کرده... به احتمال زیاد، دشمن فعلاً جرات خودنمایی در خلیج فارس را ندارد. احتمالاً با لشکر زرهی و پیاده مکانیزه، از سمت خرمشهر شروع می‌کند. به یاری

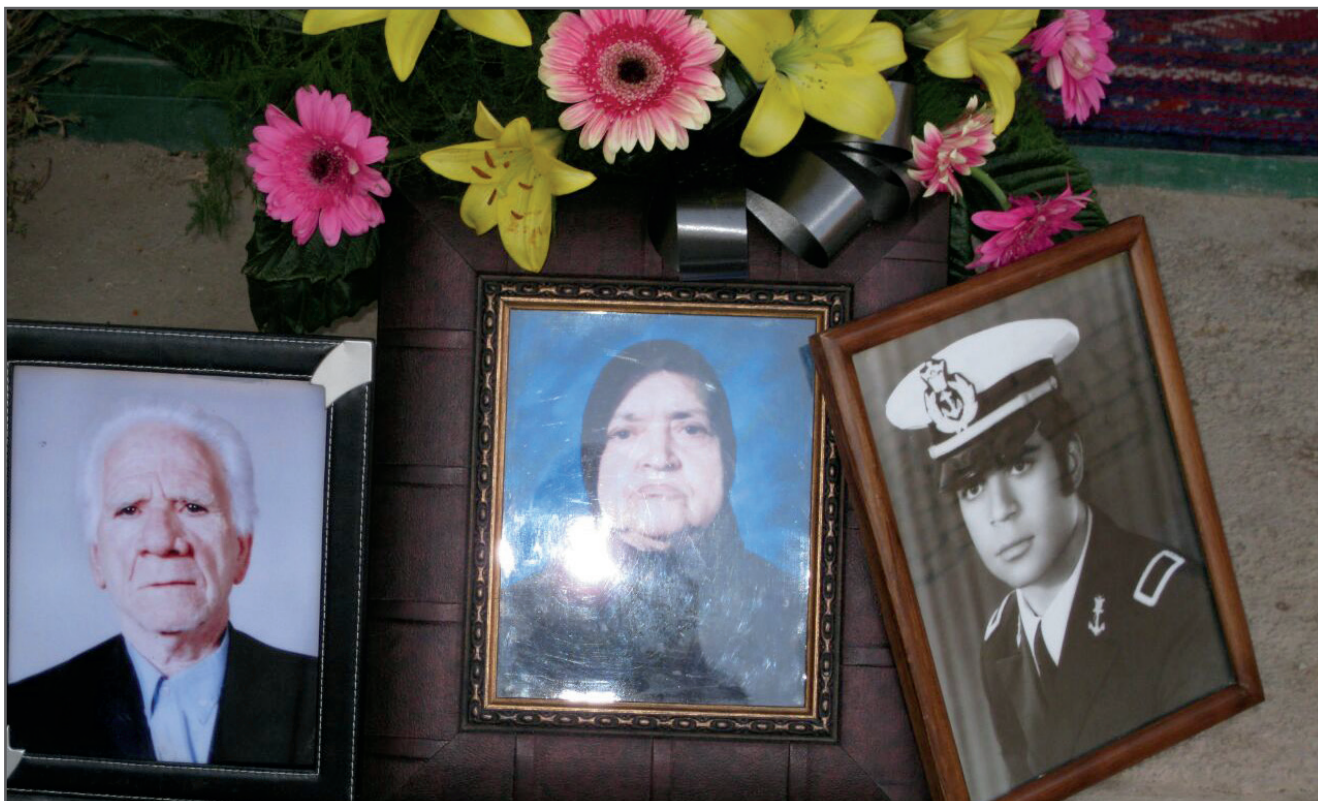
خدا دشمن بعثی را از این تجاوزها پشیمان خواهیم کرد. در حال حاضر نیروی دریایی در بهترین شرایط است».

محمد ابراهیم همتی به عنوان فرمانده ناوچه پیکان در عملیات متعدد دریایی حضوری داشت و در حفاظت و سیادت دریایی جمهوری اسلامی ایران نقش مؤثری ایفا نمود. او به همراه ناو پیکان در ۶۷ روز اول جنگ در سلسله عملیات‌های اشکان، شهید صفری و مروارید حضور داشت. اجرای موفقیت‌آمیز سلسله عملیات‌های اشکان، شهید صفری و عملیات غرورآفرین مروارید باعث گردید پایانه‌های نفتی البکر و الامیه مرکز ثقل اقتصادی رژیم بعث عراق بطور کامل منهدم گردیده و واحدهای دریایی نیروی دریایی عراق شکست خورده و تا پایان جنگ تحمیلی نیروی دریایی عراق در بندر ام‌القصر و بصره محبوس بمانند.

شهادت

در روز هفتم آذر ۱۳۵۹ طی عملیات مروارید که یکی از بزرگترین عملیات‌های نیروی دریای ارتش بود، ناوچه پیکان با فرماندهی محمد ابراهیم همتی با وارد شدن در جنگ تمام عیار چندین ناوچه عراقی را به قعر آبهای خلیج فارس فرستاد و با به آتش کشیدن اسکله‌های نفتی البکر و الامیه مانع از صادرات نفت عراق از طریق خلیج فارس و دریای عمان شد اما پس از پایان عملیات در مسیر بازگشت هدف موشک قرار گرفت و محمد ابراهیم همتی و تعدادی از پرسنل ناوچه در آبهای خلیج فارس جاودانه شدند. به مناسبت جان فشانی پرسنل دلیر این ناوچه خصوصاً شهید ناخدا همتی، امام خمینی (ره) این روز را به نام روز «نیروی دریایی» نام‌گذاری نمود.





روایت عباسعلی همتی پدر شهید محمد ابراهیم همتی از سی سال زندگی فرزندش:

اساتید به عنوان یک نابغه به او نگاه می کردند

درآمد

محمد ابراهیم همتی فرزند اول خانواده بود و همیشه به عنوان گل سرسبد خانواده به او نگاه می شد. هوش و استعداد سرشار او از همان دورانی کودکی مشهود بود و این نکته باعث شده بود تا در میان خانواده جایگاه ویژه ای داشته باشد. در ادامه این متن روایت فشرده مرحوم عباسعلی همتی پدر شهید از زندگی فرزندش به همراه روایت مریم لطیفی مادر شهید از آخرین مکالمه و نحوه شنیدن خبر شهادت فرزندش را می خوانید. متن حاضر از مستندی درباره زندگی شهید همتی پیاده شده است:

دانشگاه در رشته ریاضی قبول شد ولی از طرف دیگر در امتحان دانشکده افسری نیروی دریایی هم قبول شد و دانشکده افسری را به دانشگاه ترجیح داد. رفت به دانشکده و پس از ورود به دانشکده ۳ یا ۴ ماه در ایران بود و بعد او را جهت ادامه تحصیل به آلمان اعزام کردند. در آلمان ۵ سال تحصیل کرد و در پایان تحصیلاتش جهت تقدیر از او که در بین تمام همکلاسی هایش برتر شناخته شده

می رفت، روزی چهار تا دفتر چهل برگ مشق می نوشت. معلم از دستش به عجز آمده بود. تا اینکه در کلاس هفتم به مغز ریاضی در مدرسه ملقب شد چون در درس ریاضی هر چه به او می گفتی بلافاصله جواب می داد. تا زمانی که به دبیرستان رفت، اساتید به عنوان یک نابغه به او نگاه می کردند. بعد از اینکه مدرک دیپلم خود را با موفقیت اخذ کرد در کنکور دانشگاه شرکت کرد. در

همانطوری که تمام ایرانی ها و نیروی دریایی می دانند او یک افسر لایق و کاردان برای کشور بود و اگر می خواهید مسئله برای شما روشن بشود باید بگویم از اول تولدش که در فروردین ۱۳۲۹ به دنیا آمد. در بدو راه افتادن بدون اینکه به مدرسه برود شروع به نوشتن کرد و با انگشت روی خاک می نوشت چون علاقه بسیاری به یادگیری و تحصیل دانش داشت تا جایی که وقتی به مدرسه



روایت مرحومه مریم لطیفی مادر شهید همتی از آخرین مکالمه با فرزندش و نحوه شنیدن خبر شهادت او:

گفت مامان می دانی سه ماه است که دستپخت تو را نخورده ام!

شد دیدم اصلاً او یک حال دیگری دارد به او گفتم ناصر آقا چرا ابراهیم نیامده؟ گفت هیچی بلیط هواپیما گیر نیاورده با اتوبوس دارد می آید. البته اینها این مطلب را می گفتند که تا شب خودمان خبر را از تلوزیون بشنویم و بنیم. اما وقتی حاج آقا آمد خانه ما با ناوچه تماس گرفتیم تا زنگ زدیم دیدیم جواب نداد دیگر ما تا حدودی متوجه شده بودیم و با خیلی جاها تماس گرفتیم و کسی جرات نمی کرد این خبر را به ما بدهد.

در آخر نمی دانم چه کسی بود در بوشهر درجه دار بود یا افسر بود نمی دانم، به حاج آقا گفت که آقای همتی یک چیزی می خواهم به شما بگویم اما نباید ناراحتی کنید باید بگویم به غیر از اینکه محمد ابراهیم را از دست دادیم ناوچه اش پیکان را هم از دست دادیم. دیگر بعد از آن ما خیلی ناراحتی و گریه کردیم. همان لحظه عموی شهید صدای ما را شنید و آمد گفت چی شده؟ گفتیم حاج عمو خبر نداری دیگر ما ابراهیم را از دست داده ایم. محمد ابراهیم با اینکه به بچه خیلی علاقه داشت اما چون همسرش مشغول به تحصیل بود راضی به بچه دار شدن نبود.

منبع: پرونده شهید در ستاد کنگره سرداران و سه هزار شهید استان سمنان

وقتی برای آخرین بار با محمد ابراهیم تماس گرفتیم به ما گفت شنبه می خواهم بروم با دوستان خداحافظی کنم. چون قرار بود که روز شنبه به خانه بیاید و از روز پنج شنبه همه اقوام در منزل ما جمع شده بودند حتی همسر و خانواده همسرش هم در منزل ما بودند. از روز پنج شنبه تا جمعه من حال عجیب و دل شوره داشتم. پنج شنبه بعد از ظهر بود که با صدای بلند صدای بلند از فریاد می زدم و مثل پرنده از جایم می پریدم، خودم متوجه نمی شدم که چه شده است؟ حاج آقا (همسر) به من گفت من و برادرم می خواهیم برویم شمال تا برنج خوب بخریم تا این یک ماه که پسرم پیش ما می ماند برنج بهتری استفاده کنیم.

ما منتظرش بودیم تا اینکه شنبه ظهر حدوداً ساعت ۱۲ در اخبار رادیو اعلام کردند که در بندر بوشهر درگیری شده بین نیروهای ایرانی و عراق که به موجب آن یک ناوچه کوچک هم از بین رفته هر چه به همسرش و بقیه گفتیم با او تماس بگیرند و از جریان مطلع شویم به من می گفتند تو خواب می بینی و خیالاتی شدی. تا اینکه پدر شهید تماس گرفت منزل جریان را به او اطلاع دادم او گفت من الان خودم را به منزل می رسانم. برادر همسر هم وقتی آمد وارد خانه

در آلمان ۵ سال تحصیل کرد و در پایان تحصیلاتش جهت تقدیر از او که در بین تمام همکلاسی هایش برتر شناخته شده بود یک شمشیر به عنوان جایزه به او داده شد. پس از آن به ایران آمد و مسئولین امر دیدند که او استعداد خوبی دارد و او را به عنوان استاد دانشگاه دریایی بندرانزلی به کارگیری کردند.

بود یک شمشیر به عنوان جایزه به او داده شد. پس از آن به ایران آمد و مسئولین امر دیدند که او استعداد خوبی دارد و او را به عنوان استاد دانشگاه دریایی بندرانزلی به کارگیری کردند.

با آن سن کمش به مدت ۷ یا ۸ ماه استاد دانشگاه افسری بود و پس از آن چون ایران با فرانسه قرارداد بسته بود که یکسری ناوچه هایی مثل ناوچه پیکان و شمشیر بسازند، مسئول این کار شد که با نظارت او این ناوچه ها را تحویل بگیرد. آخرین ناوچه ای که تحویل شد ناوچه پیکان بود که با خودش آورد به ایران که در همان زمان بود که انقلاب به پیروزی رسید و در ارتش همه به او حسرت می خوردند و بعد از گذشت ۲ سال از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۹ جنگ شروع شد. در عرض ۲ ماه از ابتدای جنگ تا اوایل آذر ماه با همان ناوچه پیکان مشغول مبارزه با صدامیان شد و تا آنجا که در توان داشت آنها را از بین برد و عراق از همان ابتدا در نیروی دریایی قدرتی نداشت. پس از درگیری پیکان مورد هدف اصابت موشک قرار گرفت و از تاریخ ۷ آذر ۱۳۵۹ تا به امروز ۲۸ نفر از ناوچه پیکان مفقودالثر هستند و هیچ خبری از آنها نیست. او با وجود اینکه ۵ سال درس خوانده بود خیلی جوان بود و همه تعجب می کردند که این جوان چطور ناوچه را می چرخاند. در آخرین مأموریت در اصل محمد ابراهیم در مرخصی بود ولی از آنجا که برای همکاری مشکلی پیش آمده بود، او به جایش به دریا رفته بود. همه کسانی که در ناوچه پیکان شهید شدند مانند «حر» هستند، آنها زنده و جاوید هستند.



روایت‌های خانم «شهلا صحافی» همسر ناخدا شهید محمد ابراهیم همتی

ابراهیم معلم من بود

«درآمد»

خانم «شهلا صحافی» و محمد ابراهیم همتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با یکدیگر ازدواج کردند. آن دو پس از ازدواج همراه با یکدیگر عازم کشور فرانسه شدند تا محمد ابراهیم دوره آموزش ناوچه‌های موشک‌انداز کلاس کمان که ایران سفارش ساخت ۱۲ فروند از آن‌ها را داده بود، بگذرانند. انقلاب که پیروز شد به ایران برگشتند و مشغول گذران زندگی شدند، اما دیری نپایید که جنگ آغاز شد و محمد ابراهیم برای دفاع از مرزهای آبی راهی دریا شد. او ۶۷ روز بعد آسمانی شد و همسرش سال‌ها در پی یافتن خبری از او بود. در ادامه روایت خانم صحافی از زندگی مشترک با شهید همتی که برگرفته از کتاب «مروارید پیکان» است، می‌خوانید:

او دوست و رفیقم بود

محمد ابراهیم رابطه بسیار خوبی با اعضای خانواده، دوستان، اطرافیان و دیگران داشت. به همه مسائل توجه می‌کرد. او دوست داشت دیگران را شاد ببیند و لبخند را بر صورت‌هایشان بنشانند. این ویژگی‌ها موجب شده بود تا دیگران مجذوب او شوند. محمد ابراهیم در انجام کارهای فردی و اجتماعی، منظم و وقت‌شناس بود. چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که برای گذراندن دوره آموزشی ناوچه‌های موشک‌انداز کلاس کمان به فرانسه رفتیم، یک بار خواستم نامه‌ای برای مادرم در ایران بنویسم. آن‌قدر امروز و فردا کردم که محمد ابراهیم متوجه شد. او با

مهربانی به من کمک کرد تا نامه را بنویسم و برای مادرم بفرستم. محمد ابراهیم برای من نه تنها همسری مهربان، بلکه دوست، رفیق و معلم بود.

تلاش برای دیدار با امام در فرانسه

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که امام خمینی (ره) در نوفل‌لوشاتو بودند، ما در شربورگ از شهرهای بندری شمال فرانسه زندگی می‌کردیم. خیلی علاقه داشتیم به دیدار امام برویم و ایشان را ملاقات کنیم، اما چون همسرم مجبور بود حدود ۱۲ ساعت در روز (از صبح تا شب) کار کند و در محل کارش حضور داشته باشد، این امکان برای ما فراهم نشد.

با این وجود، محمد ابراهیم در داخل ناوچه با استفاده از سیستم‌های مخابراتی، رادیوی ایران را می‌گرفت. وقتی هم به داخل شهر می‌رفتیم، دنبال رادیو می‌گشت تا بتواند با اتصال به وسایل مخابراتی ناوچه، امواج رادیوی ایران را بهتر دریافت کند. او روزهای یکشنبه که تعطیل بود، من و تعدادی از همکاران مورد اعتمادش را به ناوچه می‌برد و خبرهای مربوط به مبارزات مردم ایران علیه رژیم پهلوی را دنبال می‌کردیم. ما سیاسی نبودیم، اما از یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با اطلاع از وضعیت ایران فهمیدیم که اتفاقات مهمی در حال رخ دادن است. محمد ابراهیم نیروی نظامی بود و سوگند یاد



ماشینی هم اینجا نیست که تو را به شهر برساند. آب و برق نیز مدام قطع می‌شود. اینجا چیزی جز بمب، آتش و گلوله نیست. برای چه می‌خواهی به اینجا بیایی؟ اینجا خیلی خطرناک است.»

پدر محمدابراهیم و دیگران هم مخالف رفتن من به پایگاه بوشهر بودند تا اینکه بالاخره با پافشاری‌هایم محمدابراهیم قبول کرد تا خانه‌ای در پایگاه دریایی بگیرد و من به آنجا بروم.

آبان ماه سال ۱۳۵۹ با یک پتو، کتری، رادیو و یک ساک همراه با پدرشهرم با اتوبوس به بوشهر رفتم و حدود یک ماه آنجا ماندم. در آن منطقه مسکونی تنها ما و یک خانم معلم بود و هیچ فرد دیگری نبود.

هنگام خطر و بمباران به انباری منزل می‌رفتیم. شب‌ها خاموشی مطلق بود. نیروهای بسیجی می‌آمدند و کنترل می‌کردند تا نوری از داخل منزل به بیرون درز پیدا نکند. محمدابراهیم یک شب می‌آمد و بعد به ما مأموریت می‌رفت و سه چهار شب نبود. هر وقت هم که می‌آمد، از شدت خستگی دم در می‌نشست، کفش‌هایش را بیرون می‌آورد و می‌گفت: «چند روز است که این کفش‌ها را بیرون نیاورده‌ام! پاهایم تاول زده است و خیلی اذیتم می‌کند.» من به شهر می‌رفتم و برای او جوراب نخی می‌خریدم تا پاهایش بیش از این اذیت نشود. گاهی با دو چرخه‌ای که آنجا بود به خرید می‌رفتم و چون با محیط آنجا آشنا نبودم، برخی وقت‌ها راه را گم می‌کردم.

یک بار بمبی نزدیک خانه‌های سازمانی منفجر شد. صدای ترسناکی داشت و شیشه‌های خانه ترک برداشت، اما من فکر کردم ضدهوایی است. وقتی ابراهیم آمد و ترک شیشه‌ها را

کرده بود تا به رژیم شاهنشاهی وفادار بماند، اما حرکت انقلابی مردم برایش بسیار اهمیت داشت. اگر دیگران نظر متفاوتی داشتند، او بدون تحمیل نظرش با آن‌ها صحبت می‌کرد و سخنانش هم اثرگذار بود.

می‌ترسم دریا تو را از ما بگیرد!

محمدابراهیم علاقه بسیاری به ورزش‌های آبی مانند اسکی روی آب، شنا و موج‌سواری داشت. او وقت زیادی برای انجام این ورزش‌ها صرف می‌کرد و تمام فکر و ذکرش دریا و ورزش‌های آبی بود. در شربورگ فرانسه که بودیم، او با وجود هوای سرد زمستان برای تمرین و آموختن موج‌پیمایی به دریا می‌رفت. یک روز هم در خیابان پاسداران تهران سوار بر خودرویمان بودیم که یکباره چیزی توجه محمدابراهیم را به خود جلب کرد. او سریع ماشین را متوقف کرد و پیاده شد و از من هم خواست تا آن را جابجا کنم.

محمدابراهیم به داخل یک فروشگاه وسایل ورزشی رفت. من جایی برای پارک ماشین پیدا نکردم، پلیس هم مدام اخطار می‌داد که حرکت کنم. از این وضعیت خیلی شاکی شدم و وقتی برگشت به او گفتم: «شغل دریا! خانه‌ات دریا! ورزش‌ات هم دریا! آخر چقدر دریا؟ می‌ترسم آخر سر همین دریا تو را از من بگیرد.» اما محمدابراهیم لبخندی زد و با لحنی مهربانانه گفت: «چه بهتر از این؟ من که نمی‌خواهم در بستر بیماری و در سن پیری بمیرم.»

باید تا آخر بایستیم

پس از اینکه به ایران برگشتیم و تحرکات رژیم بعث عراق شروع شد و کشورمان در آستانه جنگ تحمیلی قرار گرفت، از همسرم خواستم که اگر ماندن در ارتش برایش مشکل است به علاقه‌ها و مهارت‌های دیگرش مانند ترجمه زبان آلمانی و تحصیل در رشته‌های نجوم و ریاضی بپردازد، اما او گفت: «تازه کار اصلی‌مان شروع شده است. برای ما هزینه‌های زیادی شده است. ما باید تا آخر بایستیم و از کشورمان با جان و دل دفاع کنیم.»

زندگی در جنگ

جنگ که شروع شد، محمدابراهیم به بوشهر رفت. من از او خواستم تا به آنجا بروم و در کنارش باشم، اما او گفت: «اینجا منطقه جنگی است. خانواده‌های کارکنان نیروی دریایی ارتش پایگاه را ترک کرده‌اند و کسی اینجا نیست. شب‌ها اینجا خاموشی برقرار می‌شود. منطقه مسکونی نیز از شهر دور است. هیچ

دید و گفتم ضدهوایی بوده، گفت چطور متوجه تفاوت صدای ضدهوایی با انفجار بمب نشدی و حسابی خندیدی.

عروج در سالگرد ازدواج

نهم آذر سالگرد ازدواج ما بود و طبق قولی که محمدابراهیم به من و مادرش داده بود، قرار شد به مرخصی بیاید تا آن روز را در تهران جشن بگیریم. مادرش هم غذای مورد علاقه او را یعنی سبزی پلوی سمنانی پخته بود.

من با مادرم از حمام برگشته بودیم. از خستگی خوابم برد. در عالم خواب تمام وقایع جنگ در دریا برایم تداعی شد. دیدم همه چیز در دریا از هم پاشیده است. همسرم تخته‌ای گرفته و روی آب شناور است. من هم روی تخته‌ای دیگر شناور بودم و هرچه فریاد می‌زدم، صدایم به او نمی‌رسید. دائم به او می‌گفتم: «هیچ چیز تمام نشده و چراغ‌های شهر روشن است؛ خیلی با روشنایی فاصله نداریم.» سعی داشتم صدایم را بشنود، اما اصلاً حواسش به من نبود و به جای دیگری نگاه می‌کرد!

از خواب که بیدار شدم با مادرم راهی منزل مادرشهرم شدیم. بین راه، از دکه روزنامه‌فروشی، روزنامه‌ای خریدم. داخل تاکسی، در حال ورق زدن صفحات روزنامه بودم که چشمم به خبر درگیری ناوچه پیکان با دشمن در اسکله‌های البکر و الامیه و اصابت موشک به ناوچه افتاد. بدون اینکه بقیه خبر را بخوانم، روزنامه را بستم و در کیفم گذاشتم. به منزل مادرشهرم رسیدیم. من چیزی نگفتم، اما به نظر می‌رسید اعضای خانواده پریشان هستند.

همگی منتظر آمدن ابراهیم بودیم، اما خبرها نگران‌مان کرده بود تا اینکه برادرم آمد و قرار شد با برادرهای ابراهیم پیگیر قضیه بشوند. از چهره آن‌ها معلوم بود که اتفاقی افتاده، ولی من نه چیزی می‌پرسیدم و نه چیزی می‌شنیدم! باورم نمی‌شد برای ابراهیم اتفاقی پیش آمده باشد.

پس از اینکه خبر غرق شدن ناوچه را به ما دادند، چون خبرهای دقیقی از طرف نیروی دریایی و کارکنان مجروح درباره محمدابراهیم و بقیه افراد نداشتیم، فکر می‌کردیم زنده‌اند. مدت‌ها به این امید بودیم که اسیر شده‌اند و بخواهند گشت. زمانی که اولین اسرای جانباز را مبادله کردند، به دیدن‌شان رفتیم و از ماجرای افراد ناوچه پیکان پرس‌وجو کردیم. گفتند که اسم محمدابراهیم همتی را شنیده‌اند، اما بعضی از همزمانش می‌گفتند که همتی تا آخرین لحظه روی پل فرماندهی بود و به دیگران دستور ترک ناو را می‌داد.



گفت‌و شنود با «آذر همتی» خواهر امیر شهید همتی

جنگ که شروع شد رفت و دیگر برنگشت

درآمد

«آذر همتی» تنها خواهر شهید محمدابراهیم همتی است که ۱۰ سال پس از او و در سال ۱۳۳۹ متولد شد. او خاطرات تلخ و شیرینی از برادرش دارد. خاطرات شیرینش مربوط به آن روزهایی است که محمدابراهیم کنارشان بود و آشنایان و نزدیکان به خانه‌شان رفت و آمد داشتند و خاطرات تلخش به آن روزهایی برمی‌گردد که برادر برای تحصیل، کار و مأموریت به کشور یا شهری دیگر می‌رفت، تلخ‌ترین خاطره‌اش هم مربوط به روزی است که برادر رفت و دیگر برنگشت. در ادامه گفتگوی «شاهد یاران» با وی را می‌خوانید:

تهران رفت و در آن زمان با تهران و فرهنگ شهری آنجا آشنا و به آن علاقه‌مند شد. ضمن اینکه پدر بزرگم نیز ساکن تهران بود. آن سالی که «تونل‌کندها» ساخته شد، پدر بزرگم از سمنان به آنجا رفت و در راه بازگشت در تهران ماندگار شد و دیگر به سمنان نرفت. سربازی پدرم که تمام شد به سمنان برگشت و چند سال بعد با مادرم ازدواج کرد. پدر و مادرم پس از ازدواج هر از چند گاهی به دیدن پدر بزرگم به تهران می‌رفتند تا اینکه در سال ۱۳۳۶ و زمانی که من هنوز به دنیا نیامده

هر کاری که می‌دانست نیاز مردم را برطرف می‌کند، انجام می‌داد. پدر و مادرم اگرچه در یک محله محروم و ضعیف به دنیا آمدند، اما اهل دانش بودند. آن‌ها اقدامات خیراندیشانه بسیاری انجام دادند و مردم‌دار بودند. همسایگان قدیمی ما چه در سمنان و چه در تهران، همچنان به نیکی از آن‌ها یاد می‌کنند. پدرم سال ۱۳۴۰ و در زمانی که در تهران ساکن بودیم، چاه آبی در سمنان حفر کرد که همچنان از آن استفاده می‌شود. او سال ۱۳۲۲ برای گذراندن دوره سربازی به

پدر و مادرشان متولد چه شهری بودند؟
شغل پدرشان چه بود و چرا به تهران مهاجرت کردند؟
پدر و مادرم در محله «کدیور» که یکی از محلات قدیمی شهر سمنان است، به دنیا آمدند. پدرم کارگر کارخانه ریسندگی و بافندگی و یک انسان مومن و مذهبی بود که در سال ۱۳۲۷ با مادرم ازدواج کرد. او البته پس از ازدواج به کارهای دیگری همچون کشاورزی، احداث چاه آب، دوچرخه‌سازی و... نیز مشغول شد. پدرم شغل ثابتی نداشت و

بودم، تصمیم گرفتند همراه با خانواده عمومی به تهران مهاجرت کنند. آن‌ها در خیابان خواجه نظام الملک در نزدیکی چهارراه قصر خانه‌ای گرفتند و در کنار آن لبنیات فروشی به راه انداختند.

محمدابراهیم چه سالی متولد شد و در چه محیطی رشد یافت و بزرگ شد؟

محمد ابراهیم دو سال پس از ازدواج پدر و مادر در چهاردهم فروردین ۱۳۲۹ در سمنان متولد شد. پدرم آن زمان همچنان در کارخانه ریسندگی و بافندگی کار می‌کرد. محمدابراهیم فرزند اول خانواده بود و پدر و مادر، او را خیلی دوست داشتند. خانواده ما مذهبی و سنتی بود و ما با خانواده عمومی در یک خانه زندگی می‌کردیم. عموی ما ۵ فرزند داشت که با آن‌ها مانند برادر و خواهر بودیم. مادر بزرگمان نیز مدتی با ما زندگی کرد. یک اتاق خانه برای او بود و ما بیشتر اوقات پیش او بودیم. خانه‌ای که ما در تهران در آن زندگی می‌کردیم، خانه بزرگی بود و ۶ اتاق داشت. یک اتاق برای مادر بزرگم، یک اتاق برای پدر و مادر، یک اتاق برای عمو و زن عمومی، یک اتاق بزرگ تو در تو برای میهمان‌ها و یک اتاق هم برای ما بچه‌ها بود که شب‌ها در آن می‌خوابیدیم. همچنین پدرم و عمومی سه چهار کارگر داشتند که آن‌ها نیز در یکی از اتاق‌های خانه با ما زندگی می‌کردند. آن خانه یک آشپزخانه بزرگ هم داشت، اما مادر و زن عمومی همیشه در حیاط غذا می‌پختند. حیاط باصفایی بود و همه آنجا دور هم جمع می‌شدیم. همچنین هر هفته مراسم قرائت دعا در حیاط خانه‌مان برگزار می‌شد. ارتباط خوب و صمیمانه‌ای با همسایه‌ها داشتیم. بیشتر وقت‌ها خانه همدیگر بودیم و سر سفره یکدیگر می‌نشستیم. همسایه روبرویی خانه ما، آقای رضائیان بود که پسرش محسن خلبان آن هواپیمایی بود که روز ۱۲ تیر ۱۳۶۷ از سوی ناو آمریکایی وینسنس در خلیج فارس هدف قرار گرفت. محسن با برادرم محمدابراهیم دوست بود. آن‌ها نیز لبنیات فروشی داشتند.

مهمترین علایق و تفریحات محمدابراهیم در دوران کودکی و نوجوانی چه بود و رفتار او با شما چگونه بود؟

محمدابراهیم نابغه بود و هوش بسیاری داشت. او همیشه در حال درس خواندن بود و از کوچکترین فرصتی برای کسب دانش و آگاهی استفاده می‌کرد. در اوقات فراغتش جدول حل می‌کرد و کتاب می‌خواند و علاقه خاصی به درس ریاضی داشت. او به ما نیز می‌آموخت

✓
محمدابراهیم نابغه بود و هوش بسیاری داشت. او همیشه در حال درس خواندن بود و از کوچکترین فرصتی برای کسب دانش و آگاهی استفاده می‌کرد. در اوقات فراغتش جدول حل می‌کرد و کتاب می‌خواند و علاقه خاصی به درس ریاضی داشت. او به ما نیز می‌آموخت که چگونه معادلات ریاضی را حل کنیم. قبل از در پشت‌بام خانه‌مان، راهروی باریکی بود که پاگرد به حساب می‌آمد. محمدابراهیم بیشتر اوقات آنجا بود و درس می‌خواند. کتاب‌هایش را هم در راه‌پله گذاشته بود.

که چگونه معادلات ریاضی را حل کنیم. قبل از در پشت‌بام خانه‌مان، راهروی باریکی بود که پاگرد به حساب می‌آمد. محمدابراهیم بیشتر اوقات آنجا بود و درس می‌خواند. کتاب‌هایش را هم در راه‌پله گذاشته بود. یکی از علایق محمدابراهیم عکاسی بود. او وقتی از آلمان برگشت، یک دوربین عکاسی canon با خودش آورد. با آن دوربین عکاسی می‌کرد و در تاریخخانه‌ای که در زیرزمین خانه ساخته بود، عکس‌ها را چاپ می‌کرد. او از مسافرت‌هایش در آلمان نیز فیلم‌هایی گرفته بود که برای ما پخش می‌کرد. محمدابراهیم در انجام کارهای مغازه به پدرم کمک می‌کرد و مشتری‌ها را راه می‌انداخت. هر وقت که پدرم و عمومی کار داشتند، مغازه را به او می‌سپردند. محمدابراهیم به مادرم نیز کمک می‌کرد و بسیاری از کارهای خانه را انجام می‌داد. او ما را هم تشویق به انجام کارهای منزل می‌کرد. خانه‌مان شلوغ بود و همیشه میهمان داشتیم. به همین دلیل کارهای خانه زیاد بود و ما هم باید به مادرمان کمک می‌کردیم. برادر از کودکی آموخته بود که به دیگران محبت کند. او همیشه به فکر ما بود و هر هفته ما را به پارک، سینما، خرید یا باغ وحش می‌برد. یکی از خاطرات شیرین من مربوط به آن روزی است که او ما را به باغ وحش ارم که به تازگی افتتاح شده بود، برد. از گشتن در آنجا خیلی لذت بردیم. دایی ما با محمدابراهیم هم‌سن و هم‌کلاسی

بود. او می‌گفت مسئولان مدرسه می‌خواستند مدرسه را رنگ‌آمیزی کنند، اما هزینه آن را نداشتند. محمدابراهیم با دوستانش تصمیم گرفتند، مدرسه را رنگ‌آمیزی کنند تا فقط هزینه رنگ توسط مدرسه پرداخت شود. در خانه ما همیشه به روی مردم باز بود. اگر مشتری برنج می‌خواست، کارگر مغازه از انباری داخل خانه کیسه‌ای برمی‌داشت و به مشتری می‌داد. گاهی هم مشتری خودش می‌آمد کیسه‌ای برمی‌داشت و مبلغش را در مغازه پرداخت می‌کرد. یک روز در حیاط خانه نشسته بودیم که دیدیم یک نفر داخل انباری رفت، کیسه برنجی برداشت و رفت. فکر کردیم از مغازه آمده و برنج را خریده است، اما محمدابراهیم که در کوچه بود، دید آن فرد به سمت مغازه نرفت تا هزینه‌اش را پرداخت کند. محمدابراهیم از او پرسید: کجا می‌روی؟ اما آن فرد پاسخی نداد و فرار کرد. محمدابراهیم هم دنبالش دوید و چند کوچه آن طرفتر دزد را گرفت. اهالی محل همه جمع شدند و محمدابراهیم را تشویق کردند.

چه چیزی موجب شد تا برادران استخدام نیروی دریایی ارتش شود؟

محمدابراهیم پس از گذراندن تحصیلاتش در دبیرستان، در کنکور سراسری شرکت کرد و با کسب رتبه خوب در دانشگاه تهران پذیرفته شد، اما نمی‌دانم چه شد که ترجیح داد استخدام نیروی دریایی ارتش شود. شاید محیط زندگی و درس در انتخاب او اثر داشت. ستاد نیروی دریایی ارتش و پادگان حشمیه نیروی زمینی ارتش در نزدیکی خانه ما و مدرسه محمدابراهیم بود. ما هر روز افسرانی را می‌دیدیم که لباس سفید نیروی دریایی بر تن داشتند.

خانواده مخالف تصمیم او نبود و محمدابراهیم پیش از آنکه عازم آلمان شود و به صورت تخصصی آموزش ببیند، به مدت چند ماه دوره‌هایی در ایران گذراند و سپس به آن کشور رفت. او چه در ایران و چه در آلمان، نمرات خوبی کسب کرد و جزو دانشجویان برتر بود. محمدابراهیم علاقه بسیاری به دریا داشت و به ما نیز پیشنهاد می‌داد که درس بخوانیم و در عرصه دریا و کشتی مشغول به کار شویم. او حتی به من پیشنهاد داد ناخدا بشوم و کشتی‌های تجاری را راهبری کنم.

ارتباط شما با محمدابراهیم در دوره حضورش در آلمان، چگونه بود؟

دوری محمدابراهیم از خانواده برای پدر و مادر و همه‌ی ما سخت بود. مادرم هر

و ناوچه تجهیز شد. او ناوچه پیکان را مانند فرزند خود می‌دانست.

محمدابراهیم در سال ۱۳۵۶ با خانم شهلا صحافی که سمنانی و خواهر همکارش بود، ازدواج کرد و او را به فرانسه بُرد. انقلاب که به پیروزی رسید او همچنان همراه با همسرش در فرانسه بود و چند ماه بعد با ناوچه پیکان به ایران آمد.

بعد از بازگشت به ایران کجا مستقر شد؟

برادرم پس از بازگشت به ایران در مناطق دریایی بندرعباس و بوشهر مشغول به کار شد. پدرم و برادرهایم مرتب به دیدن او می‌رفتند. یکی از برادرهایم در منطقه دریایی بندرعباس خدمت می‌کرد. یکی دیگر از برادرهایم نیز محل خدمت سربازیش در جزیره خارک بود. یک یات (کشتی مسافری) متعلق به استانداری هرمزگان برای تعمیر به آبادان منتقل شد. پس از تعمیر برادرم مأمور شد تا آن کشتی را به بندرعباس بازگرداند. محمدابراهیم با پدرم تماس گرفت و از او خواست تا در این سفر همراهیش کند. پدرم از این پیشنهاد خیلی خوشحال شد و از محمدابراهیم خواست تا عموی‌مان نیز به این سفر برود. چون کشتی متعلق به دولت بود، محمدابراهیم مخالفت کرد و بالاخره پس از اصرارهای فراوان پدرم، محمدابراهیم پذیرفت و گفت شما را هم با مسئولیت خودم به این سفر می‌برم.

اما پدرم و عمویم همراه با سه تن از دوستانشان با قطار راهی آبادان شدند. وقتی آن‌ها به آنجا رسیدند، برادرم خیلی متعجب شد و به ناچار همه آن‌ها را سوار بر کشتی مسافری کرد. عمویم در مسیر از محمدابراهیم خواست اکنون که روی دریا هستند، ماهی تازه بخورند. برادرم به نزدیکی محل صید ماهی‌ها رفت و یکی از تورهای ماهیگیری صیادان را بالا آورد. چند ماهی از درون آن برداشت و سپس از پرسنل کشتی خواست تا یک شیشه برای او بیاورند. او مقداری پول در آن شیشه گذاشت، شیشه را در کیسه‌ای جای‌گذاری کرد و آن را با طنابی به تور بست و به دریا فرستاد. همه از کار محمدابراهیم متعجب شدند. عمویم از او پرسید: چرا چنین کاری کردی؟ برادرم پاسخ داد: صیاد به امید روزی خدا تورش را در دریا رها می‌کند، حال که ما ماهی‌های او را برداشته‌ایم، باید روزی‌اش را به او بدهیم و مدیونش نباشیم.

پدرم همواره به دیدن محمدابراهیم می‌رفت؛ چه آن روزهایی که خارج



او می‌گفت: من از آرامش شبانه دریا لذت می‌برم. به آسمان خیره می‌شوم و ستاره‌ها را می‌بینم.

برادرم خاطرات بسیاری داشت و انسان پر جنب و جوشی بود. یکی از دوستانش می‌گفت یک بار با کشتی بادبانی به مأموریت رفتیم. محمدابراهیم کشتی بادبانی خیلی دوست داشت و از سفر با آن لذت می‌برد. در یکی از شب‌ها دریا طوفانی شد و اوضاع کشتی به هم ریخت. صبح که بیدار شدیم و همه چیز را مرتب کردیم، محمدابراهیم را نیافتیم. هرچه صدایش زدیم هم جواب‌مان نداد. گفتیم احتمالاً در آب افتاده و چون شنا بلد است، خودش را به ساحل خواهد رساند. بنابراین به مسیر خودمان ادامه دادیم، اما محمدابراهیم بالای دکل کشتی بود و از آن بالا همه را نظاره می‌کرد. هرچه هم صدایش می‌زدند، جواب نمی‌داد. او چند ساعت بعد به جمع دوستانش رفت و با هم خندیدند.

آن زمانی که شهید همتی در فرانسه بود، ارتباطتان چگونه بود؟

از طریق نامه‌نگاری و تماس تلفنی ارتباط داشتیم. ضمن اینکه یک بار هم خودمان به بندر شربورگ در فرانسه رفتیم و چند روزی کنار برادرمان ماندیم. محمدابراهیم ما را به کارخانه کشتی‌سازی برد و تمامی بخش‌های آنجا را به ما نشان داد. او فرمانده ناوچه پیکان بود و از روز نخست که کار ساخت آن ناوچه آغاز شد، در کارخانه کشتی‌سازی حضور داشت. او می‌گفت از روزی که بدنه کشتی را با جوش دادن ورقه‌های آهن به هم می‌ساختند، بالای سر ناوچه بودم تا روزی که موتورخانه، رادار، اتاق فرمان و... ساخته

روز گریه می‌کرد و می‌گفت نمی‌دانم الان فرزندم در آسایش است یا خیر. او هر غذایی که درست می‌کرد، برای محمدابراهیم هم کنار می‌گذاشت و می‌گفت پسر من این غذا را دوست دارد. به او می‌گفتم مادر جان این غذاها خراب می‌شود، اما گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و غذا را در یخچال می‌گذاشت.

ارتباط ما با محمدابراهیم در آن روزهایی که در آلمان بود از طریق نامه‌نگاری و مکاتبه بود. به یاد دارم همراه با پدر و مادرم به میدان توپخانه (میدان امام خمینی (ره) کنونی) می‌رفتیم و از مرکز مخابرات که در آن میدان بود، برای محمدابراهیم پیام ارسال می‌کردیم. او روی کشتی و در مأموریت بود که ما با موریس برای او پیغام می‌فرستادیم.

محمدابراهیم هم به هر شهر و کشوری می‌رفت از آنجا برای ما کارت پستال می‌فرستاد و به نوعی به ما خبر می‌داد که در روزهای گذشته آنجا بوده است. او هر وقت هم که برای مرخصی می‌آمد، برای ما و فرزندان عمویم سوغاتی می‌آورد. برادرم فرقی بین ما و فرزندان عمویم قائل نبود. او همه را عضو یک خانواده بزرگ می‌دانست که در یک خانه و در کنار یکدیگر زندگی می‌کنیم.

هر وقت محمدابراهیم به ایران می‌آمد، خوشحال بودیم و شادی می‌کردیم. او که می‌آمد، خانه‌مان شلوغ می‌شد و هر روز میهمان داشتیم. محمدابراهیم از خاطرات روزهای زندگی در آلمان می‌گفت و در خصوص مکان‌هایی که به آن سفر کرده بود، صحبت می‌کرد. از او می‌پرسیدیم وقتی در دریا و روی کشتی هستی خسته نمی‌شوی؟

بگویند هرچه سریعتر خودش را به بوشهر برساند. محمدابراهیم لحظاتی بعد برگشت و وقتی که به او گفتم از نیروی دریایی تماس گرفتند، به یکباره گفت: نامردا جنگ را شروع کردند.

بلافاصله به راننده کامیون اطلاع داد که نیاید، از پدرم نیز خواست تا او را به سرعت به فرودگاه برساند تا به بوشهر برود. پدرم او را به فرودگاه مهرآباد بُرد، اما به دلیل بمباران فرودگاه، پروازها لغو شده بود. محمدابراهیم به خانه برگشت، باقی وسایلش را برداشت و گفت من با اتوبوس به بوشهر می‌روم. ما با او خداحافظی کردیم و دیگر او را ندیدیم. پدرمان او را تا پایانه مسافری رساند و محمدابراهیم راهی نبرد با دشمن شد. پس از آن خداحافظی، برادرم گاهی وقت‌ها فرصت پیدا می‌کرد با ما تماس بگیرد و صدایش را بشنویم.

در نهایت محمدابراهیم چند روز مانده به شهادتش خبر داد که در روز هشتم آذر ۱۳۵۹ به تهران خواهد آمد. وقتی این خبر را شنیدیم، خیلی خوشحال شدیم. شنیدن این خبر موجی از امید و شادی در خانه ما به وجود آورد. اما آن شادی دوامی نداشت. روز هفتم آذر باخبر شدیم که به ناوچه پیکان حمله شده است. پدرم بلافاصله با نیروی دریایی تماس گرفت، اما هیچکس خبر قطعی به او نداد. تا اینکه گفته شد ناوچه پیکان غرق شده است، اما ما سال‌ها منتظر بودیم تا محمدابراهیم برگردد.

۲۵ سال بعد از آن واقعه به ما گفتند که دیگر منتظر نمانید و محمدابراهیم شهید شده است. در همان سال که این خبر را دادند، مادرم سگته کرد و دار فانی را وداع گفت. پدرم نیز چهار ماه بعد فوت کرد. امیدواری آن‌ها را سرپا نگه داشته بود، اما خبر شهادت محمدابراهیم آن‌ها را از پای درآورد. مادرم می‌گفت وقتی به خیابان می‌روم به افراد نگاه می‌کنم که ببینم چه کسی شبیه محمدابراهیم است. اگر یک افسر نیروی دریایی می‌دید، چشم از او بر نمی‌داشت و خیره به او نگاه می‌کرد. البته من هنوز هم منتظرم محمدابراهیم برگردد و تردید ندارم که روزی او را در این دنیا یا در آن دنیا خواهیم دید.

از وقتی که محمدابراهیم رفت، دیگر مانند گذشته خوشی نداشتیم. اکنون هرگاه کار خیری انجام می‌دهیم یا دور هم جمع می‌شویم به یاد او هستیم. نمی‌توانیم او را فراموش کنیم. من یک لباس از او به یادگار دارم. چون محمدابراهیم عاشق دریا بود، ما نیز به دریا خیلی علاقه داریم.



وسایلش را به جنوب ببرد و با همسرش آنجا زندگی کند.

او در روز ۳۱ شهریور از خانه بیرون رفت تا کامیون اجاره کند و اسباب و وسایلش را به بوشهر ببرد. برادرم بیرون از خانه بود که از نیروی دریایی تماس گرفتند و گفتند به همتی

او در روز ۳۱ شهریور از خانه بیرون رفت تا کامیون اجاره کند و اسباب و وسایلش را به بوشهر ببرد. برادرم بیرون از خانه بود که از نیروی دریایی تماس گرفتند و گفتند به همتی بگویند هرچه سریعتر خودش را به بوشهر برساند. محمدابراهیم لحظاتی بعد برگشت و وقتی که به او گفتم از نیروی دریایی تماس گرفتند، به یکباره گفت: نامردا جنگ را شروع کردند.

از کشور بود و چه آن روزهایی که در بندرعباس و بوشهر خدمت می‌کرد. آبان ۱۳۵۹ و پس از انجام موفق عملیات‌های اشکان و شهید صفری، محمدابراهیم یک درجه ارشدیت دریافت کرد. او با پدرم تماس گرفت و این خبر خوشحال‌کننده را داد. پدرم همراه با همسرش به بوشهر رفتند تا به او تبریک بگویند. وقتی پس از بیست روز برگشتند، پدرم گفت: در این مدت محمدابراهیم را کم دیدم، او مدام در ماموریت و روی دریا بود.

آخرین دیدار شما با برادران چه روزی بود؟

محمدابراهیم شهریور ۱۳۵۹ به تهران آمد و خبر داد که در بوشهر خانه‌ای به او داده‌اند. اسباب‌هایش را جمع و جور کرد. آن‌ها را با گره‌های ملوانی بست، از او پرسیدم: چرا اینقدر محکم بستی؟ او پاسخ داد: این‌ها اگر از هواپیما هم پایین بیافتند، هیچ آسیبی نخواهند دید. قرار بود در روز ۳۱ شهریور

روایت «محمد مهدی همتی» عموی در یادار شهید همتی؛

محمد ابراهیم واقعاً چیز دیگری بود

درآمد

محمد مهدی همتی عموی شهید محمد ابراهیم همتی ۹۱ سال سن دارد. او کمابیش خاطرات سالهای دور را به خاطر می آورد؛ روزهایی که محمد ابراهیم به دنیا آمد، قد کشید به مدرسه رفت و بعد راهی خارج از کشور شد. محمد مهدی همتی در بین صحبت ها و بیان خاطراتش چند باری بغض کرد و گریست و گفت: «داغش هنوز هم برایم تازه است.» در ادامه روایت محمد مهدی همتی از برادرزاده شهیدش که بر اساس گفتگو با نشریه «شاهد یاران» انجام شده است را می خوانید:



شد، همراه با برادرم چند باری به دیدن او رفتیم. جنگ که شروع شد محمد ابراهیم بلافاصله به بوشهر رفت. هرچه اصرار کردیم که بماند و در صورت اعلام نیاز برود، گفت: «من یک عمر آموزش دیده ام تا در چنین روزی برای کشورم مفید باشم و اگر دیر بچنیم، پشیمان خواهیم شد.» چند روز پس از آنکه او به بوشهر رفت، همراه با برادرم به آن شهر رفتیم. شب ها جنگنده های دشمن حمله می کردند و توپ های ضد هوایی به صدا در می آمد. من و برادرم می ترسیدیم، اما او به ما دلداری می داد و می گفت: «نگران نباشید. کار هر شبشان است. می آیند ویراژ می دهند و می روند.» روز هفتم آذر همگی منزل برادرمان دعوت بودیم. محمد ابراهیم چند روز پیش از آن با مادرش تماس گرفته و گفته بود: «ماموریت تمام شده است. روز هفت آذر به تهران می آیم، بی زحمت برایم سبزی پلو درست کن.» من در خانه خودم بودم و هنوز به طبقه بالا که خانه برادرم بود، نرفته بودم. نشسته بودیم که یکباره صدای شیون و زاری از بالا آمد. سراسیمه خودمان را به خانه برادرم رساندیم. برادرم به شدت متقلب بود. به سر و روی خودش می زد و در حال خودش نبود. مدام می گفت: «داداش ناو ابراهیم غرق شد.» به سمتش رفتم تا او را بگیرم و آرام کنم، اما او به قدری از خود بی خود شده بود که من را هل داد و افتادم. پس از اینکه از غرق شدن ناوچه پیکان باخبر شدیم، همراه با برادرم و خانواده با هواپیما به بوشهر رفتیم و پیگیر وضعیت محمد ابراهیم شدیم. از روزی که از شهادت محمد ابراهیم باخبر شدم، خیلی ناراحت شدم و شب و روز در فراقش گریه کردم. او واقعاً چیز دیگری بود.

هر چه داشت صرف خرید سوغاتی و هدیه برای خانواده و بچه ها می کرد. همیشه به او می گفتم: «عمو جان! پول هایت را نگه دار، فردا روزی لازمت می شود.» اما او توجهی نمی کرد و خوشحالی بچه ها برایش مهمتر بود. بچه ها وقتی کادوهایشان را می گرفتند، سر از پا نمی شناختند. او بین برادرها و خواهر خودش با فرزندان من فرقی نمی گذاشت و همه را برادر و خواهر خود می دانست. محمد ابراهیم بچه ها را خیلی دوست و به آنها عشق می ورزید. من عشق و علاقه او را به فرزندان خودم و برادرم می دیدم. برای آنها فداکاری می کرد و از چیزی دریغ نمی ورزید. بچه ها هر چیزی می خواستند، او با گشاده دستی برای شان می خرید. او با همه مردم مهربان و با محبت بود. نسبت به حیوانات نیز مهربان بود، به آنها رسیدگی می کرد و بهشان غذا می داد. محمد ابراهیم انسان مومنی بود و تکالیف الهی را به خوبی انجام می داد. از کودکی نماز می خواند و روزه می گرفت. او در پشت بام خانه اتاقکی درست کرده بود. همان جا درس می خواند و به راز و نیاز و عبادت خداوند متعال می پرداخت.

یک بار همراه با او و برادرم به استخری در تهرانپارس رفتیم تا شنا کنیم. محمد ابراهیم علاقه بسیار زیادی به آب و ورزش شنا داشت. ما هم به اصرار او به آن استخر رفتیم. محمد ابراهیم با مهارت و قدرت شیرجه می زد و به نقاط عمیق استخر می رفت، ما گاهی احتیاط می کردیم، اما او شجاع و نترس بود. او پس از اینکه به ایران برگشت و در پایگاه های دریایی بندرعباس و بوشهر مشغول به خدمت

محمد ابراهیم با همه فرق داشت. بیش از بقیه دوستش داشتم. انگار فرزند خودم و دُر دانه ام بود. هم فرزندان خودم و هم فرزندان برادرم پرکار، منضبط، باهوش و با پشتکار هستند، اما محمد ابراهیم یک سر و گردن از همه بالاتر بود. او بسیار باهوش، کوشا و فعال بود. محمد ابراهیم برای من خیلی عزیز بود و هر بار که اسمش می آید، داغم تازه و اشکم سرازیر می شود. او شخصیت وارسته و رفتارهای بزرگ منشا نه ای داشت که همه را مجذوب خودش می کرد. اگر بخواهم در یک عبارت محمد ابراهیم را معرفی کنم، باید اینگونه بگویم که آنچه او می دانست، دیگران نمی دانستند. او هم در دانش و هم در معرفت چند قدم از بقیه جلوتر بود. از دانش بسیار خوبی برخوردار بود و جملاتی که بر زبان می راند، انگار از دهان یک انسان پخته و گرم و سرد روزگار چشیده بیرون می آمد. او از کودکی در کارهای مغازه به من و پدرش کمک می کرد. کارها را با دقت و به خوبی انجام می داد. هر وقت مغازه را به او می سپردیم، خیالمان راحت بود و نگرانی نداشتیم. با مهربانی و محبت با مشتری ها برخورد می کرد و اصطلاحاً مشتری مدار بود. به مادرش و همسر هم در تمیزی خانه، پخت و پز و تر و خشک کردن بچه ها خیلی کمک می کرد. به بچه ها درس می داد و اگر کسی مشکل درسی داشت، با حوصله به او آموزش می داد. محمد ابراهیم درس خوان، با استعداد و نخبه بود. هر وقت از مسافرت می آمد، کلی سوغاتی و هدیه برای خانواده و بچه ها می آورد. بچه ها برای آمدنش روز شماری می کردند و هر کدام در این فکر بودند که محمد ابراهیم چه چیزی برای آنها خواهد آورد. او

روایت «حسن همتی» پسر عموی در یادار شهید همتی:

خدمت به مادر را از او آموختم

درآمد

پدر و عموی شهید محمدابراهیم همتی در کنار هم و در یک خانه زندگی می کردند و فرزندانشان نیز از کودکی با هم بزرگ شدند. محمدابراهیم فرزند نخست آن دو خانواده بود و علاوه بر او، ۱۰ فرزند دیگر نیز در آن خانه زندگی می کردند که یکی از آنها حسن همتی پسر عموی شهید محمدابراهیم همتی بود. در ادامه روایت او از زندگی در کنار خانواده عمو و پسر عموی بزرگش محمد ابراهیم همتی در گفتگو با «شاهد یاران» را می خوانید:



از آن کشورها به ایران می آمد، تمام وقت در کنارمان بود و هر جمعه یک برنامه تفریحی و گردش با مدیریت خودش داشتیم. آن زمان ها پدرم و عمویم دو دستگاه اتوبوس داشتند. ما را سوار آن اتوبوس ها می کرد و به مکان های تفریحی همچون آبعلی و... می برد.

آن روزی که جنگ آغاز شد و عراق به فرودگاه های کشور حمله کرد، جمعه بود. من خانه عمویم بودم و پای سفره ناهار نشسته بودیم. رادیو روشن بود و اخبار شروع شد. اولین خبر آغاز حمله سراسری عراق به ایران بود. محمدابراهیم وقتی این خبر را شنید، برخاست و گفت من باید به بوشهر بروم. راهی فرودگاه شد، اما دو سه ساعت بعد برگشت و گفت فرودگاه به دلیل بمباران تعطیل شده است. سپس رو به پدرش کرد و گفت: پدر من را به پایانه اتوبوسرانی برسان تا با اتوبوس به بوشهر بروم. عمویم که چند نفر آشنا در پایانه داشت، یک بلیط اتوبوس برای محمدابراهیم گیر آورد و او را تا آنجا رساند. محمدابراهیم بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور ۵۹ رفت و دیگر برنگشت.

در آن مدت دورادور خبر موفقیت ها و دلاورمردی هایش را می شنیدیم تا اینکه در روز هفتم آذر ماه سال ۵۹ به شهادت رسید و در حالی که منتظر بودیم به خانه بیاید، خبر شهادتش را شنیدیم.

او نسبت به همه ما احساس مسئولیت داشت و فرقی بین ما و برادرها و خواهرهایش نمی گذاشت. اگر چیزی برای خواهر و برادرهایش می خرید، برای ما هم می خرید. اگر آن ها را به گردش می برد، ما را هم به گردش می برد. روزهای خوش ما آن روزهایی بود که محمدابراهیم بود و ما را به گردش و خرید می برد. آن موقع ها در تهران فروشگاه های زنجیره ای کوروش بود که هر کودکی علاقه داشت در آن بچرخد و خرید کند. او ما را سوار ماشین می کرد و به آن فروشگاه می برد.

وجودش مایه دلگرمی و پشتوانه ای برای ما بود. در کوچه و محله اگر کسی ما را اذیت می کرد یا حرف زور به ما می زد، او را صدا می زدیم و محمدابراهیم با قدرت از ما دفاع می کرد. او شجاع و ترس بود.

محمدابراهیم برای ما در تمامی زمینه ها الگو بود. او به زبان های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی مسلط بود. از او می پرسیدم تو چه جور می توانی همزمان به این سه زبان سخن بگویی؟ او در انجام کارهای مغازه و خانه به پدر و مادرش خیلی کمک می کرد. گاهی اوقات غذا می پخت، سفره جمع می کرد و ظرف ها را می شست. اگر من امروز در خدمت مادرم هستم و به او کمک می کنم، این را از محمدابراهیم آموخته ام.

وقتی به آلمان و فرانسه رفت و از ما دور شد، خیلی دلتنگش شدیم. اما او هر بار که

من یکم شهریور ماه سال ۱۳۴۵ به دنیا آمدم و اکنون ۵۶ سال سن دارم. محمدابراهیم حدود ۱۵ سال از من بزرگتر بود و به نوعی برادر بزرگترم به حساب می آمد. پدرم و عمویم آن زمانی که کودک بودند، پدرشان را از دست دادند. آن ها هیچ یار و یآوری به غیر از خودشان نداشتند و از کودکی با هم بزرگ شدند، کار کردند و تا پایان نیز همراه با هم بودند. آن ها حتی بعد از ازدواج هم از یکدیگر جدا نشدند و در یک خانه زندگی کردند. وقتی به تهران آمدند ابتدا در خانه ای نزدیک به چهارراه قصر با هم زندگی کردند و بعد هم که به پاسداران رفتیم، کنار هم بودیم. خانه ای که در پاسداران داشتیم، دو طبقه بود. ما طبقه اول بودیم و عمویم و خانواده اش در طبقه بالا زندگی می کردند.

ما از همان کودکی با فرزندان عموی مان رفت و آمد داشتیم و دوست بودیم. هر روز با هم بازی می کردیم و به تفریح می پرداختیم؛ به گونه ای که فاصله ای بین ما نبود و انگار همگی خواهر و برادر بودیم. محمدابراهیم از همه ما بزرگتر و برادر بزرگ ما به حساب می آمد. او بسیار باهوش بود و هرگاه دور هم جمع می شدیم، چند معمای ریاضی مطرح می کرد و بین ما مسابقه می گذاشت. او ما را با ریاضی آشنا کرد و ذهن هایمان را نسبت به این درس سخت، روان ساخت.



«رحیم همتی» برادر دریادار شهید همتی در گفت‌وگو با شاهد یاران:

محمدابراهیم شور و نشاط خانه‌مان بود

«درآمد»

دوازده سال پس از آنکه محمدابراهیم همتی در سمنان به دنیا آمد، خداوند فرزند پنجمی به آن خانواده داد که اسمش را رحیم گذاشتند. او اکنون ۶۱ سال سن دارد و علی‌رغم اینکه خاطرات کمی از برادر شهیدش محمدابراهیم به یاد دارد، اما هر بار که آن خاطرات را مرور می‌کند، بغض گلویش را می‌فشارد و اشک می‌ریزد. در ادامه گفت‌وگوی «شاهد یاران» با رحیم همتی را می‌خوانید:

محمدابراهیم به حضور در نیروی دریایی و پوشیدن لباس سفید دریادلان علاقه‌مند شود. دبیرستانی هم که محمدابراهیم در آن تحصیل می‌کرد در نزدیکی ستاد نیروی دریایی ارتش بود. مغازه پدرم و عمویم نیز در همان محل بود.

این وضعیت موجب شد تا برادرم با دیدن آگهی استخدام در ارتش، فرصتی برای بروز علاقه‌اش یابد و در آزمون استخدامی ارتش شرکت کند. محمد ابراهیم پس از قبولی در آزمون، به استخدام نیروی دریایی ارتش درآمد و یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۸

ساکن بودند، خانه‌ای گرفتند و در آن سکونت گزیدند. پدرم در سمنان خواربار فروش بود. در تهران نیز همان شغل را با عمویم ادامه داد. شش سال پس از آمدن آن‌ها به تهران، من به دنیا آمدم.

چه چیزی موجب شد تا محمدابراهیم جذب نیروی دریایی ارتش شود؟ بالای خیابان خواجه نظام الملک، پادگان حشمتیه نیروی زمینی ارتش و در نزدیکی آن ستاد نیروی دریایی ارتش بود. به نظر من نزدیکی منزل ما به آنجا موجب شد تا

پدر و مادر شما برای چه به تهران مهاجرت کردند و در کجا ساکن شدند؟ سمنان یک شهر کوچری و کار در آنجا سخت بود. به همین دلیل پدر و مادرم حدود ۶ سال پس از تولد محمدابراهیم، وسایل زندگی‌شان را جمع و جور کردند و همراه با عمو، زن عمو و فرزندانشان به پایتخت کشور مهاجرت نمودند. خانواده ما یک خانواده متوسط و معمولی بود. پدرم و عمویم وقتی به تهران آمدند در خیابان خواجه نظام الملک در نزدیکی چهارراه قصر که بسیاری از سمنانی‌ها در آن خیابان

یک بار نزدیک به عید نوروز ما را به فروشگاه کوروش (از اولین فروشگاه‌های زنجیره‌ای ایران که پس از انقلاب تا مدتی با عنوان فروشگاه قدس شناخته می‌شد) برد و لباس عید برای مان خرید. آن روز خیلی به ما خوش گذشت و همه از اینکه لباس نو خریده بودیم، خوشحال بودیم. خاطره آن روز به قدری برای من شیرین است که هرگز از یاد نمی‌برم. همچنین هر بار که با محمدابراهیم به بیرون می‌رفتیم، او پس از خرید و گردش ما را به ساندویچ فروشی می‌برد و برای مان ساندویچ می‌خرید. در نهایت هم ساعت ۱۰ - ۱۱ شب به خانه برمی‌گشتیم.

این را هم بگویم که یک سال پس از آنکه برادرم به ایران برگشت، پدرم و عمویم در منطقه پاسداران که آن روزها سلطنت‌آباد نامیده می‌شد، یک خانه ساختند و از خیابان خواجه نظام الملک به آنجا نقل مکان کردیم. پدرم و عمویم به سفارش برادرم در حیاط آن خانه، استخری ساختند و هر بار که برادرم به تهران می‌آمد، استخر را پر از آب می‌کرد، همه ما را صدا می‌زد و با دقت و حوصله به ما شنا کردن می‌آموخت.

برادران پس از اینکه از آلمان برگشت، برای همیشه در ایران ماند؟ او پس از حدود دو سال که در بندرعباس بود، در سال ۱۳۵۵ برای تحویل گرفتن ناوچه‌هایی که ایران سفارش داده بود تا کشور فرانسه بسازد و آموختن چگونگی کار با آن‌ها به آن کشور اعزام شد. یکی دو سال بعد به یاد ندارم که انقلاب پیروز شده بود یا نشده بود که او با ناوچه پیکان به ایران بازگشت و مجدد در منطقه دریایی بندرعباس مشغول به کار شد. محمدابراهیم تا پایان حیاتش فرماندهی ناوچه پیکان را برعهده داشت و در عملیات مروراید همراه با این ناوچه به اعماق دریا رفت، به شهادت رسید و نامش جاودانه شد.

نیز تلاش می‌کرد تمام خوشحالی‌اش را نشان دهد و همه انرژی‌اش را برای شادی و نشاط خانواده به کار گیرد.

برادرم که رفت، خانه به حالت قبل برگشت. ما نیز مشغول روزمرگی‌هایمان شدیم. اگرچه خانواده شلوغی بودیم و با عموی‌مان در یک خانه زندگی می‌کردیم، اما جای خالی محمدابراهیم به خوبی احساس می‌شد و انگار خانه بدون او سوت و کور بود. محمدابراهیم به آلمان بازگشت تا تحصیلش را ادامه دهد و دوره‌های تخصصی را بگذراند.

تحصیلات دانشگاهی محمدابراهیم در چه سالی به پایان رسید؟

تحصیلات محمدابراهیم در سال ۱۳۵۳ با کسب نمرات عالی در کشور آلمان به پایان رسید و او به ایران بازگشت. محمدابراهیم این بار که برگشت، در منطقه دریایی بندرعباس مشغول به کار شد و مدت زمان کوتاهی به عنوان مرخصی در کنار ما بود. اینکه آن روزها به طور دقیق چه گذشت و برادرم چه فعالیت‌هایی انجام داد را به یاد ندارم، چون همپنان در سن نوجوانی بودم و سرگرم دنیای خودم بودم. اما به خاطر دارم که برادرم هر از چند گاهی از بندرعباس به تهران می‌آمد، در کنار ما و خانواده بود و دوباره شور و نشاط خاصی در خانه‌مان به وجود می‌آمد. هر بار که او را می‌دیدیم ذوق‌زده و خوشحال می‌شدیم.

آن زمان من دیگر یک نوجوان پانزده شانزده ساله بودم و بهتر می‌توانستم فضای پیرامونی خودم را درک کنم. محمدابراهیم در این دوره نیز مانند گذشته که در بندرعباس بود، هر از چند گاهی به تهران می‌آمد و با یکدیگر به میهمانی، گردش و خرید می‌رفتیم. او همه ما را جمع می‌کرد و به گردش می‌برد. یک بار نزدیک به عید نوروز ما را به فروشگاه کوروش (از اولین فروشگاه‌های زنجیره‌ای ایران که پس از انقلاب تا مدتی با عنوان فروشگاه قدس شناخته می‌شد) برد و لباس عید برای مان خرید. آن روز خیلی به ما خوش گذشت و همه از اینکه لباس نو خریده بودیم، خوشحال بودیم. خاطره آن روز به قدری برای من شیرین است که هرگز از یاد نمی‌برم. همچنین هر بار که با محمدابراهیم به بیرون می‌رفتیم، او پس از خرید و گردش ما را به ساندویچ فروشی می‌برد و برای مان ساندویچ می‌خرید. در نهایت هم ساعت ۱۰ - ۱۱ شب به خانه برمی‌گشتیم.

برای گذراندن دوره‌های آموزشی به خارج از کشور اعزام شد.

آیا شما آن روزها را به یاد دارید؟ آن روزهایی که محمدابراهیم استخدام نیروی دریایی ارتش شد و سپس به خارج از کشور رفت، من شش ساله بودم و چیز خاصی به خاطر ندارم. فقط به یاد دارم که مادرم می‌گفت برادرت می‌خواهد به خارج برود و درس بخواند.

پس از اینکه محمدابراهیم به خارج از کشور رفت، فضای خانه چگونه شد؟ پدر و مادران دلتنگی کردند؟ یکی دو سال که گذشت و بزرگتر شدم، فضا را بهتر درک کردم. آن روزهایی که محمدابراهیم خارج از کشور بود، من مدرسه می‌رفتم و آنچه در پیرامونم می‌گذشت را نسبت به قبل بهتر درک می‌کردم. در خانه همیشه اسم محمدابراهیم بود و مادرم از دلتنگی‌هایش می‌گفت. مادرم همیشه منتظر رسیدن نامه‌ای از برادرم بود و هرگاه که پستی به درب خانه‌مان می‌آمد و نامه‌ای از محمدابراهیم می‌آورد، آن را با شوق می‌گرفتم و به مادرم می‌رساندم. مادرم نیز نامه را با ذوق باز می‌کرد و کلمات شمرده شمرده آن را می‌خواند، گویی که دوست نداشت نامه به پایان برسد.

محمدابراهیم در یکی از آن نامه‌ها خبر داده بود که به زودی به ایران بازخواهد گشت. آن نامه مربوط به سال ۱۳۵۱ بود و سه سالی می‌شد که او رفته بود. وقتی این خبر را شنیدیم خیلی خوشحال شدیم. بیش از همه مادرم خوشحال بود و آرام و قرار نداشت. ما بی‌صبرانه منتظر آمدن محمدابراهیم بودیم.

برادرم وقتی آمد، همراه با خودش سوغاتی‌های بسیاری آورد و این برای ما کودکان خیلی خوشحال‌کننده بود. او برای من یک دوچرخه دو تیکه آورد. آن سوغاتی خیلی به دلم نشست و ذوق‌زده شدم. ضمن اینکه می‌دیدیم برادرمان شخصیت دیگری پیدا کرده و تقریباً متفاوت از آن تصویری است که از گذشته در ذهن داشتیم. محمدابراهیم بسیار مهربان بود و از اینکه در کنار ما بود، خیلی خوشحال بود و این خوشحالی‌اش را ابراز می‌کرد.

محمدابراهیم حدود دو ماه در تهران ماند. آن روزهایی که او در کنارمان بود، روزهای بسیار خوبی برای ما و پدر و مادرمان بود. پدرم حس و حالی دیگری داشت. مادرم

که درگیری ناوچه عراقی با ناوچه پیکان شروع شد، برادرت به پرسنل فرمان ترک ناو داد؛ یعنی پرسنل ناوچه را ترک کنند، اما هیچ یک حاضر نشدند این کار را انجام دهند و او را تنها بگذارند. از ناخدا همتی پرسیدم که خودت چرا نمی‌روی و او گفت تا زمانی که یک نفر هم روی این ناوچه باشد، من ناوچه را ترک نمی‌کنم. ما به برادرمان اقتضای می‌کنیم که در عملیات مروارید توانست ضربه سنگینی به نیروی دریایی عراق وارد کند و عراق را در عرصه دریا شکست دهد.

آقای مسیحی یکی از بازماندگان ناوچه پیکان چند سال بعد به من گفت: زمانی که درگیری ناوچه عراقی با ناوچه پیکان شروع شد، برادرت به پرسنل فرمان ترک ناو داد؛ یعنی پرسنل ناوچه را ترک کنند، اما هیچ یک حاضر نشدند این کار را انجام دهند و او را تنها بگذارند. از ناخدا همتی پرسیدم که خودت چرا نمی‌روی و او گفت تا زمانی که یک نفر هم روی این ناوچه باشد، من ناوچه را ترک نمی‌کنم.

مهمترین ویژگی شخصیتی شهید همتی چه بود؟

محمدابراهیم در تمامی کارها پیش‌قدم بود. در خانواده اینگونه بود، در عرصه رزم و نظامی‌گری نیز بنا به گفته هم‌زمانش اینگونه بود. او در خانه برای همه ما الگو بود. به پدر و مادر کمک می‌کرد. وقتی غذا تمام می‌شد، سفره را جمع می‌کرد و ظرف‌ها را می‌شست. او با این رفتارش به ما آموزش می‌داد که در کارها به یکدیگر کمک کنیم.

در پایان اگر سخنی دارید بفرمایید.

محمدابراهیم برای ما بسیار دوست‌داشتنی بود و او را هیچگاه فراموش نمی‌کنیم. من در مغازه‌ام تابلویی نصب کرده‌ام که شامل تصویر ناوچه پیکان و اسامی شهدای عملیات مروارید است. ساختمانی هم که ساختم و محل سکونت خودم است به یاد برادر شهیدم و شهدای نیروی دریایی ارتش به خصوص عملیات مروارید، «خلیج فارس» نامگذاری کردم.

سمنانی درست کن. همه ما آن غذا را با دستپخت مادرمان خیلی دوست داشتیم. مادر روز جمعه سبزی پلوی سمنانی درست کرد و نزدیکان و آشنایان را هم به مناسبت بازگشت برادر به خانه دعوت کرد. آن روز خانه شلوغ بود و همه منتظر بودیم تا محمدابراهیم بیاید. قرار بود پس از ۶۷ روز او را ببینیم و در کنار همدیگر سبزی پلو غذا بخوریم. برادرم در بین بستگان و نزدیکان شخصیت برجسته‌ای بود. همه او را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند.

حدود ساعت ۱۲ ظهر بود که به ما خبر رسید، در جریان عملیات اخیر نیروی دریایی ارتش در آب‌های خلیج فارس، یک ناوچه ایرانی غرق شده و اعضای آن به شهادت رسیده یا مفقود شدند. وقتی این خبر در خانه پیچید، فضا به یکباره تغییر کرد. همه شیون و زاری می‌کردند. مادر به سر و سینه‌اش می‌زد، به طوری که چند بار از حال رفت. پدرم نیز اشک می‌ریخت و حال خوبی نداشت. همه مضطرب و نگران بودیم. نمی‌دانستیم که محمدابراهیم زنده است یا شهید شده است. بالاخره ساعت ۱۴ خبر رسید که ناوچه پیکان غرق شده است و ما تقریباً مطمئن شدیم که محمدابراهیم هم شهید شده است. قرار بود آن روز در کنار یکدیگر خوش باشیم، اما آن روز به یکی از تلخ‌ترین و سخت‌ترین روزهای زندگی‌مان تبدیل شد.

چه زمانی مطمئن شدید که محمدابراهیم شهید شده است؟ متأسفانه تا مدت‌ها خبر قطعی شهادت محمدابراهیم به ما داده نشد و گاهی وقت‌ها می‌گفتند که ممکن است او اسیر شده باشد. در نهایت در سال ۱۳۸۵ به ما گفتند که محمدابراهیم و هم‌زمانش در ناوچه پیکان شهید شدند. این تأخیر در اعلام شهادت برای ما بسیار تعجب‌برانگیز بود.

چند نفر از پرسنل ناوچه پیکان همچون آقای ناصر سرنوشت زنده ماندند. به سراغ آن‌ها رفتیم و درباره محمدابراهیم از سوال پرسیدیم. در ابتدا بسیار ناراحت بودند، بغض داشتند و واقعیت را به ما نمی‌گفتند، اما به تدریج چگونگی نحوه شهادت برادرمان را بیان کردند.

آقای مسیحی یکی از بازماندگان ناوچه پیکان چند سال بعد به من گفت: زمانی

پس از شروع جنگ محمدابراهیم کجا بود؟ برادرم سال ۵۹ در منطقه دریایی بوشهر خدمت می‌کرد و در نیمه نخست آن سال بین تهران و بوشهر در رفت و آمد بود. آن روزی که جنگ شروع شد و عراق به مرزهای زمینی کشورمان حمله کرد و جنگنده‌هایش فرودگاه‌های کشور از جمله فرودگاه مهرآباد را بمباران کرد، او در مرخصی به سر می‌برد و در منزل‌مان در تهران بود. محمدابراهیم وقتی متوجه حمله عراق شد، تمام تلاشش را انجام داد تا خودش را به



جنوب و منطقه دریایی بوشهر برساند. چند روزی به مرخصی‌اش مانده بود، مادرم اصرار می‌کرد که دو سه روز دیگر بماند و بعد برود، اما او گفت اکنون کشور به من نیاز دارد و باید به جنوب بروم. ابتدا به فرودگاه مهرآباد رفت تا با پرواز خودش را به بوشهر برساند، اما چون فرودگاه بمباران شده بود، پروازی در کار نبود و همه پروازها لغو شده بود. در نهایت پدرم او را به ترمینال رساند و محمدابراهیم با اتوبوس ابتدا به شیراز رفت و سپس عازم بوشهر شد. او در روز ۳۱ شهریور ۵۹ و در نخستین روز جنگ تحمیلی رفت و دیگر برنگشت. محمدابراهیم ۶۷ روز پس از آغاز جنگ به شهادت رسید و ما دیگر او را ندیدیم.

چگونه از خبر شهادت ایشان مطلع شدید؟ محمدابراهیم روز پنجم آذر یعنی دو روز قبل از شهادتش با منزل‌مان تماس گرفت و با مادرم صحبت کرد. او به مادرم گفت که من روز جمعه (هفتم آذر) به مرخصی می‌آیم و برایم سبزی پلوی



«حمیدرضا همتی» برادر شهید همتی در گفتگو با شاهد یاران؛

منبع شادی و شرف در خانواده بود

◀ درآمد

«حمیدرضا همتی» آخرین فرزند خانواده و کوچکترین برادر شهید محمدابراهیم همتی است. حمیدرضا حدود ۲۰ سال با محمدابراهیم فاصله سنی داشت و در روزی که ناوچه پیکان غرق شد و برادرش به شهادت رسید، او کمتر از ۱۰ سال سن داشت. آنچه حمیدرضا از محمدابراهیم به خاطر دارد، تصاویری مربوط به دوران کودکی است. در ادامه گفتگوی شاهد یاران با وی را می‌خوانید:

دریایی بسیاری که در آب‌های جهان داشت، در کار خود بسیار متبحر شود.

رفتار ایشان با پدر و مادر و برادران و خواهرش چگونه بود و چه خاطره‌ای از دوران کودکی با ایشان به خاطر دارید؟

اگرچه من دوران کوتاهی در زمان کودکی با ایشان بودم، اما همان تجربیات برای من بسیار تاثیرگذار بود. شاید روزهایی که با هم بودیم بیشتر از هزار روز نشود، چون او اغلب در مأموریت خارج از کشور و یا در جنوب کشور بود، اما هر بار که به خانه می‌آمد برای ما منبعی از شادی بود.

محمدابراهیم به فکر همه بود. همیشه سوغاتی برایمان می‌آورد. حتی یکبار هم او را عصبانی

چه چیزی موجب شد تا محمدابراهیم استخدام نیروی دریایی ارتش شود؟

من به عنوان برادر کوچکتر، آنچه در این باره می‌دانم شنیده‌هایی است که از بزرگترها به من رسیده است، اما با شناختی که از محمدابراهیم دارم، این است که ایشان فرصت‌ها را به خوبی تشخیص می‌داد و حداکثر استفاده می‌کرد. برادرم به واسطه یکی از اقوام که در نیروی دریایی خدمت می‌کرد، با روند استخدام در آن نیرو آشنا شد و بعد از قبولی در آزمون استخدامی به آن آشنایان هم یک دست کت و شلوار هدیه داد.

پذیرفته شدن در دانشکده افسری نیروی دریایی یک جهش در زندگی برادرم بود و موجب شد او دانش روز دریانوردی را فرا گیرد و با سفرهای

مهمترین ویژگی‌های شخصیتی و علایم برادران چه بود؟

محمد ابراهیم نه تنها سکandar کشتی‌اش بود، بلکه سکandar زندگی‌اش هم بود. او در تمام دوران زندگی، سرنوشت خودش را برعهده گرفت و پیامد تصمیم‌هایش را پذیرا بود. محمدابراهیم عاشقانه زندگی کرد و هر نقشی که در زندگی‌اش بازی کرد، آن را به بهترین شکل ایفا نمود و تأثیرات بسیار مفیدی برجای گذاشت.

او به عنوان فرزند ارشد خانواده، همواره حامی، مشوق و مربی ما بود. به عنوان یک همسر نیز پشتیبان و تکیه‌گاهی محکم برای همسرش بود. محمدابراهیم در دوران دانشجویی، نفر اول در بین دانشجویان ۷۱ کشور شد. او به عنوان یک نظامی هم بسیار وظیفه‌شناس، وطن‌پرست و از جان گذشته بود.

ناوچه پیکان با همراهی جنگنده‌های تیزچنگال نیروی هوایی، عازم این سکوها شد. عراق که در عملیات شهید صفری، ضربه غافل گیرکننده و گزنده‌ای را از نیروی دریایی ایران چشیده بود، با تمام قوا برای انتقام از ناوچه پیکان، به محل نبرد عازم شد.

عملیات مروارید به نوعی، عملیاتی انتحاری محسوب می‌شد که نیروی دریایی عراق را به مبارزه فرا می‌خواند و همچون نبرد آشیل و هکتور، نیروی دریایی عراق علی‌رغم میل خود به نبرد تن داد. در این عملیات علاوه بر انهدام کامل سکوها، دو سوم نیروی دریایی عراق هم از بین رفت. پایان این نبرد مصادف بود با غرق شدن ناوچه پیکان در روز ۷ آذر.

روزی که ایشان به شهادت رسیدند، شما کجا بودید و چه خاطره‌ای از آن روز دارید؟

آن روز قرار بود شیرین‌ترین روز ما باشد که به تلخ‌ترین روز تبدیل شد. برادرم مرخصی گرفته بود که بعد از عملیات مروارید به تهران بیاید و خانواده ما هم یک مهمانی ترتیب داده بود که از او به عنوان یک قهرمان ملی، استقبال شود.

همگی شاد و خوشحال بودیم و چشم‌هایمان به در بود که خبر رسید ناوچه پیکان مورد اصابت موشک قرار گرفته است. این خبر نیز همچون یک آژدر به خانواده ما اصابت کرد و قیامتی در خانه برپا شد. شب بسیار سختی بود، چون هیچ‌کس نمی‌دانست که چه بر سر سرنشینان ناوچه آمده است.

عده‌ای از خدمه ناوچه پیکان نجات پیدا کردند اما بقیه تا پایان جنگ به عنوان مفقودالاثر معرفی شدند و خانواده ما همواره این امید را داشت که برادرم برگردد. اگرچه به گفته همزمانش که تا آخرین لحظه با او بودند، پس از اصابت دومین موشک به اتاق فرماندهی، برادرم شهید شده بود.

از رفتار و سبک زندگی شهید همتی چه الگوهای می‌توان برداشت کرد؟

برادرم در سن ۳۰ سالگی به شهادت رسید، اما در همین سن جوانی، بزرگترین نبرد دریایی ایرانیان را فرماندهی کرد و پیروز شد. او با وظیفه‌شناسی، وطن‌پرستی، شجاعت و البته خلایقیت و دانش نشان داد که چگونه می‌توان با حداقل امکانات و افراد، موفقیت‌های بزرگ کسب کرد.

سبک زندگی او همواره نشان از جوانمردی، پشتکار، تلاش و پایمردی و وفاداری به آب و خاک و سرزمین عزیزمان ایران بود. او معلم بزرگی برای همه ما بوده و خواهد بود.

را از فرانسه تحویل گرفته و با نوبری خودش به ایران آورد.

در همان مدت کوتاه بعد از بازگشت به ایران، تا شهادت، همه تجربیات مشترکی که داشتیم برای من درس بود. بلند فکر کردن، شهامت داشتن، کنجکاوی، قاطعیت و از همه مهم‌تر مهربان بودن، چیزهایی بود که از او دیدم و هنوز هم با مرور آن خاطرات و تجربیات، یاد می‌گیرم. وقتی با تصمیم‌های دشوار روبرو می‌شوم از خود می‌پرسم اگر برادرم جای من بود، چه می‌کرد؟ آنچه در جواب این پرسش به ذهنم می‌رسد، تصمیم‌گیری را برایم راحت می‌کند.

پس از اینکه ایشان به ایران بازگشتند و در پایگاه دریایی بوشهر و... مشغول به کار شدند، ارتباط شما با ایشان چگونه بود و چه خاطره‌ای از آن دوره دارید؟

محمدابراهیم ۶۷ روز در بوشهر بود؛ یعنی از اول مهر تا ۷ آذر. در این مدت، ما اخبار موفقیت‌هایش را می‌شنیدیم که به واسطه رشادت‌ها و سخت‌کوشی‌هایش از درجه نائوسروان به ناخدا سوم ارتقا یافت. به قول همزمانش ناوچه پیکان در این مدت اصلاً استراحتی نداشت و حتی زمانی که برای سوخت‌گیری در بندر پهلوی می‌گرفت، خدمه ناوچه را ترک نمی‌کردند. در این مدت ناوچه پیکان خانه آن‌ها شده بود.

اولین حرکت آفندی نیروی دریایی ایران در ۱۴ آبان ۵۹ و با نام شهید صفری صورت گرفت. در این عملیات با کمک نیروهای زنده تکاوری، سکوها نفتی البکر و الامیه که در ابتدای خور عبدالله قرار داشتند، منهدم شد. این سکوها، دو دژ مستحکم پولادین عراق بودند که از طریق آن‌ها خطوط مواصلاتی ایران به بندر امام خمینی (ره) مورد تهدید واقع می‌شد.

ماموریت ناوچه پیکان که در این عملیات به صورت داوطلبانه حضور یافته بود، انتقال تکاوران به سکوها و محافظت از آن‌ها در حین عملیات تخریب بود. در این عملیات، ناوچه پیکان با یک ناوچه عراقی درگیر شد که موفق به انهدام آن ناوچه با موشک شد. این عملیات توسط صدا و سیما نیز ضبط و همان شب از تلویزیون پخش شد. در واقع بعد از این عملیات مهم بود که جهان متوجه توان رزمی ایران در دریا شد و عراق تا پایان جنگ امکان صادرات نفت از دریا را از دست داد.

عملیات مروارید نیز در تاریخ ۶ و ۷ آذر ۵۹ و با هدف انهدام کامل این دژ دریایی (سکوها) البکر و الامیه صورت گرفت. در این عملیات،

و بد اخلاق ندیدم و با کسی رفتار غیرمحترمانه نداشت.

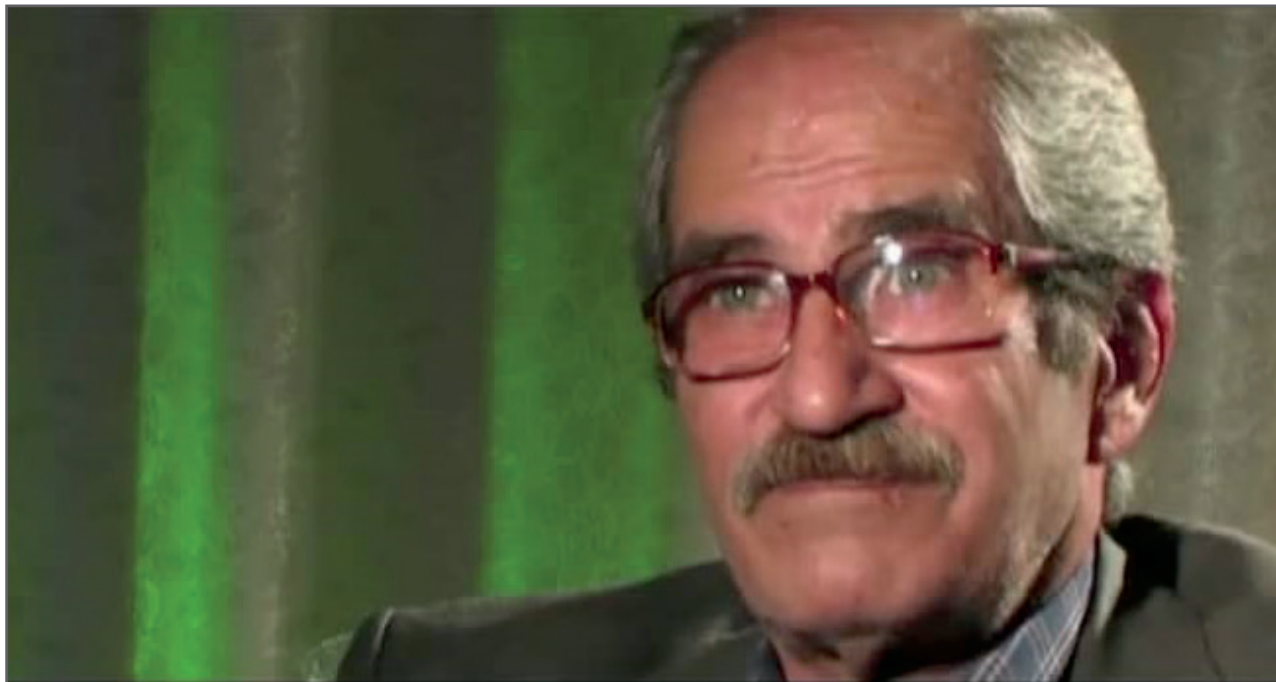
تأثیرگذارترین خاطره من مربوط به آخرین باری است که با هم بودیم. او صبح روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ یعنی روزی که فردایش می‌خواستیم سال تحصیلی سوم دبستان را شروع کنم، من و پسر عمویم را که یک سال از من کوچکتر است، به پارک ملت تهران برد. در آخرین روز تابستان، کلی بازی کردیم و تنقلات خوردیم. محمدابراهیم با پرسش‌های علمی مانند اینکه ابر چگونه درست می‌شود؟ خورشید شب‌ها کجا می‌رود؟ و... ذهن کودکانه ما را برای سال تحصیلی جدید آماده و کنجکاو کرد. بعد از بازی و تفریح در پارک، برای صرف ناهار به خانه آمدیم. به محض ورود، پدرم به محمدابراهیم گفت که از بوشهر تماس گرفتند و باید سریعتر خودت را به آنجا برسانی.

برادرم یکباره نهمی زد و گفت: جنگ شروع شد. بلافاصله چمدانش را بست و عازم شد. مادرم سفره را پهن کرده بود و اصرار کرد برادرم ناهار بخورد، اما او بواسطه وظیفه‌شناسی حاضر نشد آخرین ناهار را با خانواده باشد و گفت: باید هرچه زودتر بروم. من هم همراه پدرم شدم تا او را به فرودگاه مهرآباد برسانیم، اما به علت بمباران فرودگاه بسته بود. به ترمینال مسافری رفتم و پدرم برایش بلیط اتوبوس شیراز که آماده حرکت بود گرفت و از آن طریق خود را به بوشهر، محل خدمتش رساند. من در آن موقع هیچ درکی از جنگ نداشتم، اما جنگ خود را بر ما و همه زندگی‌مان تحمیل کرد.

آن زمانی که شهید همتی در آلمان و فرانسه بود، ارتباط خانواده با ایشان چگونه بود و وقتی که به ایران می‌آمدند حال و هوای خانه چگونه بود و شهید همتی در خصوص چه چیزهایی صحبت می‌کردند؟

آن زمان یعنی حدود ۴۵ سال پیش عمده ارتباط‌ها از طریق نامه بود. تماس تلفنی هم چون گران بود، کمتر و به ندرت استفاده می‌شد.

محمدابراهیم در تمام دوران تحصیلش در آلمان، به ایران نیامد. بعد از تحصیلش مدتی به ایران آمد که چون منبعی از شادی و شغف برای خانواده بود، اقوام دور و نزدیک مشتاق دیدارش بودند. او پس از آن مدتی برای خدمت به جنوب کشور رفت و سپس برای یک دوره آموزشی نوبری ناوچه موشک‌انداز پیکان، عازم فرانسه شد. همزمان با این دوره آموزشی، ناوچه نیز در حال ساخت بود. محمدابراهیم بعد از پایان یافتن ساخت ناوچه و دوران آموزشی، ناوچه



«علی لطیفی» دای شهید همتی در گفت‌وگو با شاهد یاران:

سال‌ها در پی یافتنش بودیم

درآمد

«علی لطیفی» که در خانه «حاج داود لطیفی» نامیده می‌شود، دای شهید محمدابراهیم همتی است. او با توجه به فاصله سنی اندک‌تر و هم مدرسه‌ای بودن با محمد ابراهیم همتی یکی از نزدیکترین افراد به او در بین بستگان و خانواده بوده. این روزها اگرچه بیش از نیم قرن از دوران نوجوانی و جوانی وی می‌گذرد، اما او همچنان خاطرات شیرین روزهای همراهی با محمدابراهیم را به یاد دارد. در ادامه گفت‌وگوی «شاهد یاران» با علی (داود) لطیفی را می‌خوانید:

مطرح می‌کرد که ما اصلاً به آن فکر نکرده بودیم.

هم‌زمان او از شجاعتش می‌گویند. محمدابراهیم از کودکی شجاع و نترس بود. هرکدام از ما که جرات انجام کاری نداشتیم، او انجام می‌داد.

وضعیت درسی او چگونه بود و در مدرسه چه کارهایی انجام می‌داد؟

محمدابراهیم جزو برترین دانش‌آموزان مدرسه بود و نخبه به حساب می‌آمد. بچه‌های محل به او پرفسور می‌گفتند و هر کس هر سوالی داشت به او مراجعه می‌کرد.

در آن دوران مجله‌ای با موضوع ریاضی منتشر می‌شد که عنوانش «پکان» بود. محمدابراهیم

ویژگی‌های اخلاقی محمدابراهیم در دوره کودکی و نوجوانی چه بود و چه فعالیت‌هایی داشت؟

محمدابراهیم بسیار فعال و پر جنب و جوش بود. برخی کودک‌ها پر جنب و جوش هستند و شیطنت و خرابکاری می‌کنند، اما محمدابراهیم همواره در حال ساختن چیزی، کمک به دیگری بود و در انجام بازی‌ها و ورزش‌ها سرآمد بود. او از کودکی جستجوگر بود و در پی یافتن چیزهای جدید و دست یافتن به پاسخ سوال‌هایش بود. من از محمدابراهیم بزرگ‌تر بودم، اما او زودتر از من دوچرخه‌سواری آموخت و به خوبی دوچرخه می‌راند. یا اینکه اطلاعات عمومی‌اش از من بسیار بیشتر بود و سوال‌هایی می‌پرسید و موضوعاتی را

شما متولد چه سالی هستید و چند سال با شهید همتی اختلاف سنی دارید؟

من متولد سال ۱۳۲۵ هستم و حدود چهار پنج سال از محمدابراهیم بزرگ‌تر بودم. اگرچه اختلاف سنی داشتیم، اما در دوره نوجوانی و جوانی با هم بودیم و هم‌سن به حساب می‌آمدیم. آدم‌ها در کودکی اختلاف سنی دارند، اما بزرگ‌تر که می‌شوند تاحدودی هم‌سن می‌شوند.

شما چندمین فرزند خانواده بودید؟

ما یک خانواده شش نفری بودیم؛ دو پسر و دو دختر. اولین فرزند خانواده، برادر بزرگم بود. پس از آن خواهرم که مادر شهید همتی بود، به دنیا آمد و من سومین فرزند خانواده هستم.

آیا او در دانشگاه دیگری هم قبول شده بود؟

بله، اما به خاطر ندارم که در چه رشته‌ای و در کدام دانشگاه پذیرفته شد. آن زمان هر دانشگاه آزمون ورودی مجزایی داشت. او اگر به دانشگاه می‌رفت، باتوجه به اینکه ریاضی‌اش خوب بود، می‌توانست در رشته‌های مهندسی بدرخشد.

ارتباط شما با ایشان در آن دوره‌ای که در آلمان بود، چگونه بود؟

محمدابراهیم علاقه بسیاری به جدول حل کردن داشت و جدول یک روزنامه را در مدت زمان کوتاهی حل می‌کرد. پس از اینکه که به آلمان رفت، من هر از چندگاهی چهل پنجاه تا مجله جدول برای او ارسال می‌کردم. نامه‌نگاری هم داشتیم و جویای احوال همدیگر بودیم.

زمانی که ایشان به ایران برگشت و در بندرعباس مشغول به کار شد، شما به دیدار ایشان در آنجا رفتید؟

بله. من چند بار به بندرعباس رفتم و با هم گشت و گذار داشتیم. یک بار ماموریت داشت تا کشتی استاندارد را به بندرعباس بیاورد. وقتی از ماموریت برگشت و من در اسکله به استقبال او رفتم، گفت: حدود ۷۰ ساعت است که نخوابیده‌ام. همین را گفت و خوابید. وقتی به خانه رسیدیم، دلم نمی‌آمد بیدارش کنم تا به خانه برویم و آنجا بخوابد. برادر بزرگم نیز در بندرعباس بود و رئیس اداره منابع طبیعی هرمزگان بود.

در دوره جنگ نیز به دیدار ایشان در بوشهر رفتید؟

خیر. البته خودش قبل از جنگ یکی دو بار به تهران آمد، اما فرصت پیدا نکردیم همدیگر را ببینیم.

چگونه از شهادت ایشان مطلع شدید؟

آن روزی که محمدابراهیم به شهادت رسید، همه خانه خواهرم دعوت بودیم. من و برادرم در مسیر منزل خواهرمان بودیم که بنی‌صدر رئیس‌جمهور در رادیو اعلام کرد که یک ناوچه ایرانی مورد هدف قرار گرفت. من همان موقع به برادرم گفتم که این ناوچه پیکان است، اما او گفت محمدابراهیم اکنون در مسیر تهران است و تا چند ساعت دیگر می‌رسد. تا اینکه خبر رسید ناوچه پیکان غرق شده است. محمدابراهیم مفقود شد. برخی تا مدت‌ها می‌گفتند که ممکن است اسیر شده باشد. خواهرم و همسرش سال‌ها آواره این شهر و آن شهر بودند و هر اسیری که آزاد می‌شد و می‌فهمیدند که ممکن است اطلاعاتی داشته باشد، به سراغش می‌رفتند. من نیز چند باری همراه با آن‌ها به یزد، زاهدان، اردبیل و... رفتم، اما هیچ خبری نبود و محمدابراهیم به شهادت رسیده بود.

مهمترین علایق و دغدغه‌های محمدابراهیم چه بود؟

او بیشتر به دنبال مسائل علمی بود. هر مطلب جدیدی که می‌خواند یا موضوعی یاد می‌گرفت، با دیگران در میان می‌گذاشت و درباره آن بحث و گفتگو می‌کرد. به یاد دارم محمدابراهیم در دوره‌ای به ستاره‌شناسی علاقه‌مند شد و کتاب‌هایی در این رابطه خواند. هر وقت هم که شب‌ها دور هم جمع می‌شدیم، درباره ماه و ستاره‌ها صحبت می‌کرد. در دوره‌ای نیز مشغول مطالعه زبان‌ها و آشنایی‌ها با آن‌ها بود. او می‌گفت مثلاً فلان زبان، دومین زبان دنیاست و باید آن را یاد بگیریم.

محمدابراهیم در مسائل فنی نیز ماهر بود. من در دوره جوانی یک ماشین پیکان خریدم. او به من آموخت که اجزای یک خودرو چگونه کار می‌کنند و به طور مثال رابطه دور موتور با چرخش چرخ‌ها چگونه است. او علاقه بسیاری نیز به عکاسی داشت. یک دوربین عکاسی آنالوگ خرید و خودش تصاویر را چاپ می‌کرد. در اتاقی که در نزدیکی خریشته خانه‌شان بود، تاریک‌خانه‌ای درست کرد و با مطالعه و آزمایش توانست عکس‌ها را ظاهر کند.

ارتباطش با فامیل و بستگان چگونه بود؟

خانواده خواهرم جمعی زندگی می‌کردند. محمدابراهیم نیز آموخته بود که ارتباط نزدیک و صمیمانه‌ای با فامیل و بستگان داشته باشد. همیشه به بزرگترهای فامیل سر می‌زد و به آن‌ها احترام می‌گذاشت.

هر بار هم که از خارج به ایران بازمی‌گشت، دورهمی‌های خانوادگی به راه بود. خانه خواهرم در آن روزها شلوغ بود. میهمان می‌آمد و می‌رفت. خودش نیز در آن مدتی که در ایران بود به همه فامیل سر می‌زد و با آن‌ها دیدار می‌کرد.

چه چیزی موجب شد تا محمدابراهیم به نیروی دریایی ارتش برود؟

او از کودکی به آب و دریا خیلی علاقه داشت و از همان دوران شناگر ماهری بود. ما همراه با یکدیگر به استخر می‌رفتیم و شنا می‌کردیم. او مهارت خوبی در زیرآبی رفتن داشت. نفس می‌گرفت و برای مدت طولانی به زیر آب می‌رفت؛ به گونه‌ای که گاهی من نگران می‌شدم و او را به روی آب می‌آوردم. ضمن اینکه خانه‌شان و مدرسه‌مان نیز در نزدیکی ستاد نیروی دریایی ارتش بود و هر روز کارکنان آن نیرو را که لباس سفید بر تن داشتند، می‌دیدیم. این موضوع نیز بی‌تاثیر نبود.

همان روزی که مجله منتشر می‌شد، آن را می‌گرفت، می‌خواند و مسائلی را حل می‌کرد. این در حالی بود که بسیاری از دانش‌آموزان مدرسه در حل مسائل کتاب درسی هم مانده بودند، چه برسد به اینکه بخوانند مسائل و معادلات یک مجله حرفه‌ای را حل کنند. او عاشق ریاضی بود. علاقه عجیب و باورنکردنی به این درس داشت. در دبیرستان هم در همین رشته درس خواند.

او در کنار درس خواندن فعالیت‌های دیگری هم در مدرسه انجام می‌داد و در کارهای گروهی فعال بود. به طور مثال یک بار او و هم‌کلاسی‌هایش یک مدرسه سه طبقه را رنگ‌آمیزی کردند.

مدیر مدرسه‌مان بسیار فعال بود و توجه زیادی به فعالیت‌های فوق‌برنامه، پرورشی و تفریحی داشت. از این رو برنامه‌ها و مسابقات زیادی در مدرسه برگزار می‌شد. محمدابراهیم همیشه جزو اولین نفراتی بود که در برنامه‌ها شرکت می‌کرد و در مسابقات برتر می‌شد.

اعتقادات مذهبی محمدابراهیم چگونه بود و تا چه میزان پای‌بند به انجام تکالیف دینی‌اش بود؟

محمدابراهیم در یک خانواده مذهبی متولد و بزرگ شده بود. خانواده خواهرم به انجام تکالیف دینی تاکید بسیاری داشتند. وقت نماز صبح، همه اهل خانه بیدار می‌شدند و نماز می‌خواندند. ضمن اینکه هر هفته در خانه‌شان مراسم قرائت دعا و زیارت برگزار می‌شد.

کلاس‌های مدرسه دوشنبه برگزار می‌شد. یعنی صبح تا قبل از ظهر به مدرسه می‌رفتیم، بعد به خانه برمی‌گشتیم و استراحت می‌کردیم. سپس بعد از ظهر دوباره به مدرسه می‌رفتیم. در این بین بسیاری از دانش‌آموزها برای قرائت نماز ظهر و عصر به مسجد می‌رفتند که محمدابراهیم هم بیشتر اوقات در نماز جماعت حضور داشت. البته چون پدرش در نزدیکی خانه‌شان مغازه داشت و گاهی اوقات کسی نبود در مغازه مشتری‌ها را راه بیاندازد، او ظهرها در مغازه پدرش کار می‌کرد و فرصت نمی‌کرد به مسجد بیاید. لذا همان‌جا یا در خانه نمازش را می‌خواند.

تفریحات‌تان چه بود و چگونه اوقات فراغت‌تان را می‌گذرانید؟

سینما یکی از علایق محمدابراهیم بود. هرگاه فیلم جدیدی می‌آمد، همراه با یکدیگر و یا با جمعی از دوستان و خانواده به سینما می‌رفتیم و به تماشای فیلم می‌نشستیم. اما بیشتر اوقات در کوچه‌ها و محله مشغول فوتبال بازی بودیم. محمدابراهیم فوتبالش خیلی خوب بود و همیشه بین بچه‌ها دعوا بود که محمدابراهیم در تیم چه کسی باشد.



۷ نکته از بزرگترین عملیات دریایی دفاع مقدس

مرواریدهایی که به قعر خلیج فارس رفتند

◀ درآمد

یک سوال ساده اما مهم: چرا در ایام جنگ تحمیلی مدام سخن از آفند و پدافند نیروهای زمینی و هوایی ارتش بعث بر ضد رزمندگان ایرانی گفته می شود، اما خبری از نیروی دریایی این رژیم در آن دوران نیست؟ آیا سران عراقی در آن دوران به فکر تجهیز نیروی دریایی خود برای حمله و تجاوز به ایران نبوده اند؟ پاسخ این سوال را باید در اتفاقات مهم اما کمتر شناخته شده ای چون عملیات مروارید گرفت.

صفر رسید. از آن زمان عراق عملاً به محاصره دریایی نیروهای ایرانی درآمد و راه مواصلات دریایی به بنادر ام القصر و بصره قطع شد. از دیگر نتایج این عملیات مهم علاوه بر نابودی بخش اعظمی از نیروی دریایی عراق، می توان به محبوس شدن باقیمانده نیروی دریایی دشمن در بندر ام القصر، قطع ارتباط دریایی دشمن و مسدود شدن خطوط مواصلاتی بین المللی آن کشور، محروم شدن کشور عراق در بهره برداری از سکوهای مذکور به عنوان یک نقطه آفندی علیه

عراقی به قعر دریا فرستاده شدند و چند فروند ناو پشتیبانی، تعدادی جنگنده پیشرفته و بالگردهای رزمی عراق توسط ناوچه همیشه قهرمان پیکان و جنگنده های نیروی هوایی ارتش نابود شدند. بسیاری از نیروهای دشمن که روی ناوها مستقر بودند به هلاکت رسیدند و با اجرای موفقیت آمیز عملیات مروارید، سکوهای استراتژیک نفتی البکر و الامیه به دست رزمندگان نیروی دریایی ایران افتاد. این دو سکو برای دشمن اهمیت حیاتی داشت و پس از آن صدور نفت عراق از خلیج فارس به

خلاصه ای از یک رویداد مهم

در هر جنگی، کمبود ارزاق و قحطی یا عدم صدور کالا و کسب درآمد پایدار برای اداره جنگ، امری مرسوم است ولی در ۸ سال جنگ با عراق علیرغم بعضی کمبودها، صادرات نفت و واردات کالا به روال عادی انجام شد و این میسر نبود مگر با اراده ارتشی قدرتمند که بتواند سیادت خود را در زمین، دریا و هوا حفظ کند.

در عملیات مروارید که هفتم آذرماه سال ۱۳۵۹ به اجرا درآمد، بیش از ۱۰ ناوچه مدرن و اژدرافکن

نیروی دریایی عراق در خلیج فارس و تجاوز به منافع و مرزهای ایران نباشد.

نشانی یک «همت» دیگر در دریا

اگر «ابراهیم همت» نگینی درخشان در عملیات‌های زمینی رزمندگان اسلام علیه متجاوزان محسوب می‌شود، در دریا هم «ناخدا محمد ابراهیم همتی» فرمانده ناوچه پیکان، نام درخشانی است که با پیروزی‌ها و رشادت‌های فراوان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران گره خورده است و او بود که با تدابیر و غیرت خود، نیروی دریایی ارتش عراق را از گردونه تجاوز و طمع به خاک و آب ایران اسلامی ساقط کرد.

شاید برخی اقدامات و سخنان ماندگار از این شهیدان دلاور، برای ما مصداق همان حرف‌ها و سخنان افسانه‌ای باشد که در قصه‌ها می‌توان شنید اما فرماندهان جنگ، آنقدر دلیر و با غیرت بودند که حتی موقعی که ناوچه پیکان هدف موشک شناور «اوزای» عراقی قرار گرفت، نیروهای حاضر در آن لحظه شهادت جنگیدند و اجازه ندادند صحنه به سمت اندک پیروزی برای نیروی دریایی عراق تغییر کند.

«ناخدا هیچ گاه کشتی خود را ترک نمی‌کند» را در فیلم‌ها و کتاب‌ها دیده‌ایم و خوانده‌ایم؛ مردان ناوچه پیکان، این ناوچه را همچون خاک ایران اسلامی می‌دیدند و آنقدر محکم پای این خاک ایستادند که حاضر نشدند ناوچه را ترک کنند و در نهایت در همان جا جان خویش را تقدیم کردند و با ناوچه در حال غرق شدن، به شهادت رسیدند. اگر می‌خواهید افسانه این «همت» برایتان بهتر معنا شود، باید بدانید که دست تقدیر از روز

مختلف، اهداف مشخصی را برای ضربه زدن به کشورمان آماده کرده بودند. آنچه از نقل قول‌ها

اگر «ابراهیم همت» نگینی درخشان در عملیات‌های زمینی رزمندگان اسلام علیه متجاوزان محسوب می‌شود، در دریا هم «ناخدا محمد ابراهیم همتی» فرمانده ناوچه پیکان، نام درخشانی است که با پیروزی‌ها و رشادت‌های فراوان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران گره خورده است و او بود که با تدابیر و غیرت خود، نیروی دریایی ارتش عراق را از گردونه تجاوز و طمع به خاک و آب ایران اسلامی ساقط کرد.

و سخنان کارشناسان نظامی استنباط می‌شود این است که صدام، ۳ آرزوی مهم در بخش دریایی داشت. او این آرزوها را در قالب این راهبردهای نظامی خلاصه کرده بود:

۱- تسلط خلیج فارس با کنترل تنگه هرمز ۲- قطع پشتیبانی از جبهه‌های جنگ با کنترل تردد کشتی‌ها در شمال خلیج فارس ۳- توقف صدور نفت ایران.

اما همین ۳ راهبرد و رویا، بر ضد ارتش عراق به کار رفت و عملیات مروارید باعث شد تا زمانی که جنگ تحمیلی به پایان برسد، خبری از نقش

واحد‌های سطحی و هوایی جمهوری اسلامی ایران و ایجاد پست دیده بانی در سکوی البکر برای نیروی خودی جهت اعمال کنترل بر تردهای احتمالی و آتی دشمن اشاره کرد.

عملیات شهید صفری و نقش آن در حماسه مروارید

اما پیش از عملیات مهم مروارید که زمینه‌ساز محو نیروی دریایی عراق از عرصه جنگ تحمیلی شد، باید به پیش زمینه این اقدام مهم، یعنی عملیات شهید صفری نیروی دریایی ارتش اشاره کرد. در این عملیات که در نیمه آبان ماه سال ۵۹ و چند هفته پیش از عملیات مروارید انجام شد، قریب ۳۰ تکاور نیروی دریایی ارتش به همراه صدها پوند مواد منفجره، به اسکله البکر و الامیه عراق نفوذ کرده و این دو مرکز مهم صادرات نفت عراق را منهدم کردند و همین عملیات مهم موجب شد تا نفت صادراتی عراق تا سالها، به حدود ۲۵ درصد تولید این کشور تنزل پیدا کند و ضربه اقتصادی مهمی به آن وارد شود.

البته در خلال این عملیات، ناوچه‌های موشک انداز و اژدر افکن عراقی، به سمت تکاوران مستقر بر روی این اسکله‌ها حمله کردند که با رشادت و تبحر ناوچه موشک انداز پیکان، دو فروند شناور مهاجم عراقی منهدم و بقیه نیز فرار کردند. در نتیجه باید این عملیات را پایه و مقدمه مهم حماسه ۷ آذر سال ۵۹ و عملیات مروارید قلمداد کرد.

پایانی بر رویاهای دریایی صدام

عراق از مشاوران و مستشاران شرقی و غربی فراوانی بهره می‌برد و آنها در بخش‌ها و مناطق

▼ ناوچه اوزای نیروی دریایی عراق





این امکان فراهم شد که از این موشک‌ها برای انهدام اهداف سطحی در دریا نیز استفاده شود و این کار در عملیات مروارید به خوبی انجام شد. از سوی دیگر، حضور خلبانان برجسته در این عملیات، باعث بالا رفتن خسارت دشمن شد. به عنوان مثال شهید دوران از مشهورترین و گرانقدرترین شهدای نیروی هوایی و خلبان برجسته دوران دفاع مقدس، با تبحر و تجربه بالای خود موفق شد با شلیک چند موشک، کار ۳ ناوچه دشمن را یکسره کند.

حسین ماوریک؛ شکارچی اوزاهای عراقی

خلبان شهید حسین خلعتبری فرمانده و رزمنده‌ای دلاور از خطه مازندران بود که پس از عملیات مروارید به کابوس نیروهای عراقی تبدیل شد. شجاعت و تبحر او در این عملیات آنقدر زیاد بود که حتی بعد از شهادتش نیز افسران نیروی

اول، سرنوشت پیکان و فرمانده پر افتخارش را با هم گره زده بود چراکه همزمان با پایان تحصیل شهید همتی در فرانسه، ناوچه پیکان به سفارش ایران در این کشور ساخته می‌شود و شهید همتی با همین ناوچه به ایران باز می‌گردد و همزمان در پیکان مشغول خدمت می‌شود و از روز اول تا زمان انهدام ناوچه، در کنار یکدیگر از ایران و ملت مظلومش دفاع کردند.

حتی وقتی که توپ‌های مستقر روی ناوچه با مشکل فنی مواجه شدند، شهید همتی به یاران خود گفت: بهتر است تمام نیروهای حاضر در ناوچه به روی عرشه بایند و با تمام سرعت به سمت دشمن برویم تا با آنها برخورد کرده و متجاوز را از بین ببریم.

آنها که بازمانده‌اند، دیده‌اند که شهید همتی در آخرین لحظات هم بر روی ناوچه‌ای که در حال غرق شدن بود، به دفاع از میهن و مقابله با دشمن متجاوز پرداخت، هیچگاه پیکر این فرزند برومند ایران پیدا نشد و به مانند پیکان در قعر آبهای خلیج همیشه فارس ماوا گرفت.

نیروی هوایی؛ بازوی مهم عملیات مروارید

هواپیمای اف ۴ و خلبانانش نقش مهمی در عملیات مروارید و نابودی نیروی دریایی عراقی داشتند و ابتکارات و رشادت آنها موجب شد تا کار، به بهترین وجه پایان یابد. یکی از ابتکارات مهم نیروی هوایی در این عملیات، استفاده از نوعی موشک خاص بود.

بر اساس استانداردهای ساخت، مأموریت ذاتی موشک‌های «ماوریک» که بر روی جنگنده‌های اف ۴ نصب می‌شوند حمله به اهداف زمینی مثلاً انهدام تانک‌ها و سنگرهای دشمن است اما با آزمایش‌های متعددی که قبل از عملیات مروارید توسط متخصصان نیروی هوایی انجام گرفته بود،



هوایی و دریایی عراق از شنیدن نام او لرزه به اندام‌شان می‌افتاد.

همزمانش می‌گویند در قسمتی از عملیات مروارید، چند فروند از ناوچه‌های اوزای عراقی از ترس شکار نشدن توسط نیروی هوایی ایران، در کنار کشتی‌های تجاری پنهان شده بودند تا ضمن پنهان شدن در جوار این کشتی‌های بزرگ، در صورت شلیک موشک و اصابت اشتباه آن به کشتی‌های تجاری، بهانه دست سایر کشورها و رسانه‌های غربی بیفتد و اعلام کنند که ایران کشتی‌های تجاری را در خلیج فارس هدف قرار می‌دهد.

شهید خلعتبری به همراه دیگر خلبانان شرکت‌کننده در این عملیات توانستند ناوچه‌های اوزا، ناوهای مین جمع کن، ناو نیروبر و چندین اژدرافکن به ارزش کلی ۲۴۰ میلیون دلار را هدف قرار دهند و نیروی دریایی عراق را منهدم کنند. بعد از این عملیات بود که به شهید خلعتبری لقب «حسین ماوریک» و «شکارچی اوزا» را دادند.

بر اساس گفته کارشناسان، شهید حسین خلعتبری در استفاده از هواپیمای اف ۴-، انجام مانورها و عملیات جنگی، انهدام هدف و شلیک موشک ماوریک همتا نداشت و بعد از پایان این عملیات، با توجه به تخصصی که آن شهید در شلیک موشک ماوریک از خود نشان داد، مدتی را در هوانیروز جهت آموزش خلبانان بالگرد جنگنده کبری برای شلیک و کاربرد موشک ماوریک سپری کرد.

وقتی همه ناوچه‌ها پیکان شدند

براساس عرف نیروهای مسلح دنیا، هر شناور دارای شماره بدنه‌ای است که بر اساس آن، این شناور و مشخصات آن برای دوست و دشمن شناخته می‌شود و ناوچه پیکان نیز از شماره بدنه P224 برای معرفی خود استفاده می‌کرد. هنگامی که این ناوچه مورد اصابت قرار گرفت بقیه ناوچه‌ها نیز در اقدامی نمادین تبدیل شدند به P22 و رقم آخر خود را پاک کردند تا دشمن هر جا وارد می‌شد یک ناوچه موشک انداز پیکان را در آنجا آماده ببیند.

یادمان نرود ناوچه پیکان در عملیات مروارید، نه تنها نیروی دریایی عراق را فلج کرد بلکه انسانیت خود را به رخ دشمنان کشید. حتی آن زمان که دشمن ناوچه پیکان را منهدم کرد، عراقی‌هایی که به علت اصابت موشک به شناورهایشان در آب افتاده بودند، توسط رزمندگان ایرانی نجات پیدا کردند و نیروهای دریایی ارتش بعد از انهدام آن واحدها، نفرات دشمن را جمع و از غرق شدن آن‌ها جلوگیری کردند و اینگونه بود که پیکان جاویدان شد. منبع: ماهنامه همشهری پایداری



گفت‌وگو با دریادار دوم بازنشسته «ناصر سرنوشت»؛

انتقام شهید همتی و ناوچه پیکان را گرفتم

◀ درآمد

امیر دریادار دوم بازنشسته «ناصر سرنوشت» که در دوران دفاع مقدس مسئولیت‌های مختلفی در نیروی دریایی ارتش داشت، از بازماندگان ناوچه پیکان در عملیات مروارید به حساب می‌آید. او در آن عملیات، افسر مخابرات بود و وظیفه داشت تا ارتباط تیم ویژه را با نیروی رزمی ۴۲۱ حفظ کند. آخرین مسئولیت امیر سرنوشت در نیروی دریایی ارتش، معاونت عملیات بود. وی سال ۱۳۷۳ بازنشسته شد. در ادامه گفتگوی با وی را که توسط ستاد کنگره بزرگداشت سه هزار شهید استان سمنان انجام شده است، می‌خوانید.

ناوچه موشک‌انداز «پیکان» بود. من بعد از ظهرها در حوضچه منطقه، تمرین شنا و غواصی می‌کردم و همتی را می‌دیدم که مشغول تماشای تمرینات من است. بعد از مدتی او نیز به حوضچه آمد و هر دو مشغول شنا و غواصی شدیم. همتی پس از مدتی به منطقه دریایی بوشهر انتقال یافت. من هم به بوشهر رفتم. چند صبحی بوشهر بودم، بعد به جزیره خارک رفتم و از آنجا عازم ماهشهر شدم و در تیم ویژه گشت‌های هوایی و دریایی در نیروی رزمی ۴۲۱ مشغول به کار شدم.

عالی مخابرات دوباره به انگلیس رفتم و زمانی که به کشورمان برگشتم، مصادف با پیروزی انقلاب اسلامی بود. البته بنده در سال ۱۳۵۵ نیز یک دوره غواصی در شهر بندرانزلی گذراندم و خیلی دوست داشتم در آینده در یک زیردریایی خدمت کنم.

چه زمانی با شهید همتی آشنا شدید؟

پس از اینکه به ایران بازگشتم در منطقه دریایی بندرعباس مشغول به خدمت شدم. آن روزها محمدابراهیم همتی نیز در بندرعباس بود و فرمانده

به عنوان سوال نخست بفرمایید که چگونه جذب نیروی دریایی ارتش شدید و دوره‌های آموزشی و تحصیلاتی را کجا گذراندید؟
من از نوجوانی به نیروی دریایی علاقه داشتم و در سال ۱۳۵۰ با شرکت در آزمون استخدام، جذب این نیرو شدم. برای گذراندن دوره‌های آموزشی به دانشگاه سلطنتی نیروی دریایی انگلیس در لندن اعزام شدم و پس از فارغ التحصیلی در سال ۱۳۵۳ به ایران بازگشتم و در ناوشکن «پلنگ» مشغول به کار شدم. همچنین پس از مدتی برای گذراندن دوره

مهمترین علایق شهید همتی چه بود؟

این شهید بزرگوار عاشق وطنش بود و فوق العاده به دریا علاقه داشت. او با آب آخت گرفته بود و از دریا خسته نمی شد. هر وقت بیکار می شد تن به آب می زد و ساعت ها شنا می کرد. او دریا را بخش مهمی از زندگی خود می دانست.

یکی از تفریحات مشترک من با شهید همتی، اسکی روی آب بود. دو قطعه چوب درست کردیم تا با در دست گرفتن طنابی که به قایق جیمینی (قایق بادی) وصل می شد، روی آب اسکی کنیم. ساعت کاری ما در نیروی دریایی، ۲ بعدازظهر به پایان می رسید. من و شهید همتی تابستان ها از آن ساعت تا غروب آفتاب در آب بودیم. محمدابراهیم می گفت به غواصی خیلی علاقه دارد و دوست دارد دوره های تخصصی این رشته را بگذرانند، اما مشغله کاری و جنگ فرصت نداد تا او به غواصی بپردازد.

ارتباط شما با ایشان در عملیات های «اشکان» و «شهید صفری» چگونه بود؟

من در این عملیات ها در تیم ویژه بودم و ارتباط مستقیمی با ناخدا همتی که فرمانده ناوچه پیکان بود، نداشتم. او به همراه پرسنل ناوچه پیکان در عملیات شهید صفری کار شجاعانه و بزرگی انجام داد که مهمات و مواد منفجره به تکاوران نیروی دریایی ارتش بر روی اسکله های البکر و الامیه عراق رساند.

او تمام تلاش خود را به کار گرفت تا بتواند به نیروی دریایی ارتش عراق ضربه وارد کند و آن نیرو را در موضع ضعف قرار دهد. شهید همتی در عملیات شهید صفری وقتی که دید کار تکاوران نیمه تمام مانده است، با درایت

شهید همتی در عملیات شهید صفری

وقتی که دید کار تکاوران نیمه تمام

مانده است، با درایت و شجاعت

مهمات را به رزمندگان رساند. در

درگیری با ناوچه های عراقی نیز به

قدری هوشمندانه رفتار کرد تا آن ها

را با توپ و نه موشک از کار بیاندازد؛

چرا که تعداد موشک های «هارپون»

نیروی دریایی ارتش محدود و قیمت

هر موشک نیز نسبت به گلوله توپ

گران تر بود.

و شجاعت مهمات را به رزمندگان رساند. در درگیری با ناوچه های عراقی نیز به قدری هوشمندانه رفتار کرد تا آن ها را با توپ و نه موشک از کار بیاندازد؛ چرا که تعداد موشک های «هارپون» نیروی دریایی ارتش محدود و قیمت هر موشک نیز نسبت به گلوله توپ گران تر بود.

عملیات مروارید با چه هدفی انجام شد و

نقش شهید همتی در این عملیات چه بود؟ هدف از اجرای عملیات مروارید حمله به سکوهاى نفتى البکر و الامیه، خارج ساختن ناوچه های عراقی از موضع دفاعی و حمله به آنها بود. در واقع هدف نهایی ضربه زدن به نیروی دریایی ارتش عراق و نابودی چند شناور دشمن بود.

عملیات پنجم آذر ۱۳۵۹ شروع شد. ناوچه های پیکان، جوشن و... در مناطق تعیین شده مستقر شدند. من هم که افسر مخابرات بودم، در همان ساعات نخست همراه با تیم ویژه با بالگرد روی اسکله البکر پیاده شدم و توانستیم حدود ۵۰ نفر از عراقی ها را به اسارت بگیریم. پس از پاکسازی سکوها، من پرچم ایران را برداشتم، از دکل اصلی که ۴۲۰ پله داشت بالا رفتم و آن را بر فراز سکوها برافراشتم.

از همان جا یک ناوچه عراقی دیدم که در نزدیکی سکوی الامیه پنهان شده است و به افسر رابط نیروی هوایی که بر روی ناوچه پیکان مستقر بود، اطلاع دادم. ما انتظار داشتیم عراقی ها در آن روز حمله کنند، اما اقدامی انجام ندادند.

در روز ششم آذر چون تعداد اسرا زیاد بود، درخواست دادیم آن ها تخلیه شوند. ناوچه پیکان به فرماندهی شهید همتی که در خورعبدالله با دو ناوچه عراقی درگیر شده و آنها را هدف قرار داده بود، به سوی ما آمد. مشغول تخلیه اسرا بودیم که ناوچه های عراقی حمله کردند. ناوچه های ایرانی به مقابله با ناوچه های عراقی پرداختند که شهید همتی در این درگیری ها حماسه آفرید. جنگنده های نیروی هوایی ارتش نیز وارد عمل شدند و شناورهای عراقی را هدف قرار دادند و به قعر دریا فرستادند. بدین ترتیب عملیات مروارید با دستیابی به اهداف تعیین شده انجام شد.

پس از انجام موفق عملیات، سوار بر ناوچه پیکان همراه با اسرا عازم ساحل خودی شدیم. حدود ۸ مایل بود که از سکوی البکر جدا شده بودیم که سر و کله یک ناوچه عراقی پیدا شد. ابتدا دو موشک به سوی ناوچه پیکان شلیک کرد، اما با مانوری که شهید همتی و فرمانده دوم ناوچه انجام دادند، آن موشک ها به داخل آب افتادند. ناوچه عراقی دو موشک دیگر به سوی ما شلیک کرد که متأسفانه به ناوچه برخورد و من با شدت به داخل آب افتادم.

وقتی به هوش آمدم، احساس کردم در عمق آب هستم. به سرعت خودم را به سطح آب رساندم. پرده گوش هایم از شدت انفجار پاره شده بود. چشم هایم نیز نمی دید. پس از مدتی تورم چشم هایم کم شد و توانستم اطرافم را ببینم. با اولین صحنه ای که مواجه شدم، این بود که ناوچه پیکان در حال غرق شدن است.

چند نفر از پرسنل و اسرا زنده مانده بودند. یک قایق پیدا کردیم و با پارو به سمت اولین چراغ دریایی حرکت کردیم، اما جریان آب و باد ما را به جای قبلی بازگرداند. چند ساعت پس از اینکه روی آب شناور بودیم، دو بالگرد آمدند تا ما را نجات دهند.

همزمان جنگنده های عراقی نیز آمدند. همه سوار بالگردها شدند، اما من و یکی از اسرا جا ماندیم. حدود یک روز روی آب بودیم تا اینکه بالگرد دیگری آمد و ما را نجات داد.

شهید همتی در اجرای عملیات ها و ماموریت ها از چه روش ها و تاکتیک هایی استفاده می کرد؟

روش عملیاتی شهید همتی مبتنی بر شجاعت بود. او علاوه بر اینکه داوطلبانه در ماموریت ها و عملیات ها حضور پیدا می کرد، شجاعانه نیز به سمت دشمن می رفت. عراقی ها باور نمی کردند که یک ناوچه ایرانی توانسته است به آن ها نزدیک شود. شهید همتی به قدری به ناوچه های عراقی نزدیک می شد که سینه به سینه آنها بود و می توانست با گلوله توپ هدفشان قرار دهد. ناوچه پیکان دشمن را به ستوه درآورد.

او وقتی یک ناوچه ی عراقی را می زد، صبر می کرد تا غرق شود. سپس بازماندگان آن ناوچه را از روی آب جمع می کرد و به عقب می آورد. اجرای اینگونه عملیات ها نشان از شجاعت و تسلط کامل وی بر صحنه نبرد بود. تاکتیک های عملیاتی شهید همتی اکنون در دانشگاه نیروی دریایی ارتش تدریس می شود. ناوچه پیکان با سرعت عمل مناسب، قدرت پیشروی بالا، پشتیبانی خوب و آرایش دقیق و منظم مسیری را در نبردهای دریایی به وجود آورد که دیگر ناوچه ها نیز پیرو آن شدند و هرکدام به پیکان دیگری تبدیل شدند.

ویژگی های اخلاقی شهید همتی چه بود؟

من شهید همتی را انسانی بزرگ و سلحشور یافته ام که همواره داوطلب حضور در عملیات های مختلف بود و افتخار می کنم که با او هم رزم بودم. او یکی از برترین و برجسته ترین افسران نیروی دریایی ارتش بود که جانش را فدای میهن کرد. اخلاق و رفتار او زبانزد بود و یاد او هیچگاه از خاطر ما نمی رود.

در پایان اگر سخنی دارید، بفرمایید.

دو سال پس از اینکه ناوچه پیکان غرق شد و محمدابراهیم همتی به شهادت رسید، من فرمانده ناوچه «شمشیر» شدم. یکی از آرزوهایم این بود که انتقام خون شهیدان ناوچه پیکان را از عراقی ها بگیرم. آن روزی که در دریا سرگردان بودم، از خدا خواستم تا به من عمر دهد و انتقام ناوچه پیکان را بگیرم.

در روز دوازدهم اردیبهشت ۱۳۶۲ بین ما و یک ناوچه عراقی در خلیج فارس درگیری به وجود آمد که در آن درگیری توانستیم ناوچه عراقی را هدف قرار دهیم و به قعر دریا بفرستیم. پرسنل آن را نیز به اسارت گرفتیم. وقتی اسرا را تخلیه اطلاعاتی کردیم، مشخص شد آن ها پرسنل ناوچه ای بودند که در روز هفتم آذر ۱۳۵۹ ناوچه پیکان را هدف قرار دادند و محمدابراهیم همتی و یارانش را به شهادت رساندند. آن روز خیلی خوشحال شدم که بالاخره توانستم انتقام بگیرم.



روایت ناخدا دوم بازنشسته «سعید کیوان شکوهی» از عملیات دریایی شهید صفری؛

شاهکار شهید همتی در دومین عملیات دریایی

درآمد

ناخدا دوم بازنشسته «سعید کیوان شکوهی» متولد سال ۱۳۲۶ است. او در سال ۱۳۴۹ وارد نیروی دریایی ارتش شد، دوره‌های آموزشی خود را در کشورهای انگلیس و آمریکا گذراند و با آغاز جنگ تحمیلی به دریا اعزام شد. کیوان شکوهی در دوران جنگ مسئولیت‌های مختلفی در واحدهای عملیاتی نیروی دریایی ارتش برعهده داشت و به گفته خودش سال ۱۳۶۸ عملاً از نیرو کنار گذاشته و سال ۱۳۶۹ رسماً بازنشسته شد. در ادامه بخش‌هایی از روایت ناخدا دوم بازنشسته کیوان شکوهی از عملیات دریایی شهید صفری را که در کتاب «راز مروارید» آمده است، می‌خوانید.

ویژه در نیروی رزمی ۴۲۱، عملیات ۴۲۱، فرمانده نیروی رزمی ۴۲۱، جانشین فرماندهی ۴۲۱ و یگان اطلاعات بودند. کار ستادی بود، یعنی خرد جمعی نیروی دریایی در طراحی این عملیات شرکت داشت. من هم به عنوان افسر هماهنگ‌کننده طرح عملیات شهید صفری انتخاب شدم و رحمان الفتی افراد اجراکننده طرح را انتخاب کرد.

در مرحله اول، گفت‌وگوهایی هر روزه انجام و راهکارهایی ارائه می‌شد. مرحله دوم، انتخاب وسیله ترابری برای رفتن به منطقه بود. بحث

تا اینکه متوجه شدیم در داخل تکاوران ما یگانی به نام SBS وجود دارد. روان‌شاد ناویان سوم وقت «رحمان الفتی» وارد صحنه شدند. از اینجا به بعد ما نیروی متخصص داشتیم، مواد منفجره لازم را هم داشتیم، حال بایستی راهی پیدا می‌کردیم که چگونه این مواد منفجره را به دژها ببریم، چگونه دژها را اشغال کنیم و چطور آن‌ها را منفجر کنیم. مرتباً جلسه‌هایی داشتیم، بررسی می‌کردیم و راهکار پیشنهاد می‌دادیم.

طراح این عملیات مجموعه‌ای از یگان عملیات

عملیات شهید صفری در اوایل آبان ۱۳۵۹ انجام شد. انواع طرح‌ها مطرح شد، اول فکر کردیم که با موشک، دژهای البکر و الامیه عراق را بزنیم، ولی این دژهای فولادی آن قدر وسیع و سنگین بودند که موشک‌های ما در مقابل آن‌ها مانند خلال دندان می‌ماندند. بعد فکر کردیم از قایق‌های هدایت‌شونده استفاده کنیم؛ روی آن‌ها مواد منفجره گذاشته، به طرف دژها هدایت و در زیر آن‌ها منفجر کنیم. این طرح هم به دلیل اینکه فاصله کنترل‌کننده قایق بیشتر از چند کیلومتر نمی‌توانست باشد، عملی نشد.



در بین ناوچه‌های موشک‌انداز پیش‌تاز بود. او همیشه رو به جلو حرکت می‌کرد و نسبت به دیگران پیشروتر و خطرپذیرتر بود. در نتیجه نه تنها زیردستان و همقطاران، این فرمانده گرانقدر را دوست داشتند، بلکه فرماندهان مافوق نیز از این امر مستثنی نبودند. به همین دلیل پرسنلش خوب رشد کرده بودند، آمادگی کامل داشتند و میل به درگیری در آن‌ها وجود داشت.

وقتی همتی برگشت ما همچنان در شک و تردید بودیم که بالاخره چه کنیم؟ همتی گفت: «من با ناوچه تکاوران و مهمات را به دژ منتقل می‌کنم». وقتی که این را شنیدیم انگار دنیا را به ما دادند. چند لحظه پیش با خودم می‌گفتم که طرح پیش‌بینی شده به دلیل انتخاب واحد نامناسب با شکست مواجه شد، دلم نمی‌خواست که این عملیات ناقص بماند و باز بی‌نتیجه برگردیم. فکر می‌کردم که این باعث می‌شود جسارت‌مان را از دست بدهیم و نتوانیم فعالیت‌های بعدی را انجام دهیم، این بود که ما بلافاصله مواد و تکاوران را به ناوچه منتقل کردیم.

ناوچه پیکان با قدرت بالای موتورها به اضافه توانایی و مهارت ناخدا همتی که می‌توانست سانتی‌متری ناوچه را جابجا کند و با جسارتی که همه ما پیدا کرده بودیم، وارد صحنه شد. این بار پهلودهی و تخلیه تکاوران با موفقیت انجام گرفت. ما یک گروه از نیروهایمان را روی دژ البکر پیاده کردیم، الفتی و نیروهای تکاور هم روی دژ الامیه پیاده شدند. در تاریکی مطلق این نیروها در حال تخلیه بودند و من هم به کارشان نظارت می‌کردم.

نبرد پیکان با سه ناوچه عراقی

در این لحظه شهید همتی به سینه ناوچه آمد و به من گفت: «دشمن در حال نزدیک شدن، سه فروند ناوچه دشمن به ما نزدیک می‌شن، سریع تخلیه کنین که باید از سکو جدا بشیم و درگیر بشیم». برای من دو راه وجود داشت؛

طرح در ارتباط با اجرا یا خاتمه این عملیات مسئولیت داشتم. بنابراین تصمیم گرفتم که برگردیم ولی نه به بوشهر؛ به یک نقطه ملاقاتی در دریا که از پیش تعیین شده بود، رفتیم. همزمان وضعیتمان را اعلام کردیم. ناوچه پیکان که در دریا بود، صحبت‌های ما را می‌شنید. نیروی رزمی یک تصمیم مدبرانه و به موقع گرفت. گفت شما فعلاً در همان نقطه ملاقات در دریا بمانید و به ناوچه پیکان هم دستور داد که به آن نقطه بیاید.

همتی دنیا را به ما داد!

همزمان جانشین فرماندهی نیروی رزمی ۴۲۱ ناخدا نوین شعار هم با بالگرد به آن نقطه آمد. یک جلسه رزمی روی ناوچه پیکان در وسط دریا تشکیل دادیم. در آن زمان ناخدا همتی فرمانده ناوچه پیکان در این گفتگوها شرکت داشت. وقتی که راهکارهای مختلف بررسی شد، همتی برای لحظاتی ما را ترک کرد. این‌طور که باقیمانده پرسنل ناوچه پیکان می‌گفتند، وقتی او از جلسه خارج می‌شود، پرسنلش را جمع می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: «داوطلب شده‌ام تا به عملیاتی برویم که ممکن است برگشتی در آن نباشد، اگر حتی یک نفر از شما مخالف

وقتی که راهکارهای مختلف بررسی

شد، همتی برای لحظاتی ما را ترک کرد. این‌طور که باقیمانده پرسنل ناوچه پیکان می‌گفتند، وقتی او از جلسه خارج می‌شود، پرسنلش را جمع می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: «داوطلب شده‌ام تا به عملیاتی برویم که ممکن است برگشتی در آن نباشد، اگر حتی یک نفر از شما مخالف باشد این کار را انجام نمی‌دهم ولی اگر همه موافق باشند به آن‌ها پیشنهاد می‌کنم که پیکان این کار را انجام می‌دهد.»

باشد این کار را انجام نمی‌دهم ولی اگر همه موافق باشند به آن‌ها پیشنهاد می‌کنم که پیکان این کار را انجام می‌دهد.»

پرسنل همه موافقت می‌کنند؛ البته ضرورتی نداشت که فرمانده با کسی مشورت کند ولی این خصوصیت خاص ناخدا همتی بود که هیچ‌وقت خطر را از پرسنلش مخفی نمی‌کرد. پرسنل ناوچه پیکان مرتب در این عملیات با خطر مواجه بودند و همتی همیشه

در مورد انتقال از بوشهر به دژها بالا گرفته بود. پیشنهاد من این بود که با استفاده از یکی از بدکش‌های قوی موجود در سطح نیروی دریایی یا حتی قرض گرفتن از شرکت نفت، این کار را انجام دهیم، ولی ناخدا «نوین شعار» جانشین نیروی رزمی ۴۲۱ یک واحد ماهی‌گیری به نام‌های لاوان ۱، ۲، ۳ و ۴ را پیشنهاد کرد، من هم برای اینکه عملیات طولانی نشود خیلی روی پیشنهاد اصرار نکرده و قبول کردم. مقصد و هدف را دژهای البکر و الامیه و زمان را شب انتخاب کردیم که تاریکی مطلق است و قدرت دید محدود و ضعیف است. این تاریکی مطلق که اصطلاحاً ظلمات گفته می‌شود، زمانی است که ماه در آسمان نیست، دریا به طور کامل تاریک است و با چشم نمی‌توانید چیزی را ببینید.

هر لحظه آماده شروع عملیات بودیم ولی تا تدارکات را چک کردیم، همه جوانب را سنجیدیم و از نبود افرادی که در پایگاه نفوذ کرده بودند مطمئن شدیم، مقداری زمان برد. مقدار مهماتی که برای این عملیات لازم بود و محاسبات مواد منفجره توسط روان‌شاد الفتی و تیم تکاوران انجام شد. در حدود ۲ تن مواد منفجره به قایق ماهی‌گیری منتقل شد. حدود ۲۰ نفر از تکاوران زبده یگان ویژه SBS را هم در اختیار داشتیم.

ناکامی قایق‌های ماهی‌گیری

ناوچه پیکان قبلاً برای پشتیبانی از ما در صورت درگیری احتمالی، به محلی در دریا اعزام شده بود. به غیر از ناوچه پیکان ناوچه‌های دیگر هم آماده بودند ولی از آن‌ها استفاده‌ای نشد. در شب نفوذ، قایق‌های ماهی‌گیری به دلیل ضعیف بودن موتورهایشان نتوانستند به خوبی پهلو بگیرند.

در آن تاریکی مطلق زیر یک کابل فشار قوی گیر کردیم، نه راه پس داشتیم نه راه پیش. مانده بودیم چه کنیم! مواد منفجره و این همه نیرو به همراه داشتیم، نگران بودیم که دشمن بیدار و متوجه حضور ما شود و عکس‌العمل نشان دهد.

تمام این نگرانی‌ها وجود داشت. بالاخره با درایتی که فرمانده این قایق ماهی‌گیری از خودش نشان داد توانستیم خودمان را از زیر کابل‌ها نجات دهیم و بیرون بیایم. نقطه دیگری را برای نزدیک شدن به سکو انتخاب کردیم، اما باز هم نتوانستیم نزدیک شویم، شرایط به شکلی بود که مدتی در آن اطراف می‌چرخیدیم.

هر لحظه احتمال داشت که دشمن متوجه حضور ما بشود. من به عنوان هماهنگ‌کننده

برسد. کم مانده بود خودش را به گل بزند. پیکان هم کاری را که می‌بایست، انجام داده بود. می‌شد گفت دیگر موشکی نداشتیم که ناوچه سوم را با آن بزنیم و از برد توپخانه هم خارج شده بود، نگرانی هم از بابت عملیاتی در مورد آن ناوچه نداشتیم.

انفجار در البکر و الامیه

پس از آن تکاوران روی دژها مستقر شدند، خرج‌گذاری انجام شد و مواد منفجره را در جاهای حساس بستند. پیکان به بوشهر برگشت، تجدید مهمات کرد و مجدداً به دریا برگشت و تعدادی از تکاوران را که دیگر وظیفه خاصی بر روی دژ نداشتند، تخلیه کرد. روز ۱۶ آبان ماه ۵۹ با دو فروند بالگرد به دژها برگشتیم، یکی از بالگردها را ناو سروان «پهلوی ستوده» همراهی می‌کرد که جزء عناصر اصلی یگان عملیاتی نیروی رزمی ۳۲۱ بود، یکی دیگر را هم من همراهی می‌کردم.

اتفاقاً یک اکیپ خبرنگار از تلویزیون با ما آمده بودند، آن‌ها را ناخدا مدنی‌نژاد از بوشهر برای مشاهده این عملیات و لحظه منفجر شدن دژها فرستاده بود. گفت: «گروه فیلمبرداری را با خودتان ببرید، اگر عملیات با موفقیت انجام شد و دژها منفجر شدند، به آن‌ها بگویید که این دژها مال دشمن است، اگر دیدید با اشکالی روبرو شدید و انفجار انجام نشد، نگویید اینجا آب‌های دشمن است!»

یک بالگرد روی دژ البکر فرود آمد و یکی دیگر به روی الامیه، دژ البکر در آن زمان برای بالگرد سکوی پرواز داشت. هنوز این دژها منفجر نشده بودند. من در بالگردی بودم که روی الامیه نشست. مطابق با طرح وقتی که دستور داده شد، دو نفر از تکاوران روی یک دژ و سه نفر از آن‌ها روی دژ دیگر باقی ماندند. آن‌ها فیوزهای مواد منفجره را می‌کشیدند و به کار می‌انداختند، این فیوزها یک زمان تأخیری داشتند که تکاوران بتوانند خودشان را به بالگرد برسانند. تکاوران دژ البکر کار خودشان را انجام دادند، چند تا انفجار در دژ البکر اتفاق افتاد و خبرنگاران از این صحنه فیلم‌برداری کردند.

رحمان الفتی نیز بر روی دژ الامیه با تأخیر کارش را انجام داد و مدارهای آتش را که خیس شده بودند از نو تنظیم کرد. همزمان تمام مواد منفجره دژ عمل کرد، به طوری که هر کسی فیلم یا عکس آن صحنه را ببیند، متوجه می‌شود که چه جهنمی به پا شده بود. موج انفجار دژ، فیلمبردار را به داخل هلی‌کوپتر پرتاب کرد، اما او به کارش ادامه داد. آن فیلم همان شب از اخبار تمام شبکه‌ها پخش شد و غوغایی به پا کرد.



جای اینکه نبرد را ادامه دهند، فرار را برقرار ترجیح می‌دهند.

آن‌ها مسیرشان را عوض کردند، به سرعت به طرف خور عبدالله رفتند و از برد توپخانه پیکان خارج شدند. ناخدا همتی می‌خواست یکی دیگر از آن‌ها را با موشک بزند. وقتی آماده شلیک شدند، از او خواستم که فقط به اندازه‌ای به من فرصت بدهد که خودم را به روی پل باز برسانم و شلیک موشک را ببینم. این برای من تجربه خیلی مهمی تلقی می‌شد، چون برای اولین بار بود که شلیک موشک هارپون را به چشم خودم می‌دیدم.

همتی این فرصت را داد و رفتم، موشک غرش کنان ناوچه را ترک کرد و من به داخل برگشتم. ناوچه دوم هم مورد اصابت قرار گرفت و روی صفحه رادار متوقف شد. ناوچه سوم دو پا داشت، دو پای دیگر هم قرض کرد؛ طوری فرار کرد که سرعت آن برای من حیرت‌آور بود، از ترسی که به جاناش افتاده بود، فقط می‌رفت که سریع به ساحل

یا با تکاوران روی دژ الامیه پیاده شوم یا اینکه روی ناوچه بمانم، چون تا آن زمان رزم واقعی و رزم سطحی در دریا را تجربه نکرده بودم و حالا پیکان می‌خواست با سه فروند ناوچه درگیر شود، ترجیح دادم روی پیکان بمانم.

ناخدا همتی با این موضوع موافق بود، برای اینکه او همیشه در دریا با دشمن درگیر بود، وقتی که گزارش این درگیری‌ها را می‌داد به خاطر جوانی و رقابت‌های شغلی، دیگران به او می‌گفتند که تو اغراق می‌کنی. حالا او می‌دید که شاهد از غیب رسیده و از خود نیروی رزمی کسی روی ناوچه می‌آید. بنابراین استقبال کرد که من روی ناوچه بمانم.

ناوچه بعد از تخلیه تکاورها بلافاصله جدا شد و در حال جدا شدن من را همراه خود به اتاق عملیات برد. جایی که از آنجا توپخانه، موشک و تشکیلات و غیره کنترل می‌شد. ناخدا همتی برای من توضیح داد سه واحدی که روی رادار مشخص‌اند نیروهای دشمن هستند و دارند با سرعت به ما نزدیک می‌شوند و ادامه داد: «الان این ناوچه‌ها رو با توپخانه درگیر می‌کنم» و بلافاصله به توپخانه ناوچه پیکان دستور شلیک داد. در این عملیات «منصور کوچانی» فرمانده دوم ناوچه بود و شهید «حسین حفیظی» فرماندهی توپخانه ناوچه را برعهده داشت. من در عملیات شهید صفری شاهد بودم که ناوچه پیکان در مرحله اول با توپخانه خودش به ناوچه شلیک کرد.

شعله‌های آتش ناوچه عراقی در تاریکی مطلق چشم ما را روشن کرد و ما متوجه شدیم چه اتفاقی افتاده است. با آتش گرفتن یکی از ناوچه‌ها آن دو ناوچه دیگر فرار کردند. این موضوع خیلی مهم بود که سه فروند از آن‌ها با یک فروند از ما درگیر می‌شود، یک فروند که تیر می‌خورد آن دو فروند دیگر به

موشک غرش کنان ناوچه را ترک کرد و من به داخل برگشتم. ناوچه دوم هم مورد اصابت قرار گرفت و روی صفحه رادار متوقف شد. ناوچه سوم دو پا داشت، دو پای دیگر هم قرض کرد؛ طوری فرار کرد که سرعت آن برای من حیرت‌آور بود، از ترسی که به جاناش افتاده بود، فقط می‌رفت که سریع به ساحل برسد. کم مانده بود خودش را به گل بزند.



ناخدا یکم بازنشسته «احمد رضا پیروز کار» در گفت‌و شنود با شاهد یاران:

از عملیات و ماموریت خسته نمی‌شد

درآمد

ناخدا یکم بازنشسته «احمد رضا پیروز کار» سال بالایی شهید همتی در دانشگاه نظامی آلمان بود. او پس از بازگشت به ایران مسئولیت‌های مختلفی همچون فرماندهی ناوچه‌های بهرام، جوشن و کمان را عهده‌دار شد و تا پایان جنگ تحمیلی در مناطق عملیاتی حضور داشت. پس از آن به ستاد نیروی دریایی ارتش رفت و در معاونت‌های طرح و برنامه و عملیات عهده‌دار مسئولیت‌های مختلفی شد که آخرین آن در رابطه با اجرای رزمایش‌ها بود. او در نهایت در سال ۱۳۷۵ بازنشسته شد. در ادامه گفت‌و شنود «شاهد یاران» با وی را می‌خوانید:

مهمترین ویژگی‌های اخلاقی و رفتار شهید همتی چه بود؟

شهید همتی به لحاظ اخلاقی بسیار شجاع و جسور بود. فعالیت‌های زیادی داشت و از کار خسته نمی‌شد. او واقعاً دوست‌داشتنی بود. همه او را به دلیل سنجایی اخلاقی که داشت، دوستش داشتند. خیلی کم پیش می‌آمد که او را غمگین و ناراحت ببینیم. همیشه لبخند بر لب داشت و شاد و پرانرژی بود. هم خودش سرشار از انرژی‌های مثبت و سازنده بود و هم این انرژی را در برخورد‌هایش به دیگران هدیه می‌داد.

او علاوه بر این‌ها از مهارت و دانش بالایی در حوزه علوم و فنون دریایی برخوردار بود.

به قول معروف بیشتر سرم به کار خودم بود و تکارو بودم و کمتر در دورهمی‌ها و جمع‌ها حضور پیدا می‌کردم. بسیاری از دوستان من به شهر می‌رفتند و به گشت و گذار می‌پرداختند، اما من زیاد میلی به بیرون رفتن نداشتم.

با این وجود بسیار مایل بودم که با همتی هم‌نشین شوم و با او به گپ و گفت بپردازم. همتی ورزشکار بود. گاهی اوقات با یکدیگر به محوطه ورزشی می‌رفتیم و می‌دویدیم یا اینکه تنیس روی میز بازی می‌کردیم. در خلال همین ورزش‌ها با هم صحبت می‌کردیم و با یکدیگر بیشتر آشنا می‌شدیم.

ابتدا بفرمایید که چگونه با شهید محمد ابراهیم همتی آشنا شدید و چه ارتباطی با یکدیگر داشتید؟

من و شهید همتی هر دو در کشور آلمان غربی دوره‌های آموزشی خود را گذراندیم و محل استقرارمان نیز در شهر مرزی و بندری «فلنسبورگ» در شمال آلمان بود. البته من یک سال زودتر از او به آلمان رفتم و با یکدیگر هم‌دوره نبودیم. دوره ما در آلمان ۵ ساله بود و در کلاس‌های آموزشی و کارگاه‌های عملی مختلفی همچون تویخانه، جمع‌آوری مین‌های دریایی و... شرکت کردیم. من برخلاف شهید همتی در برخوردها و ارتباط گرفتن با آدم‌ها آنچنان فعال نبودم.

چه زمانی به ایران برگشتید و ارتباط شما با شهید همتی پس از بازگشت از فرانسه چگونه بود؟

من پیش از پیروزی انقلاب اسلامی همراه با ناوچه‌های اولی و دومی به ایران بازگشتم و به منطقه دوم نیروی دریایی ارتش در بوشهر رفتم، اما همتی همچنان در فرانسه بود و پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد. من افسر توپخانه ناوچه موشک‌انداز کمان شدم و همتی پس از مدتی فرمانده ناوچه موشک‌انداز پیکان شد. همتی عاشق کار و دریا بود. هر وقت سراغی از او می‌گرفتیم، می‌گفتند به دریا رفته است و کمتر او را می‌دیدیم. اسمش را مدام بین بچه‌ها می‌شنیدیم، اما خودش را کمتر می‌دیدیم. داوطلب انجام هر ماموریتی و حضور در هر عملیاتی بود. هر بار که به زور او را در ساحل نگه می‌داشتند و دیگری را به ماموریت می‌فرستادند، دعا می‌کرد که برای آن کشتی مشکلی پیش بیاید و برگردد و او به دریا برود. خودش و کارکنان ناوچه پیکان از عملیات و ماموریت خسته نمی‌شدند.

شما در ماه‌های نخست جنگ تحمیلی که آن سه عملیات مهم انجام شد، کجا بودید و چه مسئولیت‌هایی داشتید؟

من در سه ماه نخست جنگ تحمیلی به نیروی رزمی ۴۲۱ که دو روز پیش از آغاز جنگ در بوشهر تشکیل شد و فرمانده‌اش ناخدا مدنی‌نژاد بود، رفتم. زمان اجرای عملیات‌های اشکان، شهید صفری و مروارید که سه عملیات مهم نیروی دریایی ارتش در ابتدای جنگ بود نیز آنجا بودم. هنگام عملیات اشکان از سوی نیروی رزمی روی ناوچه فلاخن بودم و به عنوان افسر هماهنگ‌کننده عملیات کارهای هماهنگی را انجام می‌دادم.

درباره عملیات مروارید نیز باید بگویم که ابتدا تکاوران نیروی دریایی ارتش وارد عمل شدند و اقدام به مهمات‌گذاری و انفجار اسکله‌های البکر و الامیه عراق کردند. سپس ناوچه‌های ایرانی وارد عمل شدند و با ناوچه‌های اوزای عراقی درگیر شدند. ناوچه پیکان به فرماندهی ناخدا همتی و دیگر ناوچه‌های ایرانی با پشتیبانی جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش توانستند تعدادی از ناوچه‌های عراقی را هدف قرار دهند و به قعر دریا بفرستند. شهید همتی در آن عملیات خوش درخشید و حماسه کم‌نظیری خلق کرد.

استعداد بسیار خوبی هم داشت. آموزش‌ها را به خوبی فرامی‌گرفت و به خوبی نیز به دیگران می‌آموخت. من به نوعی سال بالایی همتی به حساب می‌آمدم، اما او در بسیاری از درس‌ها و رشته‌ها از من باسوادتر بود و در نشر علم هم حساست نداشت و بخل نمی‌ورزید. البته او بیشتر با هم‌دوره‌هایش بود و کمتر ارتباط درسی با یکدیگر داشتیم. از شهید همتی جز خیر و نیکی چیز دیگری ندیدم. او برای سربلندی ایران اسلامی خیلی زحمت کشید و در نهایت هم جانش را فدا کرد.

همانطور که گفتم همتی انسان بسیار شجاعی بود و اگر بگویم که ترس برای او معنایی نداشت، بیهوده نگفتم. آدم‌ها وقتی ازدواج می‌کنند، محافظه‌کارتر می‌شوند، اما دوره مجردی و متاهلی همتی فرقی نداشت. او در دوره متاهلی نیز شجاع و ترس بود. در آلمان یک خودروی اسپورت خوب داشت که با سرعت در جاده‌ها رانندگی می‌کرد. عاشق سرعت بود و مهارت بسیار خوبی هم در رانندگی داشت. ما در انجام برخی کارها بیم و هراس داشتیم، اما او سر ترسی نداشت و خطرپذیر بود.

پس از بازگشت به ایران چه مسئولیت‌هایی در نیروی دریایی ارتش داشتید؟

من پس از اینکه از آلمان به ایران برگشتم به منطقه یکم نیروی دریایی ارتش در بندرعباس رفتم و افسر توپخانه ناوچه بهرام و سپس فرمانده دوم و فرمانده آن ناوچه شدم. ناوچه بهرام از آن ناوهای قدیمی بود که ایران از آمریکا خریده بود. همتی و هم‌دوره‌هایش یک سال بعد از من به ایران و بندرعباس آمدند.

آیا شما نیز همچون شهید همتی برای آشنایی با ناوچه‌های موشک‌انداز به فرانسه اعزام شدید؟

بله، حدود ۲ سال پس از اینکه از آلمان برگشتیم به فرانسه اعزام شدیم. ایران سفارش ساخت ۱۲ فروند ناوچه موشک‌انداز به کشور فرانسه داده بود که جمع زیادی از ایران مامور شدیم تا به آن کشور برویم و دوره‌های آموزشی کار با آن ناوچه‌ها را بیاموزیم. من از اولین نفراتی بودم که به فرانسه رفتم و جزو کارکنان ناوچه‌های شماره یک و دو بودم. در آنجا افسر توپخانه یکی از این ناوها بودم. شهید همتی چند ماه بعد به فرانسه آمد و فرمانده یکی از ناوچه‌های ۱۱ یا ۱۲ شد.

چگونه از غرق شدن ناوچه پیکان مطلع شدید؟

ناوچه پیکان پس از عملیات مروارید در کنار یکی از اسکله‌های البکر یا الامیه پهلو گرفت تا پس از آرام شدن فضای جنگی به ساحل برگردد. پس از ساعاتی ناوچه از اسکله جدا شد و به سوی بوشهر حرکت کرد، اما چند دقیقه‌ای نگذشته بود که یک ناوچه عراقی از راه رسید و او را هدف قرار داد.

وقتی ناوچه هدف قرار گرفت و غرق شد، من در نیروی رزمی ۴۲۱ و در کنار فرماندهان بودم. من در نیروی رزمی، مسئول کنترل تردد کشتی‌ها و نفتکش‌ها به بندرهای ماهشهر و امام خمینی (ره) بودم. اگر اتفاقی رخ می‌داد، زودتر از بقیه در نیروی رزمی باخبر می‌شدم. وقتی خبر ناوچه پیکان را به فرماندهان دادم، همه شوکه و ناراحت شدند.

پس از اینکه ناوچه پیکان از سوی دشمن هدف قرار گرفت، یک بالگرد فرستادیم تا خدمه‌های ناوچه و اسرای عراقی را نجات دهد. آن بالگرد به دلیل رسیدن نیروهای دشمن نتوانست همه نیروها را جمع کند و به بوشهر بازگشت. روز بعد یک کشتی به دریا اعزام کردیم تا اگر کسی در آب مانده است، نجات بدهد و به ساحل بیاورد که یکی از نجات‌یافتگان آقای سرنوشت بود.

در پایان خاطره‌ای از شهید همتی بیان کنید.

یک شب برای ناوچه پیکان مشکلی پیش آمد و ناوچه به سوی ساحل بازگشت تا مشککش را برطرف کند و دوباره به دریا برگردد، اما ناوچه در مسیر رسیدن به ساحل به گل نشست و نتوانست خودش را به بوشهر برساند. همه خدمه بسیج شدند و تلاش کردند تا ناوچه را از گل بیرون بیاورند. ما نیز به کمک همتی و دوستانش رفتیم. آن چیزی که برای من جالب بود، این بود که کارکنان آن ناوچه با عشق و علاقه تلاش می‌کردند تا ناوچه از گل درآید و دوباره به ماموریت بروند.

بعد از اینکه ناوچه از گل بیرون آمد و مشککش رفع شد، علی‌رغم اینکه همه خسته بودند، اما دوباره به ماموریت رفتند و به دفاع از مرزهای آبی ایران اسلامی پرداختند. همتی در آن روزهای نخست جنگ آرام و قرار نداشت، مدام در ماموریت بود و هر بار که به ساحل می‌آمد، می‌خواست دوباره به دریا برود.



گفت‌وشنود شاهد یاران با ناوران بازنشسته «احمد شمس علوی»:

یک مرد جنگی به تمام معنا بود

درآمد

ناوسروان بازنشسته «احمد شمس علوی» از تکاوران سابق نیروی دریایی ارتش است. او ۵ سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی وارد ارتش شد و پس از گذراندن دوره‌های مقدماتی به منجیل رفت تا دوره کلاه‌سبزی نیروی دریایی ارتش را بگذراند. او سپس در سال ۱۳۵۴ به بندر بوشهر رفت و به عنوان یک تکاور دریایی آغاز به کار کرد. در ادامه گفتگوی «شاهد یاران» با وی را که در رابطه با نقش تکاوران نیروی دریایی ارتش در عملیات‌های دریایی شهید صفری و مروارید و نقش شهید همتی و ناوچه موشک‌انداز پیکان در این عملیات‌هاست، می‌خوانید:

بابایی، رحمان الفتی، رضا گلچین و ... باید به آن‌ها به صورت فشرده آموزش تکاوری و غواصی می‌دادیم. از بین آن ۳۶ نفر، تنها چهار پنج نفر توانستند در آزمون‌ها حدنصاب کسب کنند. در نهایت تصمیم به لغو عملیات گرفته شد؛ چراکه تعداد نیروها کم بود و ضمن اینکه آن‌ها می‌بایست با غواصی، مهمات و مواد منفجره را به اسکله‌های البکر و الامیه که در آنجا جریان آب به دلیل تلاقی خور عبدالله، خور موسی و اروندرود سنگین بود، می‌رساندند. این عملیات قرار بود پس از عملیات دریایی اشکان (۹ آبان ۱۳۵۹) اجرا شود.

از روز ۳۱ شهریور ۵۹ آغاز شد و ما با حضور گردان تکاوران دریایی در خرمشهر به آن‌ها پیوستیم و تا روز ۴ آبان ۵۹ که خرمشهر سقوط کرد در شهر بودیم. در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر یک نفر از اعضای تیم ما به شهادت رسید و ۵ نفر دیگر مجروح شدیم.

پس از سقوط خرمشهر به کجا رفتید؟

ابتدا به بندر امام خمینی (ره) رفتیم و سپس برای انجام مأموریت جدید عازم بوشهر شدیم. در آنجا ۳۶ نفر برای انجام عملیاتی جذب شده بودند که من،

شما چه زمانی وارد جنگ شدید و آیا همراه با گردان تکاوران نیروی دریایی ارتش در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر حضور داشتید؟

بنده عضو یگان عملیات ویژه تکاوران نیروی دریایی ارتش بودم که ۹ روز پیش از آغاز جنگ تحمیلی همراه با ۵ نفر از همزمانم در قالب یک تیم برای انجام مأموریتی به خرمشهر اعزام شدیم. اگرچه از همان روزی که ما به خرمشهر رفتیم، بین ایران و عراق درگیری مرزی بود، اما جنگ به طور رسمی

ناوچه برگزار کرد. پرسنل آن ناوچه می گفتند: «ناخدا همتی به ما گفت که آیا موافق هستید ما عملیات شهید صفری را انجام بدهیم و نیروهای تکاور را به اسکله‌های نفتی البکر و الامیه برسانیم؟»

ناوچه ماموریت خاص و تعریف‌شده‌ای دارد و انتقال نیروهای تکاور به اسکله‌ها ماموریت غیرمعارفی برای یک ناوچه به حساب می‌آید، اما پرسنل ناوچه پیکان همگی استقبال کردند. آن‌ها بی‌نظیر بودند. من پس از آن، پرسنلی به یکدستی و همدلی کارکنان ناوچه پیکان ندیدم.

بنابراین قرار شد ناوچه پیکان فردا شبش ما را به اسکله‌ها برساند. ما در دو گروه ۱۱ نفره و ۱۳ نفره به فرماندهی رحمان الفتی تقسیم شده بودیم. گروه ۱۱ نفره که من عضو آن بودم باید به اسکله البکر می‌رفت و گروه ۱۳ بر روی اسکله الامیه عملیات اجرا می‌کرد.

شب بعد با وسایل و تجهیزات روی سینه ناوچه پیکان مستقر و به سرعت راهی اسکله‌ها شدیم. برنامه‌ریزی شده بود قبل از پهلوگیری، تعدادی از تکاوران با قایق‌های کانو (کایاک) به سوی اسکله‌ها بروند و سرپل‌گیری کنند، سپس ناوچه پهلو بگیرد. اما دریا متلاطم بود و تکاوران نمی‌توانستند با قایق‌های کانو به اسکله‌ها برسند.

ناخدا همتی در بلندگوی ناوچه اعلام کرد: «دریا متلاطم است. نیاز نیست تکاوران با قایق کانو به سوی اسکله‌ها بروند. خودم بدون نیاز به سرپل‌گیری پهلو می‌گیرم.» او این را هم گفت که «خون ما رنگین‌تر از دیگران نیست.» ناخدا همتی با مهارت خاصی سینه ناوچه را به سکوی البکر چسباند و ما خیلی سریع همراه با مهمات و تجهیزات روی اسکله رفتیم. ناوچه جدا شد و به سوی اسکله الامیه رفت تا گروه دوم تکاوران را پیاده کند.

حدود ۱۰ دقیقه بعد ناوچه‌های عراقی به ما نزدیک شدند. تعداد آن‌ها سه فروند بود. ناوچه پیکان به

✓
آن شب ناوچه پیکان به فرماندهی ناخدا همتی، ماموریت گشت و شناسایی در دریا داشت. آن‌ها وقتی می‌بینند که یک شناور از سوی اسکله‌های عراق به سوی ایران حرکت می‌کند و امکان برقراری ارتباط با او هم نیست، تصور می‌کنند که شناور عراقی است و تصمیم می‌گیرند شناور را هدف قرار دهند. پرسنل ناوچه پیکان موشک‌هایشان را برای شلیک آماده کردند. ما تکاورها یک بی‌سیم واکتی داشتیم که به سختی می‌شد با آن با دیگران تماس برقرار کرد. در آخرین لحظات بی‌سیم فعال شد و توانستیم به ناوچه پیکان اطلاع بدهیم که خودی هستیم و در حال حرکت به سوی سکوی نوروز می‌باشیم.

بالاخره عملیات شهید صفری اجرا شد؟

ما پس از اینکه از شناور لاوان پیاده شدیم به قرارگاه نیروی رزمی ۴۲۱ در بوشهر خبر دادیم که شناور آسیب دیده و غیرعملیاتی شده است. سپس کسب تکلیف کردیم که چه کنیم.

آن‌ها با ناخدا همتی تماس گرفتند و در خصوص ادامه عملیات با او صحبت کردند. قرارگاه از همتی خواست تا در عملیات شرکت کند و ما را به اسکله‌های نفتی برساند. همتی پس از آن تماس، جلسه‌ای با پرسنل

با ناخدا همتی چگونه آشنا شدید؟

من اولین بار در عملیات شهید صفری، ناخدا همتی را دیدم و با وی آشنا شدم. در ۲ ماموریتی که با او و همکارانش در ناوچه پیکان بودم، به خوبی با خصوصیات اخلاقی‌اش آشنا شدم.

نقش تکاوران در عملیات دریایی شهید صفری چه بود و این عملیات با چه هدفی انجام شد؟

پس از لغو آن عملیات، عملیات شهید صفری (از شهدای تکاور نیروی دریایی ارتش در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر) با هدف تخریب اسکله‌های البکر و الامیه بر مبنای پیشنهاد رحمان الفتی و ... طراحی شد. برای اجرای عملیات برنامه‌ریزی‌های فشرده‌ای صورت گرفت و مقدمات انتقال ۲۴ تکاور به اسکله‌های البکر و الامیه فراهم شد. نیروها یک دوره آموزشی کوتاه نیز گذراندند.

عملیات شهید صفری یک عملیات چریکی و تاکتیکی بود. عراقی‌ها بر روی اسکله‌ها مستقر بودند و ما باید به صورت چریکی با آن‌ها رودرو می‌شدیم.

ساعت ۱۲ شب سیزدهم آبان ۵۹ با شناور ماهی‌گیری لاوان که متعلق به اداره بنادر بود، عازم دریا شدیم. متأسفانه چون قدرت مانور شناور کم بود، نتوانستیم کنار اسکله‌ها پهلو بگیریم. نیمه شب تلاش‌های بسیار زیادی انجام دادیم تا بتوانیم خودمان را به روی اسکله‌ها برسانیم، اما موفق نشدیم و شناور پس از هر بار تلاش به اسکله برخورد می‌کرد و سر و صدا راه می‌انداخت. پس از اینکه موفق نشدیم، تصمیم گرفتیم به سکوی نفتی نوروز که متعلق به ایران بود، برویم تا از آنجا به ساحل برگردیم. هنگام خروج از زیر اسکله، رادارها و دکل‌های ارتباطی و مخابراتی شناور ضربه دید و از کار افتاد. به ناچار بدون هیچ وسیله ارتباطی حرکت کردیم و به سوی سکوی نوروز رفتیم.

آن شب ناوچه پیکان به فرماندهی ناخدا همتی، ماموریت گشت و شناسایی در دریا داشت. آن‌ها وقتی می‌بینند که یک شناور از سوی اسکله‌های عراق به سوی ایران حرکت می‌کند و امکان برقراری ارتباط با او هم نیست، تصور می‌کنند که شناور عراقی است و تصمیم می‌گیرند شناور را هدف قرار دهند. پرسنل ناوچه پیکان موشک‌هایشان را برای شلیک آماده کردند. ما تکاورها یک بی‌سیم واکتی داشتیم که به سختی می‌شد با آن با دیگران تماس برقرار کرد. در آخرین لحظات بی‌سیم فعال شد و توانستیم به ناوچه پیکان اطلاع بدهیم که خودی هستیم و در حال حرکت به سوی سکوی نوروز می‌باشیم.

ما به سکوی نفتی نوروز رفتیم. ناوچه پیکان هم به آنجا آمد. من اولین بار ناخدا همتی را در آنجا دیدم. او به ما گفت: «خیلی شانس آوردید. انگشت‌مان برای شلیک روی ماشه بود.» خطر از بیخ گوش مان گذشت.





بالگردها پس از اینکه ما را پیاده کردند، رفتند. اما کادر پرواز بالگرد دوم در مسیر متوجه می‌شوند که نیروهای ما یک دستگاه بی‌سیم جا گذاشته‌اند. آن بالگرد به سوی اسکله برگشت تا بی‌سیم را به نیروهای ما برساند. ما نیز از این فرصت استفاده کردیم و اسرا را با آن‌ها به عقب فرستادیم. چند دقیقه بعد جنگنده‌های دشمن برای حمله به بالگردها آمدند. اما خوشبختانه بالگردها از یک مسیر انحرافی و با سرعت به بوشهر رفتند تا هدف جنگنده‌ها قرار نگیرند.

اسکله به طور کامل پاکسازی شد؟

نیمی از اسکله پاکسازی شد. تعدادی از نیروهای دشمن پشت دو دستگاه تانکر بزرگ که در فاصله ۳۰ سانتی‌متری از یکدیگر قرار داشتند، پنهان شده بودند. یک راکت آرپی‌جی به سوی آن‌ها شلیک کردیم که به دیواره یکی از تانکرها اصابت کرد و تخریب شد، اما نیروهای دشمن آسیب ندیدند. تانکرها خالی بودند و انفجاری رخ نداد.

در امتداد شکاف بین تانکرها یک تیر چراغ برق بود. الفتی گفت اگر یک آرپی‌جی به تیر چراغ برق بزنیم، ترکش‌هایش به کسانی که پشت تانکرها پنهان شده‌اند، اصابت خواهد کرد. این اقدام را انجام دادیم و همانطور هم شد. پس از شلیک آرپی‌جی یک زیرپراهنی سفید از کنار تانکرها بالا آمد. الفتی گفت دیگر تیراندازی نکنید. به عراقی‌ها هم گفتیم که بایند.

عراقی‌ها وقتی دیدند ما چهار نفر هستیم (سه نفر دیگر در طبقه پایین اسکله بودند)، خیلی متعجب شدند. یکی از آن‌ها که پشیمان شده بود و می‌خواست فرار کند، گفت: من می‌روم دیگران را هم بیاورم که الفتی متوجه شد و گفت چند متری از ما فاصله بگیر و صدایشان کن. اما او هرچه صدا زد، کسی نیامد.

شب که از راه رسید، باران هم شروع به باریدن کرد و هوا به شدت سرد شد. ما منتظر بودیم تا شناور برسد و عملیات خرج‌گذاری را انجام بدهیم. اسرای عراقی از شدت سرما می‌لرزیدند. لباس گرم‌های خودمان را بیرون آوردیم و به آن‌ها دادیم. لحظاتی بعد گفتند گرسنه‌ایم. جیره عملیاتی‌مان را هم به آن‌ها دادیم و خوردند.

نقش ناوچه پیکان در این عملیات چه بود؟

عملیات ما لغو شد و شناور نیامد. به ناوچه پیکان نیز دستور داده شد تا ما را به عقب برگرداند. آن ناوچه حدود ساعت ۱۲ شب به اسکله رسید. اسرا را سوار ناوچه کردیم و قرار شد قبل از طلوع آفتاب از اسکله جدا شویم و به سوی ساحل برویم. من و تعدادی از تکاورها شب روی اسکله ماندیم. یکی دو ساعت مانده به زمان مقرر ناوچه از اسکله جدا

نداشت. در سخت‌ترین شرایط نیز مصمم و با اعتماد به نفس سخن می‌گفت. پرسنل ناوچه او را خیلی دوست داشتند و مانند یک واحد عمل می‌کردند.

آیا شما در عملیات دریایی مروارید نیز نقش داشتید؟

بله. هدف از اجرای آن عملیات انفجار اسکله‌های البکر و الامیه و انهدام نیروی دریایی ارتش بود. هفت نفر از تکاوران از جمله بنده و آقایان کیوان شکوهی، سرنوشت، کوشا، الفتی، حسینی و گلچین در آن عملیات نقش داشتیم.

از یک هفته پیش مخفیانه مهمات و مواد منفجره را در شنواری بارگیری کردیم. قرار بود ما با دو فروند بالگرد به اسکله‌ها برویم و پس از پاکسازی اسکله‌ها، آن شناور مواد منفجره را به ما برساند. مواد را در کارتن‌های صابون سربازی جاسازی کرده بودیم.

ساعت ۱۵ روز ۶ آذر ۱۳۵۹ با دو فروند بالگرد از بوشهر به سوی اسکله‌ها رفتیم. در مسیر، یک بالگرد گشتی نیز به ما اضافه شد و به پشتیبانی از ما پرداخت. به دلیل اینکه در عملیات قبلی پد بالگرد روی اسکله منهدم شده بود، پس از نزدیک شدن بالگرد به سطح اسکله پایین پریدیم. من و رضا گلچین به سمت راست اسکله رفتیم و آقایان الفتی و حسینی به سمت چپ اسکله رفتند. طول اسکله ۸۹۰ متر بود و به سرعت اقدام به پاکسازی اسکله کردیم. بالگردی هم که حامل سه نفر دیگر بود و بی‌سیم و تجهیزات همراه داشت، در همان نقطه افراد را پیاده کرد. در مدت زمان کوتاهی توانستیم تعدادی از نیروهای دشمن را از جمله فرمانده‌شان که ستوان یکمی بود به اسارت بگیریم.

سرعت گروه دوم تکاوران را پیاده کرد و به مقابله با آن‌ها پرداخت.

ما مواد آتش‌زای زیادی همچون بنزین و کوکتل مولوتف همراه داشتیم که اگر روی ناوچه آتش می‌گرفت و جرقه‌ای به آن می‌رسید، می‌توانست ناوچه را از بین ببرد. خوشبختانه پیش از آنکه ناوچه‌های عراقی به ما برسند، مهمات را پیاده کردیم. لحظاتی بعد یک موشک از سوی ناوچه پیکان شلیک شد. ما تا آن زمان شلیک موشک ندیده بودیم. ابتدا تصور کردیم که پیکان هدف قرار گرفت، اما بعد فهمیدیم که موشک از سوی ما شلیک شده است. موشک ناوچه پیکان از بالای سکوی البکر عبور، به ناوچه اوزای عراقی اصابت کرد و آن ناوچه غرق شد. پس از آن درگیری ناوچه پیکان ماموریتش به پایان رسید و رفت.

شما چگونه بازگشتید؟

طی ۲۴ ساعت مخفیانه روی اسکله‌های البکر و الامیه خرج‌گذاری کردیم. عراقی‌ها هم متوجه نشدند که ما روی سکو هستیم. پس از اینکه خرج‌گذاری انجام دادیم و ماموریت‌مان به پایان رسید، با یک واحد شناور به سکوی نوروز بازگشتیم. البته بر روی هر اسکله دو نفر ماندند تا پس از انفجار با بالگردها به عقب برگردند. یک خبرنگار و فیلمبردار نیز در بالگرد بودند که از انفجار اسکله‌ها فیلمبرداری کردند.

مهمترین ویژگی ناخدا همتی که در آن عملیات با او آشنا شدید، چه بود؟

شهید همتی ماجراجو و توانمند بود. یک مرد جنگی به تمام معنا بود. در عملیات‌ها اضطراب و ترس

داد. وقتی دقت کردم، متوجه شدم یک جنگنده ایرانی به سوی او حمله کرده تا به ما نزدیک نشود. سپس جنگنده ایرانی دیگری وارد منطقه شد و با سرعت به سوی ناوچه عراقی شیرجه زد و آن را با موشک هدف قرار داد. لحظاتی بعد ناوچه عراقی هم غرق شد.

ناوچه دیگری از سوی خورعبدالله به ما نزدیک شد. آن ناوچه هم هدف جنگنده‌های ایرانی قرار گرفت. بازماندگان ناوچه پیکان و آن دو ناوچه عراقی روی آب بودند و آب ما را به هر سمت و سویی می‌برد. در نهایت ما و عراقی‌ها به هم نزدیک شدیم. یکی از عراقی‌ها شعار «الموت للصدام» سر داد؛ به این معنا که دیگر دعوایی نداریم.

لحظاتی بعد بالگردهای ایرانی آمدند و هر کدام تعدادی از افراد ایرانی و عراقی را سوار کردند و به ساحل بوشهر رساندند. درگیری هوایی هنوز ادامه داشت و هر از چند مدتی جنگنده‌های خودی و دشمن وارد منطقه درگیری می‌شدند. عملیات نجات و درگیری تا نیمه‌های شب ادامه یافت. من به همراه دو نفر در نیمه‌های شب سوار بر بالگرد شدم و به عقب آمدم. در مسیر برگشت به بوشهر یک جنگنده عراقی بالای سر ما حاضر شد که با مهارت خلبان از چنگالش فرار کردیم و چراغ خاموش و با حداکثر سرعت به سوی بوشهر رفتیم.

در پایان اگر خاطره یا سخنی دارید، بفرمایید.

اسرای عراقی هراس داشتند که در ایران مورد آزار و اذیت قرار بگیرند و کشته شوند. ما به آن‌ها گفتیم که از این خبرها نیست و در ایران برای شما بخور و بخواب است، اما باور نمی‌کردند. صبح روز بعد در بوشهر به سراغ اسرای عراقی رفتم. علاوه بر آن اسیر عراقی که از ناوچه پیکان زنده بیرون آمد، ۱۶ نفر از بازماندگان دو ناوچه عراقی نیز اسیر گرفته شدند.

آن اسیری که در ناوچه پیکان بود وقتی من را دید، از بین جمع بلند شد و به سویم آمد. من را بغل کرد و بوسید. به هر یک از آن‌ها یک بطری شیر داده بودند. به او گفتم: بهت نگفتم ایران بخور و بخواب است؟ به ما شیر نداده‌اند، اما به شما شیر داده‌اند.

باشگاه افسران بودند، رفتم تا با آن‌ها گپ و گفتی بزنم. از داخل آشپزخانه سراغ آن‌ها رفتم و از دریچه دریافت غذا با آن‌ها مشغول صحبت شدم. آن‌ها از من سیگار خواستند. چند نخ سیگار به آن‌ها دادم و مشغول استعمال شدند. در همین حین یک موشک به پاشنه ناوچه اصابت کرد و من از دریچه به داخل باشگاه پرتاب شدم.

آشپز ناوچه که در نزدیکی من بود و در حال آماده‌سازی آملت برای اسرا بود، شهید شد. من نیز به سرعت برخاستم و به عرشه ناوچه رفتم. به بالا که رسیدم، دومین موشک به پیکان اصابت کرد. ناوچه از کنترل خارج شد و ۳۶۰ درجه دور خودش چرخید.

پیکان هنوز متوقف نشده بود که موشک سوم به آن اصابت کرد. من روی سینه ناوچه بودم. موشک سوم به پل فرماندهی که ناخدا همتی آنجا بود، برخورد کرد. آن‌هایی که در پل فرماندهی بودند به شهادت رسیدند. من و افرادی که روی عرشه بودیم، بر اثر موج انفجار به داخل دریا پرتاب شدیم. ناوچه حدود یک دقیقه روی آب بود و سپس به سمت راست غلتید و آرام آرام در دریا فرو رفت. پس از اصابت موشک دوم ناخدا همتی را دیدم که روی پل فرماندهی بود و به هر کدام از پرسنل دستوری می‌داد تا ناوچه را نجات دهد.

شما چگونه نجات یافتید و به ساحل برگشتید؟

من جلیقه نجات نداشتم. آن را زیر موشک‌های غنیمتی دوش‌پرتاب سام گذاشته بودم تا خراب نشوند. پس از اصابت موشک اول، خواستم جلیقه را بردارم اما منصرف شدم. در نتیجه بدون جلیقه به داخل آب پرتاب شدم. حدود سه چهار متر زیر آب رفتم که در همین حین یک ترکش به کتفم اصابت کرد و سپس بالا آمدم. تعدادی از بچه‌ها در آب شهید شدند. از بین اسرای عراقی نیز تنها یک نفر زنده ماند.

ساعتی بعد و در آن لحظه‌ای که ناوچه پیکان در حال غرق شدن بود، یک ناوچه عراقی به سوی ما آمد تا بازماندگان را اسیر کند. اما یکباره مسیر خود را تغییر

شد و با سرعت به سوی خورعبدالله رفت. همه ما متعجب شدیم.

یک ناوچه عراقی از خورعبدالله بیرون آمده بود و به سمت ما می‌آمد. ناوچه پیکان با آن ناوچه دشمن درگیر شد. ما نیز از روی اسکله نظاره‌گر این درگیری بودیم. هر دو ناوچه تا روشنایی هوا تبادل آتش سبک داشتند. هوا که روشن شد، ناوچه عراقی یک موشک به سوی پیکان شلیک کرد و دود غلیظی بلند شد.

پیش خودمان گفتیم حتماً پیکان هدف قرار گرفته است. اما چند لحظه بعد دیدیم، گنبد پیکان پیدا شد و ناوچه در حال حرکت بود. لحظاتی بعد، دومین

یک ناوچه عراقی از خورعبدالله بیرون آمده بود و به سمت ما می‌آمد. ناوچه پیکان با آن ناوچه دشمن درگیر شد. ما نیز از روی اسکله نظاره‌گر این درگیری بودیم. هر دو ناوچه تا روشنایی هوا تبادل آتش سبک داشتند. هوا که روشن شد، ناوچه عراقی یک موشک به سوی پیکان شلیک کرد و دود غلیظی بلند شد. پیش خودمان گفتیم حتماً پیکان هدف قرار گرفته است. اما چند لحظه بعد دیدیم، گنبد پیکان پیدا شد و ناوچه در حال حرکت بود.

موشک از سوی ناوچه عراقی شلیک شد، اما به پیکان اصابت نکرد. پیکان به سرعت به سوی ما آمد و در نزدیکی اسکله پهلو گرفت. در همین حین سومین موشک از سوی شناور دشمن شلیک شد، اما خوشبختانه به پایه‌های اسکله اصابت کرد.

ما به سوی ناوچه پیکان رفتیم. دو نفر از پرسنل ناوچه زخمی شده بودند. یکی از بچه‌های پیکان برای ما توضیح داد موشک اول که در نزدیکی ناوچه بود با توپ پاشنه هدف قرار گرفت، اما ترکش‌هایش به بدنه ناوچه و دو نفر از پرسنل که روی عرشه بودند، برخورد کرد. یکی از آن دو نفر، ناواستوار «سیاهکل» بود که دستش از بازو قطع شده بود. خون زیادی از بدنش می‌رفت و حال خوبی نداشت، اما با هیجان شعار می‌داد و دوستانش را تشویق به ایستادگی می‌کرد.

چه زمانی سوار بر ناوچه شدید و به عقب برگشتید؟

بعد از اینکه مهمات و موشک‌های به جا مانده از عراقی‌ها را به ناوچه منتقل کردیم به سوی بوشهر حرکت کردیم. من در ناوچه به سراغ اسرا که در





گفت‌و شنود «شاهد یاران» با دریادار دوم بازنشسته «عبدالله معنوی رودسری»؛

از آلمان تا خلیج فارس؛ روایتی از ۱۱ سال دوستی با ناخدا همتی

«درآمد»

امیر دریادار دوم بازنشسته «عبدالله معنوی رودسری» تنها فردی است که از روزهای نخست ورود محمدابراهیم همتی به نیروی دریایی ارتش تا روزهای پایانی همراه با او بود. هر دو در سال ۱۳۴۸ به آلمان رفتند و دوره‌های آموزشی را فراگرفتند. سپس به ایران برگشتند و اگرچه در برهه‌هایی به دلیل انجام ماموریت‌هایی از هم دور شدند، اما با آغاز جنگ تحمیلی دوباره در کنار هم قرار گرفتند و هر دو به عنوان فرماندهان ناوچه‌های ایرانی به مقابله با دشمن بعثی در دریا پرداختند. در ادامه روایت‌های امیر معنوی از دوستی و رفاقت با شهید همتی را که براساس گفت‌وگویی «شاهد یاران» با وی است، می‌خوانید:

اعزام به آلمان

من و محمد ابراهیم همتی هر دو سال ۱۳۴۸ وارد ارتش شدیم. آن زمان ارتش ایران دانشگاه دریایی نداشت و کسانی که جذب نیروی دریایی می‌شدند، پس از پذیرش باید به یکی از کشورهای خارجی همچون انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا یا آمریکا اعزام می‌شدند. سختگیری‌های بسیاری در پذیرش صورت می‌گرفت و کسانی می‌توانستند جذب نیروی دریایی شوند که دانش‌آموخته رشته ریاضی با معدل بالا باشند و با زبان انگلیسی نیز

آشنا باشند. البته پیش از اعزام، دوره‌های کوتاه مدت آشنایی با زبان کشور مقصد برگزار می‌شد. بیشتر افراد به آمریکا اعزام می‌شدند، اما من و محمد ابراهیم به آلمان رفتیم. آن‌هایی که به آمریکا می‌رفتند در دانشگاه‌های عمومی آن کشور و در رشته‌های مختلف تحصیل می‌کردند. اما ما در آلمان به دانشگاه‌های نظامی رفتیم. من و شهید همتی همراه با سه نفر دیگر به نام‌های حافظی، میرزاخانی و گریست در سال ۱۳۴۸ به آلمان اعزام شدیم. من و همتی شهرستانی بودیم

و آن سه نفر اهل تهران بودند. من با محمدابراهیم همتی که او را محمد همتی صدا می‌زدیم، ارتباط نزدیکی داشتم؛ چراکه هر دو در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده بودیم. پدر شهید همتی یک اتوبوس ایران‌پیما داشت که هر چند وقت یکبار به رودسر می‌رفت. او که می‌دانست من با پسرش در آلمان هستم و اهل رودسری هستم، در آنجا به دنبال خانواده‌ام گشت و با پدرم ارتباط پیدا کرد. بنابراین او هر وقت به رودسر می‌رفت، به دیدار پدرم نیز می‌رفت.

تحصیل و تهذیب

دوره‌هایی که در آلمان می‌گذرانیدیم بسیار سخت بود. از دوشنبه تا جمعه تا ساعت چهار و پنج بعد از ظهر و در روزهای شنبه تا ساعت ۱۲ ظهر مشغول گذراندن دوره‌های آموزشی بودیم و به قدری مشغول بودیم که نمی‌دانستیم زمان چگونه می‌گذرد. مریبان این دوره‌ها به زبان آلمانی سخن می‌گفتند و به زبان آلمانی نیز آزمون می‌گرفتند. اگر غلط املایی داشتیم، نمره از ما کم می‌کردند.

ما در دوره دبیرستان با زبان انگلیسی آشنا شده بودیم، اما با زبان آلمانی آشنایی نداشتیم. ضمن اینکه با فرهنگ آن‌ها هم آشنا نبودیم. ما در یک محیط مذهبی و در شهرستان بزرگ شده بودیم و با آن فرهنگی که در اروپا در جریان بود، بیگانه بودیم. با این وجود از انجام وظایف دینی غافل نشدیم و در آزمون‌ها نیز نمرات بهتری از اروپایی‌ها و آلمانی‌ها کسب کردیم.

آموختن زبان آلمانی

شهید همتی استعداد بسیار خوبی در فراگیری مطالب داشت و پس از مدتی به زبان آلمانی مسلط شد. ابتدا که به آلمان رفتیم یک دوره فشرده آموزش زبان آلمانی در یکی از شهرها برای ما برگزار کردند. ما در آن مدت، به قدری مشغول درس بودیم که بیش از سه بار به شهر نرفتیم تا در آن بگردیم و ببینم چه خبر است.

در آنجا هر دو سه نفر یک اتاق داشتیم. من با شهید همتی هم‌اتاقی بودم. در روزهای نخست که با زبان آلمانی آشنا نبودیم، تلویزیون را روشن می‌کردیم تا تماشا کنیم، اما نمی‌دانستیم چه می‌گویند. به مغازه می‌رفتیم تا نان بخریم، اما نمی‌دانستیم چه بگوییم. البته مردم آنجا به ما خیلی کمک کردند. آن‌ها وقتی می‌فهمیدند که آلمانی نیستیم، به ما آموزش می‌دادند که چه بگوییم. آلمانی‌ها برای این کار وقت صرف می‌کردند و از آموزش زبان خود به دیگران خسته نمی‌شدند.

گذراندن آموزش‌های ناتو

پس از اینکه دوره عمومی آموزش زبان آلمانی مان تمام شد، وارد دانشگاه نظامی آلمان شدیم. مرحله اول آموزش‌ها، نظامی بود و ما باید همچون سرباز صفر دوره‌ها را می‌گذرانیدیم. بر همین اساس حدود سه چهار ماه طبق دستورالعمل‌های ناتو آموزش سخت نظامی دیدیم.

آزمون نهایی نیز اینگونه بود که ما را در بیابانی در بیست سی کیلومتری پادگان رها کردند و گفتند در فلان ساعت خودتان را به پادگان برسانید. در مسیر نیز موانع متعددی ایجاد کردند و چند بار به ما حمله کردند تا دیرتر به مقصد برسیم.

من وقتی به پادگان رسیدم پاهایم به شدت تاول زده بود. روی یک از صندلی‌ها نشستیم و یکی از افسران پادگان آمد و پوتین‌هایم را به سرعت بیرون آورد. از شدت درد، صدایم بلند شد و او دارویی به پاهایم مالید تا خوب شوم. اما وقتی آن داروها را زد، پاهایم سوختند.

آغاز درس‌های دانشگاهی

پس از آن به کلاس‌های درس رفتیم و پشت میز نشستیم. در آنجا هم سختی‌هایی داشتیم. مثلاً ما در حمام‌های خوابگاه آب گرم نداشتیم و باید با آب سرد دوش می‌گرفتیم. آلمان نیز کشور سردی بود. ما در یکی از شهرهای شمالی آلمان بودیم که گاهی دمای هوا تا منفی ۱۰ درجه می‌رسید.

در آنجا هر کدام از غیرآلمانی‌ها با یک آلمانی هم‌اتاق شدند. بنابراین من و همتی از هم جدا شدیم و دیگر هم‌اتاقی نبودیم. البته برای درس خواندن و... به اتفاق همدیگر می‌رفتیم. درس‌ها خیلی سخت بود و ما مدام مشغول درس خواندن بودیم.

غیرآلمانی‌هایی که در آن دانشگاه حضور داشتند، از هوش و استعداد بالایی برخوردار بودند. نفر اول هر دوره نیز همیشه یک خارجی بود. البته بقیه دو سال زودتر از ما به آلمان می‌آمدند و فقط زبان آلمانی می‌آموختند. نخبه هم‌دوره ما یک تایلندی بود که تمام نمراتش A بود.

رانندگی خطرناک

کلاس‌ها و کارگاه‌های ما در دانشکده‌های مختلف که از یکدیگر فاصله داشتند یا در شهرهای دیگر بودند، برگزار می‌شد. من و دیگر دوستان دو سه سال پس از اینکه وارد دانشگاه نظامی آلمان شدیم، گواهینامه رانندگی گرفتیم و خودرو نیز خریدیم. فاصله خوابگاه تا برخی دانشکده‌ها که در شهرهای دیگر بودند را با خودرو طی می‌کردیم.

محمد همتی سر نترسی داشت و از چیزی نمی‌ترسید. یک بار با خودرو راهی شهر دیگری بودیم تا در کارگاه آموزشی شرکت کنیم. من و همتی در یک ماشین بودیم و او راننده بود. آن سه هم‌وطن نیز در ماشین دیگری بودند. جاده باریک بود و ماشین‌های زیادی در حال تردد بودند. محمد همتی گفت من می‌خواهم از این‌ها جلو بزنم. به او گفتم این کار را نکن، خطر دارد. اما او گوش نداد و کار خودش را کرد.

همین که سبقت گرفت، یک کامیون از روبرو آمد، اما او به مسیرش ادامه داد و از بین کامیون و خودروها عبور کرد. من کمربندم را بسته و محکم به صندلی چسبیده بودم. تا از بین خودروها و کامیون بگذریم، نفس در سینه‌ام حبس شد.

چند دقیقه بعد، همتی سر یک پیچ خواست سبقت بگیرد که باز از او خواستم این کار را انجام ندهد، اما او گوش نداد. همین که سبقت گرفت، ماشینی از روبرو آمد. من برای لحظاتی چشم‌هایم را بستم و وقتی باز کردم، دیدم ماشین روی هواست. همتی هم فرمان خودرو را در حالی که می‌لرزید در دست داشت. به یکباره ماشین ایستاد. هر دو متعجب به هم نگاه کردیم.

چند ثانیه بعد سر و صدای مردم را شنیدیم و وقتی به بیرون نگاه کردیم، متوجه شدیم روی گاردریل (حفاظ کنار جاده) هستیم که نیمی از خودرو به سمت دره و نیمی از آن به سمت جاده بود. لحظاتی بعد پلیس و آمبولانس رسیدند و ما را از خودرو پیاده کردند.

کار و زندگی در کشتی بادبانی

بخشی از دوره‌های آموزشی ما در دریا و در یک کشتی بادبانی برگزار می‌شد. هر یک از افراد بر مبنای قد، وزن و میزان شجاعتی که داشتند، موظف به انجام کاری بودند. آن کشتی بادبانی چهار پنج دکل داشت که دکل میانی بسیار بلند بود و کسی می‌توانست بالای آن برود که چابک، شجاع و توانمند باشد. همتی به بالای آن دکل میانی می‌رفت.

یکی از کارهای سختی که باید در کشتی‌های بادبانی انجام می‌دادیم، گره زدن طناب‌های بزرگ و باز کردن آن‌ها بود. هر بار که به



ابتدا قرار بود من و شهید همتی به فرانسه برویم و فرمانده ناوچه‌های شماره ۱۱ و ۱۲ بشویم. اما من به دلیل مشکلاتی که داشتم و وضعیتی که در بندرعباس با آن روبرو بودم، می‌خواستم از نیروی دریایی بیرون بیایم و به نیروگاه در حال ساخت انرژی اتمی در بوشهر بروم. آن نیروگاه را آلمانی‌ها می‌ساختند. اما وقوع انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی موجب شد تا از تصمیم منصرف بشوم و دریایی ارتش بمانم.

انرژی اتمی در بوشهر بروم. آن نیروگاه را آلمانی‌ها می‌ساختند. اما وقوع انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی موجب شد تا از تصمیم منصرف بشوم و تا پایان در نیروی دریایی ارتش بمانم.

بازگشت همتی

وقتی به بوشهر رفتم فرماندهی تعدادی از ناوچه‌های کوچک به من سپرده شد و اصطلاحاً فرمانده ناوگروه شدم. البته بعد از اینکه ۹ فروند از آن ناوچه‌هایی که در فرانسه ساخته شده بود به ایران آمد، من فرمانده یکی از آن‌ها شدم. من فکر نمی‌کردم که فرمانده یکی از ناوچه‌ها بشوم، چرا که باید دوره‌های آموزشی را می‌گذراندم، اما به دلایل خاصی بنده را به عنوان فرمانده یکی از آن ناوچه‌ها معرفی کردند.

همتی و دیگران در فرانسه کار با آن ناوچه‌ها را آموخته بودند، اما من در ایران با آن‌ها آشنا شدم. دقیق به خاطر ندارم که همتی چه زمانی از فرانسه برگشت، اما فکر کنم سال ۵۷ بود و دیرتر از بقیه هم آمد.

پیروزی انقلاب

کارکنان نیروی دریایی چون از شهرها دور بودند و در یک محیط نظامی قرار داشتند، کمتر در جریان حوادث و اتفاقات سیاسی بودند. اگرچه کمابیش از اتفاقات خبر داشتیم، اما نقشی در آن‌ها نداشتیم. ارتباطمان با مردم بسیار کم بود. اما هرچه اعتراضات انقلابی اوج می‌گرفت، ما نیز بیشتر پیگیر اخبار و حوادث می‌شدیم.

انقلاب که پیروز شد خیلی‌ها از نیروی دریایی ارتش رفتند. نامه فرستادند که هرکس می‌خواهد، می‌تواند برود. متأسفانه نگاه مثبتی هم در آن برهه

و به مدت یک سال و نیم از همتی دور بودم. در نهایت در سال ۵۴ به ایران بازگشتم و در بندرعباس دوباره با همتی همراه شدم.

وقتی به ایران آمدم، بر روی یکی از ناوها مشغول به کار شدم. از ۳۶۵ روز سال، ۳۴۰ روز روی دریا بودم. هر وقت به ساحل می‌آمدم، به دیدار همتی می‌رفتم و پس از آن دوباره به دریا برمی‌گشتم. در آن دوره به پاکستان، هندوستان و حتی استرالیا رفتم و دریانوردی‌های زیادی داشتیم.

پس از مدتی هر دو به منطقه دریایی بوشهر منتقل شدیم. در آن زمان بندرعباس و بوشهر خیلی محروم بودند. ما که در آلمان زندگی کرده بودیم، بندرعباس و بوشهر را آخر دنیا می‌دانستیم. در ناوها امکانات رفاهی داشتیم، اما مردم شهر از آب مناسب و برق کافی برخوردار نبودند و برخی در حاشیه کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌خوابیدند.

نیروی دریایی در بندرعباس یک باشگاه ورزشی داشت که فاصله‌اش با اسکله زیاد بود. ما با وانت به آنجا می‌رفتیم و هر بار هم که می‌رفتیم، پشت آن می‌ایستادیم تا باد بخوریم و از شدت گرما بی‌حال نشویم.

اعزام همتی به فرانسه

تجهیزات آن دوره نیروی دریایی ارتش عبارت بود از ۸ فروند ناو دسته دوم و باقی‌مانده از جنگ جهانی دوم که از آمریکا خریداری شده بود و ما به آن‌ها ناوشکن‌های سنگین می‌گفتیم. نیروی دریایی همچنین چند کشتی کوچک برای پشتیبانی از جزایر داشت و از آن‌ها برای انتقال آب شرب، مواد خوراکی، سوخت و... استفاده می‌کرد.

سپس ناوچه‌های جدیدی از فرانسه و انگلیس خریداری شد و برای نخستین بار موشک نیز وارد سیستم دریایی ایران گردید. ناوچه پیکان از جمله ناوچه‌هایی بود که در کشور فرانسه ساخته و به ایران منتقل شد.

پس از اینکه سفارش ساخت ناوچه‌ها به فرانسه داده شد، گروهی از ایران به آن کشور اعزام شدند تا کار با آن ناوچه‌ها و تعمیر و نگهداری آن‌ها را بیاموزند. همتی یکی از آن افرادی بود که به عنوان فرمانده یکی از ناوچه‌ها به فرانسه رفت.

ما در ناو رسته‌های مختلفی همچون برق، مکانیک، الکترونیک، ملوان، توپخانه، سلاح و... داریم که برای هر کدام از رسته‌ها افرادی به فرانسه رفتند تا دوره‌های آموزشی را بگذرانند. فرمانده نیز باید با قابلیت‌ها و توانمندی‌های یک ناوچه به طور کامل آشنا می‌شد.

ابتدا قرار بود من و شهید همتی به فرانسه برویم و فرمانده ناوچه‌های شماره ۱۱ و ۱۲ بشویم. اما من به دلیل مشکلاتی که داشتم و وضعیتی که در بندرعباس با آن روبرو بودم، می‌خواستم از نیروی دریایی بیرون بیایم و به نیروگاه در حال ساخت

کشتی بادیانی می‌رفتیم، پس از پایان دوره دست‌هایمان پینه بسته بود. اما آن فردی که بیش از همه در این زمینه فعالیت داشت و ماهرتر بود، همتی بود.

این دوره‌ها به منظور آشنایی با دریا و فراگیری اصول زندگی جمعی اجرا می‌شد. شرایط زندگی ما در خوابگاه نیز متفاوت با سایر خوابگاه‌های دانشجویی بود. به طور مثال اگر دانشجویی روی تخت می‌خوابیدند، ما در ننو شب را به صبح می‌رساندیم.

آزمون توپخانه‌ای ما بدین گونه بود که یک هواپیما بادکنک بزرگی به پشت خود می‌بست، بر فراز دریا حرکت می‌کرد و ما باید آن را هدف قرار می‌دادیم. آن زمان سیستم هدایت توپخانه‌ای، مکانیکی بود و محاسبات دشواری داشت. من و همتی که همراه با هم بودیم، در شلیک‌ها حداقل خطا را داشتیم.

اوقات فراغت

روزهای تعطیل ما در آلمان شنبه و یکشنبه بود. شنبه‌ها تا ظهر سر کلاس بودیم و تنها یک روز و نیم فرصت تفریح و استراحت داشتیم. بیشتر وقت‌ها قایق بادیانی می‌گرفتیم و به دریا می‌رفتیم و گاهی از آلمان به کشور دیگری سفر می‌کردیم. آن زمان مشکلی برای تردد وجود نداشت. یک روزه سفر خارجه می‌رفتیم و برمی‌گشتیم.

علاوه بر این‌ها در اوقات فراغت ورزش والیبال و دو انجام می‌دادیم. بیشتر وقت‌ها در باشگاه بودیم. در خوابگاه یک باشگاه ورزشی بود که هر وقت درس نداشتیم به آنجا می‌رفتیم و یکی دو ساعت والیبال بازی می‌کردیم و می‌دویدیم. در مسابقات دو تنها یک نفر از ما جلو می‌زد و آن هم یک فرد آفریقایی و از اهالی کشور اتیوپی بود. البته همتی فوتبال هم بازی می‌کرد، اما من علاقه‌ای به آن نداشتیم.

تعطیلات ما بسیار کم بود. اوقات فراغت ما شاید به ده درصد کل مدت زمانی که آنجا بودیم، نمی‌رسید. ما بیشتر درگیر درس و دوره‌های آموزشی بودیم. امکان نداشت کسی نمره خوب در آزمون‌ها کسب کند و آخر هفته‌هایش را به تفریحات و گشت و گذار گذرانده باشد.

آن تفریحاتی که گفتم مربوط به آخر هفته‌هایی بود که درس و امتحان نداشتیم و کارهایمان را انجام داده بودیم. در طول هفته به قدری درگیر بودیم که روزهای شنبه و یکشنبه به حمام رفتن، شستن لباس‌ها و تمیز کردن اتاق می‌پرداختیم. حتی فرصت نمی‌کردیم کتاب غیردرسی بخوانیم.

بازگشت به ایران

من بعد از گذراندن دوره‌های آموزشی برای تحویل گرفتن یک کشتی جنگی به انگلیس اعزام شدم

دریایی عراق بود. انفجار اسکله‌ها توسط ۷ نفر از تکاوران زبده نداجا صورت گرفت و عملیات شهید صفری تکمیل شد. البته این ایده هم مطرح بود که روی اسکله‌های البکر و الامیه مستقر شویم و دیگر اجازه ندهیم عراقی‌ها به آن نزدیک شوند، اما محقق نشد.

ناوچه پیکان پس از کسب آن پیروزی بزرگ، زمانی که در حال بازگشت به سوی ساحل بود، از سوی یکی از ناوچه‌های دشمن غافلگیرانه مورد حمله قرار گرفت. پیکان در آن زمان دیگر سوخت و مهماتی نداشت و به راحتی هدف شلیک گلوله‌های دشمن قرار گرفت و به اعماق دریا رفت.

ما در اسکله منتظر بودیم تا ناوچه پیروز پیکان به ساحل برگردد. مردم شهر هم برای استقبال به منطقه دوم دریایی آمده بودند و جمعیت زیادی در اسکله بودند. همه منتظر بودند که ناگهان خبر رسید ناوچه پیکان هدف قرار گرفته و غرق شده است.

همه دوستش داشتند

شهید همتی حیف بود و اگر شهید نمی‌شد باتوجه به دانش، مهارت و شجاعتی که داشت می‌توانست خدمات بسیاری به نظام جمهوری اسلامی ایران و نیروی دریایی ارتش که یک نیروی راهبردی است، داشته باشد. تجارب او بسیار گران‌بها بود و می‌توانست نظام را از منافع بسیاری بهره‌مند کند.

همتی شاخص بود و همچون او به ندرت پیدا می‌شود. من از ابتدای خدمت تا دوران دفاع مقدس با شهید همتی بودم و هرآنچه گفتم اغراق نبود و براساس واقعیت بود. او همیشه لباس کار به تن داشت و کارکنان دوستش داشتند. همتی هم شجاع بود و هم مهارت داشت.

محمد همتی خصایص و ویژگی‌هایی داشت که همه مجذوبش می‌شدند. لبافی‌نژاد فرمانده دوم آن ناوچه‌ای بود که من فرمانده‌اش بودم. او علاقه شدیدی به همتی داشت و همیشه می‌گفت دوست دارم یکی از افسران ناوچه پیکان باشم. در نهایت نیز در عملیات مروارید به ناوچه پیکان رفت و به شهادت رسید.

متأسفانه در سال‌های پس از شهادت همتی، عده‌ای گفتند که او توده‌ای بود و در حقش ظلم کردند. در صورتی که اصلاً اینگونه نبود. همتی یک مسلمان واقعی و عاشق وطن بود. من از ابتدای جوانی با او بودم و هرگز ندیدم که تمایلات دیگری داشته باشد. اما نیروی دریایی ارتش در سال‌ها و دهه‌های گذشته تلاش کرد تا یاد و نام شهید همتی و حماسه‌هایش به فراموشی سپرده نشود.

عملیات اشکان اجرا شد. هدف از اجرای این عملیات، حمله به اسکله‌های نفتی البکر و الامیه عراق بود. آن‌ها جزیره خارک را می‌زدند، ما هم باید متقابلاً این اسکله‌ها را هدف قرار می‌دادیم. من، شهید همتی و یکی دو ناوچه دیگر عملیات اشکان را اجرا کردیم. شب از بوشهر راه افتادیم و قبل از صبح به اسکله‌ها رسیدیم. عملیات را با حمله توپخانه‌ای آغاز کردیم. ضرباتی به در و پنجره‌های آن اسکله‌ها وارد شد، اما به دلیل اینکه پایه‌های مستحکم و قوی داشتند، آسیب جدی ندیدند. من و یک ناوچه دیگر در خط مقدم بودیم و همتی باید به مقابله با حملات هوایی دشمن می‌پرداخت. لحظاتی پس از حمله ما، هواپیمای میگ عراقی آمد و همتی بی‌درنگ با توپ ضدهوایی به سوی آن شلیک کرد که جنگنده آتش گرفت. میزان آتش آن به قدری بود که من در ناوچه حرارتش را احساس کردم. جنگنده عراقی هم کمی آن طرف‌تر سقوط کرد.

دومین عملیات

عدم موفقیت کامل در عملیات اشکان موجب شد تا عملیات دیگری با عنوان شهید صفری و با بهره‌گیری از تکاوران نیروی دریایی طراحی و اجرا شود. این بار قرار شد، تکاوران روی اسکله‌ها بروند و مواد منفجره جای‌گذاری کنند.

در زمان اجرای عملیات، آن کشتی که می‌بایست مواد منفجره را به اسکله‌ها برساند، با مشکلی مواجه شد و همتی به جای او، این اقدام خطرناک را داوطلبانه و با شجاعت انجام داد. اگر همتی وارد عمل نمی‌شد، همه آن کسانی که در نزدیکی اسکله‌ها بودند به شهادت می‌رسیدند. ناوچه پیکان ضمن اینکه مواد منفجره را به اسکله‌های البکر و الامیه رساند، با دو فروند ناوچه اوزای عراقی درگیر شد که توانست یکی از آن‌ها را به قعر دریا بفرستد و دیگری را هم فراری دهد. بنابراین عامل موفقیت ما در عملیات شهید صفری، اقدام داوطلبانه ناخدا همتی بود. او بعد از مهمات‌گذاری و انفجار، تکاوران را سوار بر ناوچه پیکان کرد و به ساحل بوشهر رساند.

آخرین ماموریت

عامل موفقیت ما در عملیات مروارید نیز شهید همتی و ناوچه پیکان بودند. در آن عملیات ناوچه پیکان حماسه آفرید و به ناوهای عراقی ضربه سنگینی وارد کرد. البته در این عملیات، نیروی هوایی ارتش نیز نقش مهم و اثرگذاری داشت. هدف از اجرای عملیات مروارید ضربه زدن به اسکله‌های البکر و الامیه و انهدام توان نیروی

نسبت به ارتشی‌ها وجود نداشت و ما را شاهنشاهی به حساب می‌آوردند. در حالی که در ارتش، نیروهای مومن و انقلابی بسیاری حضور داشتند. به هر حال این وضعیت تأثیر بدی بر روحیه نیروها گذاشت و بسیاری از ناوها خالی از خدمه شد. در این مدت ضربه سنگینی به نیروی دریایی ارتش وارد آمد. اما من و همتی و بسیاری از افراد دیگر در نیروی دریایی ماندیم و به فعالیت‌هایمان در آن شرایط سخت ادامه دادیم.

ما آن همه سختی متحمل شده بودیم تا در نیروی دریایی بمانیم و از کشورمان دفاع کنیم. اگرچه من قصد داشتم به نیروگاه اتمی بروم، اما نتوانستم با خودم کنار بیایم؛ چرا که برای آموزش من هزینه‌های زیادی شده بود.

خوشبختانه تصمیم ما مبنی بر ماندن نتیجه داد و توانستیم در جنگ تحمیلی از مرزهای آبی کشورمان دفاع کنیم. بدون شک اگر همتی از نیروی دریایی ارتش می‌رفت، حماسه عملیات مروارید رقم نمی‌خورد.

آغاز جنگ

جنگ که شروع شد، همه پای کار آمدند و ناوها عملیاتی شد. وضعیت نیروی دریایی در روز اول مهر ۵۹ با روز ۳۱ شهریور ۵۹ به کلی تفاوت داشت. این اتفاق با دستور رُخ نداد و نیروها با عشق و علاقه آماده رزم شدند. ارتش که تا پیش از آن نظم نداشت، از روز نخست جنگ منظم شد. نیروها با تمام توانشان و نه براساس دستوری که دریافت می‌کردند، بلکه بر مبنای تکلیف و وظیفه به انجام ماموریت پرداختند. آن تغییری که در نیروی دریایی ارتش به وجود آمد، خدایی بود. همه به خودشان آمدند و در خدمت نظام، وطن و انقلاب قرار گرفتند.

آن زمان همتی فرمانده ناوچه پیکان و من فرمانده ناوچه دیگری بودم. با شروع جنگ، دریانوردی‌ها شروع شد و به سمت خور عبدالله رفتیم تا تحرکات عراق را رصد و با آن‌ها مقابله کنیم. هر کدام از ناوچه‌ها به نوبت عملیات گشت و شناسایی را انجام می‌دادند که این کار تا پایان جنگ تحمیلی ادامه داشت. همچنین یکی از کارهای مداوم ما حفاظت از جزیره نفتی خارک بود. یگان هوادریا هم در آن جزیره یک پایگاه داشت.

اگرچه ۲ روز قبل از آغاز جنگ و در پی تحرکات دشمن، گروه رزمی ۴۲۱ در نیروی دریایی ارتش تشکیل شد و تمامی آن ناوهایی که در خرمشهر بودند به بوشهر منتقل گردید، اما ما در هفته نخست جنگ نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. پس از آن اقدام به شناسایی دشمن کردیم.

عملیات اشکان

حدود یک ماه از آغاز جنگ گذشته بود که



روایت ناسروان بازنشسته «یوسف کرم‌پور» از همراهی با شهید همتی در ناوچه پیکان؛

از نخستین روزهای جنگ تا آخرین نبرد

«درآمد»

ناسروان بازنشسته «یوسف کرم‌پور» از جانبازان عملیات مروارید و بازماندگان ناوچه پیکان است. او دوه تحصیلاتش را در کشور فرانسه گذراند و در ناوچه پیکان، ارشد دسته برق و الکترونیک بود. در ادامه روایت همراهی وی با شهید همتی در ناوچه پیکان از نخستین روزهای جنگ تا آخرین نبرد که عملیات مروارید بود را می‌خوانید. روایت زیر برگرفته از گفتگوی ستاد کنگره بزرگداشت سه هزار شهید استان سمنان با کرم‌پور است.

چهارمین فرمانده

«محمد ابراهیم همتی» چهارمین فرمانده ناوچه پیکان بود. او پس از ناخدا ستوده و حدود دو هفته قبل از آنکه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شود، فرمانده آن ناوچه شد. همتی با ستوده دوست بود. هر دو در کشور آلمان تحصیل کرده و از بهترین‌های نیروی دریایی ارتش بودند. من از مدت‌ها پیش همتی را می‌شناختم و ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان بودم. دوستی و رفاقت ما چند روز پس از آنکه

آغاز شد، جان‌ش را بر کف دستش گذاشت و راهی بوشهر شد. او با عشق و علاقه از وطن دفاع کرد و چون اینگونه بود، پرسنل دوستش داشتند و از او تبعیت می‌کردند.

دومین روز جنگ

آن روزی که همتی به عنوان فرمانده ناوچه پیکان معارفه شد، من مرخصی بودم. همراه با همسر و فرزندم در شهر خرم‌آباد بودم که باخبر شدم، جنگ آغاز شده است. با همتی تلفنی صحبت کردم.

همتی فرمانده ناوچه پیکان شد، آغاز گردید و تا آن روزی که ناوچه به اعماق خلیج فارس رفت، ادامه یافت. همتی زمانی که به فرانسه رفت، فرمانده ناوچه «خنجر» بود، او همزمان با پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و آن ناوچه در فرانسه ماند تا اینکه چند سال بعد بنده همراه با جمعی دیگر ناوچه خنجر را با دو ناوچه دیگر به ایران آوردیم. شهید همتی یک انسان میهن‌دوست بود و کشورش را دوست داشت. زمانی که جنگ

صحيح و رفتار متواضعانه نیروهای فنی را همواره در حالت آماده‌باش صد درصدی نگه دارد. پرسنل فنی نقش مهم و بارزی در ناوچه‌ها دارند. کارآیی تمام بخش‌های یک ناوچه مرتبط با عملکرد دستگاه‌های برقی و مکانیکی است و اگر نیروهای فنی به خوبی کارهایشان را انجام ندهند، ناوچه نمی‌تواند مأموریت‌هایش را انجام دهد.

زندگی در پیکان

در دوران رژیم پهلوی دو کشتی بزرگ تفریحی و مسافری با نام‌های «رافائل» خریداری شد که یکی از آن‌ها در بندرعباس و دیگری در بوشهر بود. پس از انقلاب و به خصوص در دوران جنگ تحمیلی آن کشتی به محل اقامت و استراحت فرماندهان و پرسنل تبدیل شد. کشتی رافائل امکانات رفاهی بسیار خوبی همچون اتاق‌های شیک، سالن غذاخوری، باشگاه ورزشی و... همراه با خدمتکار داشت، اما شهید همتی ترجیح می‌داد بیشتر وقت‌ها در ناوچه پیکان بماند و به کارهایش رسیدگی کند.

اولین عملیات دریایی

اولین عملیات ناوچه پیکان در دوران دفاع مقدس، حمله به یک کشتی بود که تسلیحات نظامی و مهمات برای عراق ارسال می‌کرد. ابتدا چند بار به آن کشتی اخطار داده شد، اما به آن اخطارها توجهی نشد و پس از اینکه اخطارها و تهدیدات کارساز نشد، ناوچه پیکان وارد عمل شد و به تعقیب آن کشتی پرداخت. کشتی اما به مسیرش ادامه داد و متوقف نشد. در نتیجه

همتی زمانی که فرمانده ناوچه پیکان شد، درجه‌اش «ناوسروان» بود، اما او در جاتش را روی شانه‌هایش نمی‌زد و همیشه با لباس کار آبی یا سفید در ناوچه می‌گشت. همتی دوست نداشت اختلافی بین خودش و پرسنل به وجود آید و با این کار می‌خواست رابطه‌ای صمیمانه و دوستانه با پرسنل برقرار کند؛

درجه‌اش را نمی‌زد

همتی زمانی که فرمانده ناوچه پیکان شد، درجه‌اش «ناوسروان» بود، اما او در جاتش را روی شانه‌هایش نمی‌زد و همیشه با لباس کار آبی یا سفید در ناوچه می‌گشت. همتی دوست نداشت اختلافی بین خودش و پرسنل به وجود آید و با این کار می‌خواست رابطه‌ای صمیمانه و دوستانه با پرسنل برقرار کند؛ این رفتار او برای ما بسیار خوشحال‌کننده بود.

همتی را فرمانده صدا نمی‌زدیم و به او «رئیس» می‌گفتم. این عنوان برای ما و خودش دل‌نشین‌تر بود. پرسنل با او خیلی راحت بودند و اگر کسی مشکلی برایش پیش می‌آمد، حتی اگر آن مشکل خانوادگی هم بود، به راحتی با او در میان می‌گذاشتند. البته مشکلات کاری طبق وظایف تعریف‌شده توسط فرمانده دوم ناوچه پیگیری می‌شد. شهید همتی توجه بسیاری نیز به پرسنل فنی داشت و تلاش می‌کرد با مدیریت

او از من خواست تا به سرعت خودم را به بوشهر برسانم. همسر و فرزندم را در خرم آباد تنها گذاشتم و با ماشین شخصی‌ام راهی خوزستان و سپس بوشهر شدم. جاده‌ها شلوغ بود و همه از خوزستان جنگ‌زده به سوی شهرهای مرکزی کشور می‌رفتند، اما من با سرعت به سوی مناطق عملیاتی می‌راندم.

یک روز پس از آغاز جنگ و در روز یکم مهر ۱۳۵۹ به بوشهر رسیدم. مستقیم به پایگاه نیروی دریایی و ناوچه پیکان رفتم. همتی وقتی من را دید، خیلی خوشحال شد و به من خوش‌آمد گفت. خودش هم به تازگی آمده بود. او تهران بود تا اسباب و وسایلش را جمع کند و به بوشهر بیاورد که با آغاز جنگ بلافاصله به بوشهر آمد.

در دومین روز جنگ، هواپیماهای عراقی شهر خرم‌آباد را بمباران کردند. نگران همسر و فرزندم بودم. از همتی خواستم تا به من مرخصی بدهد، به سراغ خانواده‌ام بروم و آن‌ها را به جای امنی برسانم. ضمن اینکه از وضعیت آن‌ها هم اطلاعی نداشتم و نمی‌دانستم که زنده‌اند یا شهید شده‌اند. دل‌نگران بودم. اما او اجازه نداد و گفت: اکنون وضعیت جنگی است و نمی‌توانم مرخصی بدهم.

از او خواستم حداقل اجازه دهد به شهر بروم، با خرم آباد تماس بگیرم و از وضعیت خانواده‌ام مطلع شوم. هوا تاریک شده بود و به دلیل حملات هوایی، چراغ‌های شهر بوشهر خاموش بود. ماشین‌ها هم اجازه نداشتند چراغ‌هایشان را روشن کنند. همتی گفت: با چراغ روشن که نمی‌توانی بروی، اگر با چراغ خاموش هم بروی ممکن است، اتفاقی برای تو رخ بدهد.

همتی از من خواست تا به شهر نروم، همان‌جا بمانم و از مرکز مخابرات پایگاه با خرم آباد تماس بگیرم. همراه با یکدیگر به مرکز مخابرات پایگاه دریایی رفتیم. آنجا خیلی شلوغ بود. سربازها جمع شده بودند. مردم اطراف هم به آنجا آمده بودند تا با خانواده‌هایشان در شهرهای دیگر تماس بگیرند.

از همتی خیلی ناراحت شدم و به او گفتم: ای کاش اجازه می‌دادی به شهر بروم و از آنجا با خانواده‌ام تماس بگیرم. اما او گفت: کمی صبر کن تا نوبت‌مان شود و بعد تماس بگیر. بالاخره نوبت من شد. با خانواده‌ام تماس گرفتم و خوشبختانه همسر و فرزندم در صحت و سلامتی بودند.

▼ بوشهر - سال ۱۳۵۹ شمسی - جنگ ایران و عراق - بازمانده از ناوچه موشک انداز همیشه جاوید پیکان یوسف کرم پور



ناخدا همتی پاشنه آن کشتی را هدف قرار داد تا با از کار افتادن موتورخانه حرکت کشتی متوقف شود، اما پرسنل آسیبی نبینند.

لبخند در اوج سختی‌ها

شهید همتی انسان خونسردی بود و من ندیدم که او در سخت‌ترین شرایط نیز پرخاشگری کند و با عصبانیت با دیگران سخن بگوید. در یکی از شب‌ها و در آستانه یکی از عملیات‌ها به پایگاه برگشتیم. من از همتی خواستم تا اجازه دهد به خانه بروم، استراحتی کنم، لباس‌هایم را بشویم و صبح فردا به ناوچه برگردم. ایشان ابتدا مخالف بود، اما سپس موافقت کرد و به خانه رفتم. صبح که به پایگاه برگشتم، دیدم همتی کنار ناوچه ایستاده و لبخند می‌زند. به او سلام کردم و او پس از اینکه جواب سلامم را داد، گفت: «دیشب نبود و گرفتار شدیم. یکی از ژنراتورها مشکل پیدا کرد و برق قطع شد. نیروهای کارخانجات آمدند و بررسی کردند. گفتند: باید ناوچه ۷۲ ساعت بماند تا ژنراتورها را تعمیر کنیم. چون عملیات نزدیک است، باید هرچه سریعتر ژنراتورها را تعمیر کنیم و به دریا برویم.»

من ژنراتور را که در مکان نامناسبی قرار داشت، بررسی کردم. برای تعمیر نیاز به قطعه‌ای داشتیم که افسر مکانیک باید از کارخانجات می‌گرفت، اما شهید همتی خودش این کار را انجام داد. تعمیر ژنراتور از صبح تا غروب به طول انجامید و وقتی شهید همتی مطمئن شد که ناوچه در حالت صد درصد آمادگی قرار دارد و پرسنل در امنیت هستند، عازم ماموریت شدیم.

داوطلب در انجام کارهای سخت

هر ناو پس از مدتی باید به حوضچه خشک برود تا وضعیت سیستم رانش و شفت‌های آن بررسی شود. اما در هیاهوی جنگ فرصت انجام چنین کاری نبود و حتی فرصت نبود غواصی از کارخانجات بیاید و آن‌ها را بررسی کند.

یک بار پس از انجام ماموریتی نگران بودیم که آیا برای شفت‌ها مشکلی پیش آمده است یا خیر. شهید همتی لباس‌هایش را بیرون آورد، عینک غواصی بر چشم زد و بدون اکسیژن به داخل آب و زیر ناوچه رفت تا وضعیت شفت‌ها را بررسی کند. او چند باری به سطح آب آمد، نفس گرفت و دوباره به زیر ناوچه رفت تا اینکه بالاخره مطمئن شد، مشکلی برای سیستم و شفت‌ها به وجود نیامده است.

شهید همتی ورزشکار بود. هر روز ورزش

می‌کرد، به ما نیز توصیه می‌کرد ورزش کنیم. او شناگر ماهری بود و پیش از آغاز جنگ همراه با ناصر سرنوشت به اجرای تمرین شنا و غواصی می‌پرداخت. سرنوشت در غواصی مهارت بسیاری داشت و در این رابطه نیز عهده‌دار مسئولیتی در نیروی دریایی ارتش بود.

آخرین نبرد

پیش از آنکه عملیاتی آغاز شود و عازم ماموریتی شویم، ناسروان همتی پرسنل را مطلع، توجیه و آماده می‌کرد. او می‌گفت: «ممکن است در این عملیات همه شهید شویم و یک نفر هم سالم برنگردد. هرکس مشکلی دارد و نمی‌تواند با ما باشد، می‌تواند برود.» او این صحبت‌ها را پیش از آغاز عملیات مروارید در نخستین روزهای آذر ۱۳۵۹ هم بیان کرد، اما هیچ‌کدام از پرسنل انصراف ندادند و در کنار او ماندند.

عملیات به خوبی انجام شد و ما می‌خواستیم به بوشهر بازگردیم که یک ناوچه عراقی از راه رسید و چهار موشک به سوی ما شلیک کرد. شهید همتی با مانوری که انجام داد، دو تا از موشک‌ها را منحرف کرد. او سکان فرماندهی را به سمت چپ قرار داد تا کف زیادی پشت ناوچه ایجاد تا موشک اول منحرف شود. موشک به آب افتاد و در آنجا منفجر شد که ترکش آن موشک به یکی از پرسنل برخورد کرد. شهید همتی از او خواست تا درخواست بالگرد دهد و به عقب ببردش، اما او موافقت نکرد و گفت در کنار شما می‌مانم.

همتی پس از شلیک موشک اول، ناوچه را به یکی از سکوها نفتی نزدیک کرد تا در صورت شلیک موشکی دیگر، ناوچه در امان باشد. موشک دوم از سوی ناوچه عراقی شلیک شد، اما منحرف گردید، به ناوچه اصابت نکرد و به پایه‌های سکوی نفتی برخورد. پس از شلیک دو موشک، کنار یکی از سکوها پناه گرفتیم. چند ساعتی مانده بودیم که به ما اطلاع دادند وضعیت مناسب است و به سوی بندر بوشهر حرکت کنید. چند متری از سکو جدا شده بودیم که آن ناوچه عراقی دوباره به سراغ ما آمد. او در آن سوی سکو پنهان شده بود.

من به موتورخانه رفتم تا وضعیت ژنراتورها را بررسی کنم. در همین حین ناوچه عراقی سومین موشک را به سوی ما شلیک کرد و این بار توانست ما را هدف قرار دهد. ناوچه متوقف شد، موتورخانه‌اش آتش گرفت و من به سرعت بالا آمدم. به سوی ناخدا همتی

که از پُل فرماندهی پایین آمده بود، دویدم. ترکش کوچکی به بالای چشم راستش اصابت کرده بود و خون می‌آمد. او وضعیت و موقعیت‌مان را به اتاق جنگ در بوشهر اطلاع داد و از من خواست تا کاری کنم ژنراتورها از کار نیافتند، اما به او گفتم که موتورخانه آتش گرفته، برق قطع شده، شفت‌ها از کار افتاده و سرعت صفر شده است.

قایق نجات

ترکش‌های گداخته‌ای به سر و بدنم اصابت کرد و بر اثر شدت موج انفجار به داخل دریا افتادم. به زیر آب رفتم و به زحمت توانستم خودم را به سطح دریا برسانم. وقتی بالا آمدم، یک لحظه احساس کردم ناوچه روی سر من است. اما وقتی دستم را روی سرم کشیدم، دیدم تمام دستم خونی است. با همان وضعیت، خودم را به ناوچه که در حال غرق شدن بود، رساندم. در پاشنه ناوچه قایق نجاتی از جنس فایبرگلاس بود. قایق را باز کردم و به روی آب انداختم. خودم نیز به درون آن پردم. تعدادی از پرسنل هم که مانند من به داخل آب افتاده بودند، خودشان را به قایق رساندند و سوار بر آن شدند.

چند دقیقه‌ای در آن قایق بودیم که ناوچه عراقی نزدیک شد تا ما را به اسارت بگیرد، اما جنگنده نیروی هوایی از راه رسید و ما را از خطر اسارت نجات داد.

▼ ناسروان یوسف کرم‌پور در کنار امیر حبیب‌الله سیاری فرمانده وقت نیروی دریایی ارتش





خاطرات ناسروان بازنشسته «مجتبی مسیح»؛

نجات بخش عملیات شهید صفری بود

«درآمد»

ناسروان بازنشسته «مجتبی مسیح» ۶۸ ساله، متولد شهرستان خوانسار و از جانبازان و بازماندگان ناوچه «پیکان» است. او پرسنل رادار آن ناوچه بود که از روز نخست جنگ تحمیلی در کنار شهید همتی در مأموریت‌ها و عملیات‌ها حضور داشت. مسیح می‌گوید: «به دلیل عملکرد خوبی که در مأموریت‌ها و عملیات‌ها داشتم، ناخدا همتی به من ۶ ماه مرخصی داد و از فرماندهی درخواست ارتقای درجه کرد، اما در عملیات مروارید او رفت و من هم مجروح شدم.» خاطرات زیر برگرفته از گفتگوی ستاد کنگره بزرگداشت سه هزار شهید استان سمنان با ناسروان مسیح است.

همکاری صمیمانه

اولین بار در فرانسه با شهید همتی آشنا شدم. هر دو برای گذراندن دوره‌های آموزشی به آن کشور اعزام شدیم. البته من زودتر رفتم و او چند ماه بعد آمد. در فرانسه ارتباط نزدیک و صمیمانه‌ای با شهید همتی نداشتم، چراکه کلاس‌های آموزشی‌مان متفاوت بود.

پس از انقلاب که او فرمانده من در ناوچه پیکان شد، ارتباط‌مان نزدیک و دوستانه شد. شهید همتی در فرانسه فرمانده ناوچه «تبریز» بود، اما وقتی انقلاب شد آن ناوچه را به ایران ندادند. همتی هم به ناچار به ایران بازگشت و مدتی بعد

فرمانده ناوچه پیکان شد.

او در آن روزی که به عنوان فرمانده ناوچه پیکان معرفی شد، همه پرسنل را روی عرشه ناوچه جمع کرد و ضمن معرفی خودش گفت: «دوست دارم همکاری صمیمانه‌ای با یکدیگر داشته باشیم.»

دفترداری ناوچه پیکان

حدود ۱۰ روز از فرماندهی‌اش می‌گذشت که من را صدا زد و گفت: «مسئولیت دفتر ناوچه را برعهده می‌گیری؟» گفتم: «من کاربر رادار هستم و یک مسئولیت دارم، اما اگر شما امر بفرمایید، این مسئولیت را هم برعهده می‌گیرم.» در نهایت بنده را به

عنوان دفتردار ناوچه معرفی کرد. قبول این مسئولیت موجب شد تا ارتباط من با وی نزدیک‌تر شود.

آمادگی پرسنل و خستگی‌ناپذیری

شهید همتی ارتباط بسیار خوبی با پرسنل داشت و در انجام کارها نظرات آن‌ها را جویا می‌شد، در حالی که می‌توانست مشورت نکند و به تنهایی تصمیم بگیرد و فرمان دهد. او تلاش می‌کرد با پرسنل رفیق باشد و چون اینگونه بود، کارکنان دوستش داشتند و حتی حاضر بودند جانشان را فدا کنند. ناخدا همتی برای کارکنان ناوچه پیکان مانند یک پدر مهربان بود.

یک بار در حال بازگشت به بندر بوشهر بودیم که دریا را مه گرفته بود. علی‌رغم اینکه خیلی تلاش کردیم تا خودمان را به اسکله برسانیم، اما به گل نشستیم و فیلترهای موتور آسیب دید. پس از اینکه مه رفت و از گل درآمدیم و به اسکله رفتیم، فیلترها را بیرون آوردیم و مشغول پاکسازی شدیم.

این کار حدود چند ساعت طول کشید و همه بچه‌ها در بخش‌های مختلف درگیر بودند. پاکسازی که تمام شد، پرسنل به ناخدا همتی گفتند: «به ماموریت برویم؟» او گفت: «خسته نیستید؟» گفتند: «خیر». رفاقت و صمیمیت شهید همتی موجب شده بود که پرسنل داوطلب حضور در ماموریت‌ها باشند و از انجام کارها خسته نشوند.

شجاعت شهید همتی

شهید همتی شجاع بود و با کلام و رفتارش دیگران را هم شجاع می‌کرد. در جریان یکی از عملیات‌ها آماده نبرد با ناوچه‌های اوزای عراقی بودیم. حفیظی فرمانده دوم ناوچه به ناخدا همتی گفت: «اگر یکی از این ناوچه‌ها را با موشک هدف قرار دهیم، تمام ناوچه‌های عراقی منطقه را ترک خواهند کرد و به ساحل خودشان برمی‌گردند.» همتی گفت: «حیف است یک موشک برای ناوچه‌های عراقی هدر بدهیم. یک توپ به یکی از آن‌ها می‌زنیم تا از رده عملیاتی خارج شود. سپس مسیح را فرمانده آن می‌کنیم تا پشت سر ما به بوشهر بیاید.»

ابتکار عمل ناخدا همتی

یکی از دلایل موفقیت ناوچه پیکان در اجرای ماموریت‌ها و عملیات‌ها، تاکتیکی بود که شهید همتی به کار می‌گرفت. او علاوه بر اینکه شجاع بود، در انجام عملیات‌ها ابتکار عمل نیز داشت. همتی به ما دستور می‌داد تا رادارها و دستگاه‌ها را خاموش کنیم و در این وضعیت به ناوچه‌های دشمن نزدیک شویم. در نتیجه دشمن با تاخیر متوجه حضور ما می‌شد و تا او به خودش بیاید و با ما مقابله کند، ما او را هدف قرار داده بودیم.

مقابله با ارسال سلاح و حمله به خارگ

یکی از ماموریت‌های ناوچه پیکان تعقیب یک کشتی تجاری بود که برای عراق مهمات و سلاح ارسال می‌کرد. آن ناوچه وارد منطقه «چکمه» که تحت تسلط ایران بود، شد تا از آنجا به «خور عبدالله» برود. ایران به عراق و دنیا اعلام کرده بود که منطقه چکمه منطقه ممنوعه است و هر کشتی که بخواهد وارد آن شود، باید اجازه بگیرد. چند بار و با روش‌های مختلف به آن کشتی

تجاری هشدار داده شد، اما توجه‌ای نکرد و به مسیر خود ادامه داد. وقتی هشدارها کارساز نشد، شهید همتی دستور داد آن کشتی را با موشک هدف قرار بدهیم که آن را زدیم و از حرکت ایستاد. پس از حمله به آن کشتی، شهید همتی گفت: «قطعاً عراقی‌ها برای تلافی به جزیره خارک حمله خواهند کرد.» برای دفاع از پایانه نفتی ایران به سوی آن جزیره رفتیم. پیش‌بینی‌اش درست بود و چند دقیقه بعد، چند هواپیمای جنگی عراق حمله کردند که توانستیم با گلوله‌های توپ یکی دو تا از هواپیماها را هدف قرار دهیم و حمله‌شان را دفع کنیم.

مشارکت داوطلبانه در عملیات شهید صفری

در عملیات شهید صفری، تکاوران نیروی دریایی ارتش یکی دو روز زودتر به اسکله‌های البکر و الامیه رفتند. آن‌ها مدافعان عراقی سکوها را مورد حمله قرار دادند، برخی از آن‌ها را کشتند و برخی را هم مجروح و اسیر کردند. البته تعدادی از آن‌ها با قایق‌هایشان به خور عبدالله رفتند.

در ادامه عملیات قرار بود یکی کشتی ایرانی، مواد منفجره برای تکاوران ارسال کند تا آن‌ها سکوها را مهمات‌گذاری و سپس منفجر و منهدم کنند، اما آن کشتی به دلایلی نتوانست ماموریتش را انجام دهد.

شهید همتی پرسنل را فراخواند و گفت: «آیا موافق هستید خودمان مواد منفجره و سوخت به اسکله‌ها برسانیم؟» کار خطرناکی بود، چرا که اگر یک گلوله کوچک به ناوچه برخورد می‌کرد، در آتش می‌سوختیم و غرق می‌شدیم. اما شهید همتی و پرسنل با شجاعت پذیرفتند که این ماموریت را انجام بدهیم.

به سوی اسکله‌ها رفتیم. مشغول تخلیه مواد منفجره و سوخت بودیم که در رادار دیدم، دو ناوچه عراقی از خور عبدالله بیرون آمده و در حال حرکت به سوی ما هستند. شهید همتی را مطلع کردم. او دستور داد به سرعت موشکی به سوی آن‌ها شلیک شود. موشک شلیک شد و دو ناوچه عراقی به ساحل خودشان برگشتند.

اگر آن‌ها به ما نزدیک می‌شدند و توپ یا تیری به سوی ما شلیک می‌کردند، پیکان منهدم می‌شد. پس از اینکه مواد منفجره و سوخت را تخلیه کردیم، به ساحل خودی برگشتیم و با انجام عملیات سوخت‌گیری دوباره عازم دریا شدیم.

نجات معجزه‌آسای چهار لنج

چند روزی پیش از آنکه عملیات مروارید آغاز شود، در منطقه چکمه، مشغول گشت‌زنی بودیم. همان‌طور که گفتم آن منطقه جنگی بود و کشتی‌های غیرجنگی حق تردد نداشتند و اگر یک کشتی تجاری و... هم می‌خواست عبور کند، باید اطلاع می‌داد.

من پشت رادار بودم که چهار هدف دیدم. مختصات اهداف را که روی نقشه پیاده کردم، دیدم آن‌ها در حال حرکت به سوی ما هستند. ناخدا همتی را صدا زدم. اهداف را روی رادار دید و گفت: «ناوچه‌های عراقی در حال حرکت به سوی ما هستند، تا ما را به اسارت بگیرند.» دستور داد توپ‌ها آماده شوند تا از خودمان دفاع کنیم. اهداف که در بُرد توپ‌ها قرار گرفتند، دستور شلیک داده شد، اما هرچه شاسی فشار داده شد، توپ‌ها عمل نکرد.

مانده بودیم چه کنیم. اهداف نیز در حال نزدیک شدن به ما بودند که به یکباره دیده‌بان فریاد زد: «این‌ها لنج هستند.» به روی عرشه رفتیم و دیدیم چهار لنج در نزدیکی ما هستند. به کنار آن‌ها رفتیم. راه را گم کرده و در دریا سرگردان شده بودند. آن لنج‌های ایرانی را به ساحل بوشهر راهنمایی کردیم. خودمان هم به منطقه دریایی بوشهر رفتیم.

به آنجا که رسیدیم ناخدا همتی دستور داد وضعیت توپ‌ها بررسی شود. شاسی یکی از توپ‌ها فشار داده و گلوله‌ای شلیک شد. شاسی توپ دیگر هم فشار داده و گلوله‌ای شلیک شد.

موشک را با توپ زدیم

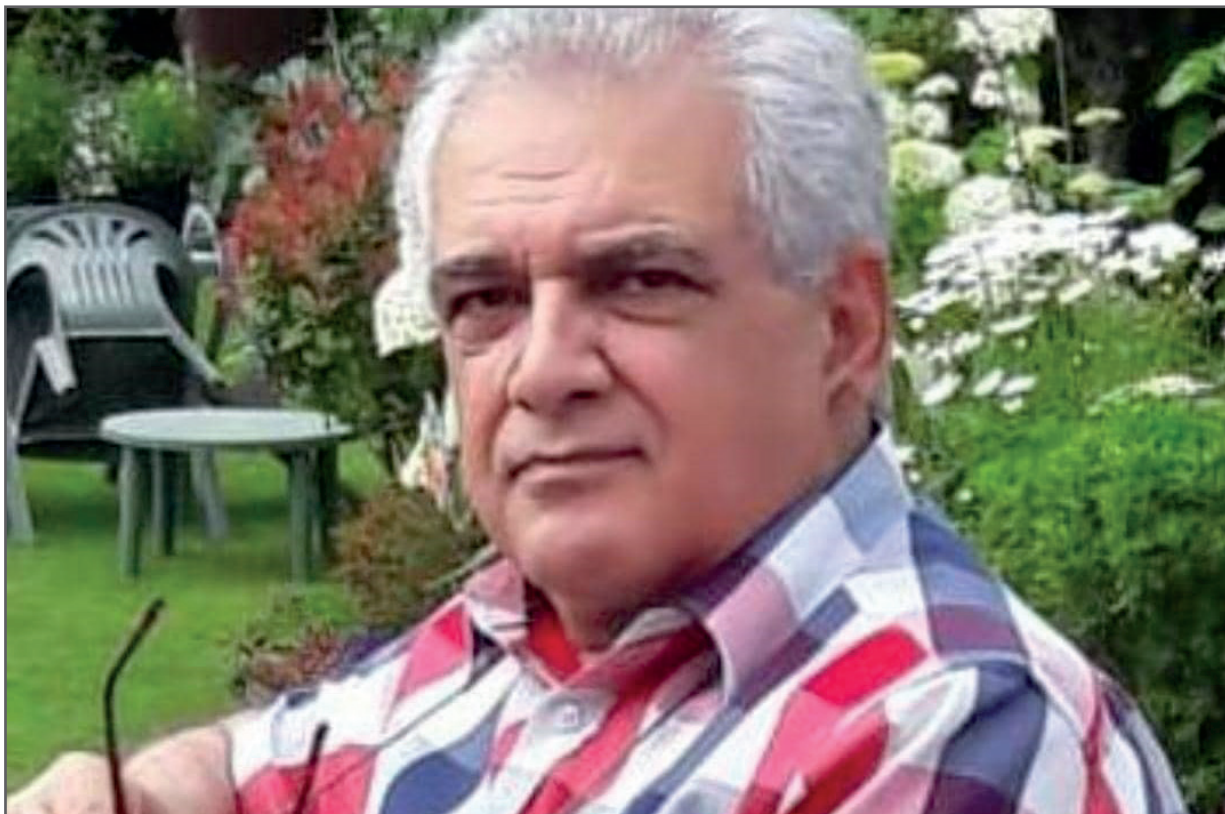
سپیده‌دم یکی از روزهای عملیات مروارید، در دستگاه دیدم که یک نور بسیار قوی به سمت ما می‌آید. منوچهر مردانی را صدا زدم و گفتم: «منوچهر موشک داره میاد.» او سریع توپی به سوی آن نور پرتاب کرد و موشک در هوا منفجر شد.

همتی به اتفاق ما آمد. هر دوی ما را در بغل گرفت و بوسید و گفت: «شما شاهکار کردید که یک موشک را با توپ زدید. این کار را هر کسی نمی‌تواند انجام دهد و شما به خوبی آن را انجام دادید.»

آخرین دیدار

عملیات مروارید به خوبی انجام شد و در حال بازگشت به بوشهر بودیم. همتی مرا صدا زد. یک نفر جای خودم پشت رادار نشاندم و به پل فرماندهی رفتم. همتی دستی به روی شانه‌ام زد و گفت: «عملیات با موفقیت انجام شد و در این مدت تو و همکاران، حسابی خسته شدید. به شما خداقوت می‌گویم و تشکر می‌کنم.»

در همین حین که مشغول گفتگو بودیم، یکی فریاد زد: «موشک!» اولین موشک به ناوچه اصابت کرد. چند ثانیه بعد دومین موشک نیز به بدنه اصابت کرد که من فقط به یاد دارم چشم‌هایم از حدقه بیرون زد و از گوش‌های همتی خون آمد. موشک سوم که به ناوچه اصابت کرد، دیگر من از هوش رفتم و وقتی چشم‌هایم را باز کردم، خودم را در آب دیدم و ناوچه نیز در حال غرق شدن بود.



ناخدا دوم بازنشسته «کارن اولادی» در گفت‌و شنود با شاهد یاران:

شجاعتش زبانزد بود

درآمد

ناخدا دوم بازنشسته «کارن اولادی» از دوستان و هم‌زمان امیر شهید همتی است. او تحصیلاتش را در رشته‌های مهندسی و فرماندهی در کشور آمریکا گذراند و پس از بازگشت به ایران بر روی ناوشکن «بیر» به عنوان افسر توپخانه مشغول به خدمت شد و سه بار با آن ناوشکن به جنگ ظفار در کشور عمان رفت. او پس از آن همراه با شهید همتی به فرانسه رفت تا نحوه کار با ناوچه‌های موشک‌انداز سفارش داده شده را بیاموزند و آن‌ها را به ایران بیاورند. اولادی فرمانده دوم ناوچه پنجم که «شمشیر» نام داشت، شد و هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی با آن ناوچه از فرانسه به ایران آمد. در ادامه گفت‌و شنود «شاهد یاران» با وی را که آخرین مسئولیتش فرماندهی ناوتیپ هفتم نیروی دریایی ارتش بود، می‌خوانید.

تحمیلی به اتاق جنگ نداجا (نیروی رزمی ۴۲۱) رفتم و در آنجا خدمت کردم.

چگونه با شهید همتی آشنا شدید؟

سال ۱۳۵۴ که از آمریکا برگشتم، در منطقه دریایی بندرعباس با محمدابراهیم همتی آشنا شدم، اما این آشنایی دورادور بود و ارتباط نزدیکی با یکدیگر نداشتیم. رفاقت و آشنایی نزدیک ما در ماموریت به فرانسه شکل گرفت. البته من چند ماه

اسفند ۱۳۵۷ هواپیمایش در نزدیکی کاشان سقوط کرد و به شهادت رسید. به سرعت خودم را به تهران رساندم و ناوچه‌ها نیز به بوشهر رفتند. پس از برگزاری مراسم چهلمین روز شهادت برادرم به بوشهر بازگشتم و چون فرمانده ناوچه شمشیر به تهران منتقل شده بود، من فرمانده آن ناوچه شدم. حدود یک سال و نیم فرمانده ناوچه شمشیر بودم و سپس افسر عملیات ناوتیپ هفتم نیروی دریایی ارتش شدم و هم‌زمان با آغاز جنگ

شما چه زمانی همراه با ناوچه شمشیر به ایران بازگشتید؟

ما هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی از فرانسه حرکت کردیم، اما به دلیل مشکلاتی که به وجود آمد و اینکه با تاخیر از کانال سوئز در مصر عبور کردیم، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷ به بندرعباس رسیدیم. وقتی به ایران رسیدم، باخبر شدم که برادرم کیوان اولادی به شهادت رسیده است. او خلبان جنگنده اف-۴ بود که در روز پانزدهم

زودتر عازم آنجا شدم و ابتدا به کشورهای هلند، سوئد و ایتالیا رفتم تا دوره‌های هدایت آتش و کار با توپ‌های ۴۰ و ۷۶ میلی‌متری را بگذرانم. سپس به بندر شربورگ در شمال فرانسه که صنعت کشتی‌سازی در آنجا رونق داشت، رفتم.

سه چهار ماه از حضورم در آن بندر می‌گذشت که محمدابراهیم همتی همراه با پرسنل ناوچه‌های ۱۰ (خنجر)، ۱۱ (نیزه) و ۱۲ (تبرزین) به فرانسه آمد. همتی در ابتدا فرمانده ناوچه شماره ۱۲ بود و پس از بازگشت به ایران فرمانده ناوچه شماره ۷ (پیکان) شد. کارخانه سازنده به هر یک از پرسنل، یک واحد آپارتمان در بندر شربورگ داد. آقای همتی متاهل بود و همراه با همسرش به فرانسه آمد. در آن سال من با محمد همتی همسایه شدم. در نتیجه ارتباطات‌مان بسیار نزدیک شد و بعد که من ازدواج کردم و همسرم نیز به فرانسه آمد، رفت و آمد خانوادگی هم داشتیم. او همراه با همسرش چهار سال در فرانسه زندگی کرد. البته من و همسرم در ماه‌های پایانی مأموریت برای آزمایش و به آب اندازی ناوچه‌های ساخته شده به جنوب فرانسه رفتیم.

همزمان با اینکه شما در فرانسه حضور داشتید، امام خمینی (ره) نیز به آن کشور آمدند و حدود ۴ ماه در شهر نوفل‌لوشاتو اقامت یافتند. آیا شما و شهید همتی در جریان تحولات انقلاب اسلامی بودید؟
ماه‌های پایانی حضور ما در فرانسه، مصادف با حضور امام خمینی (ره) در آن کشور شد. ما تحولات انقلاب را از شبکه‌های رادیویی به خصوص رادیو بی‌بی‌سی پیگیری می‌کردیم. اخبار انقلاب برای ما مهم بود. البته چون نظامی بودیم، اجازه ورود به مسائل سیاسی نداشتیم، اما پیگیر اتفاقات بودیم.

من اردیبهشت ۱۳۵۷ و در خلال مأموریتی که به فرانسه و کشورهای اروپایی داشتم، به ایران بازگشتم و ازدواج کردم. در آن زمان انقلاب شدت نگرفته بود، اما پیگیر اتفاقات و تحولات بودم. با کشتار مردم توسط رژیم پهلوی در روز ۱۷ شهریور، روند تحولات سرعت بیشتری گرفت و در نهایت انقلاب اسلامی در روز ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی رسید که من آن زمان همراه با ناوچه‌ها از فرانسه حرکت کرده و نزدیک ایتالیا بودم.

باتوجه به اینکه شما با شهید همتی رفت و آمد خانوادگی داشتید، مهمترین ویژگی‌های شخصیتی ایشان چه بود؟

محمدابراهیم همتی که ما او را «محمد همتی» صدا می‌زدیم و کمتر کسی می‌دانست که اسمش محمدابراهیم است، انسانی وارسته، محترم، مهربان و دوست‌داشتنی بود. رفتار بسیار خوبی با همکاران داشت و من در مدت آشنایی با او ندیدم با کسی درگیری پیدا کند و با پرسنل زیردستش پرخاشگری کند.

یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته شهید همتی، جسور بودن وی بود. در دهانه رود اروند یک چراغ دریایی (بویه) بود که ناوچه‌ها به دلیل حملات هوایی جنگنده‌های عراقی به آن نزدیک نمی‌شدند. یک شب ما افسران دور هم جمع بودیم که محمدابراهیم همتی گفت من امروز با ناوچه پیکان به نزدیکی آن چراغ دریایی رفتم. دوستان باور نکردند. محمدابراهیم آن شب لیخندی زد و چیزی نگفت. چند شب بعد که دوباره دور هم جمع بودیم، محمدابراهیم با کیسه‌ای در دست آمد. کیسه را که باز کرد، دیدیم سربهایی شکل بالای چراغ دریایی است. همه از اقدام او متعجب شدیم. همین شجاعتش موجب شده بود تا بیش از دیگران برای انجام مأموریت‌های مختلف داوطلب باشد. بنابر آمار رسمی، تعداد عزیمت به دریای ناوچه پیکان در سه ماه نخست جنگ بیش از ناوچه‌های دیگر بود. ناوچه‌ها هر چند روز یک بار نیازمند قطعات جدید بودند، محمدابراهیم مدام با ما مجادله می‌کرد تا به او قطعات جدید بدهیم و سریعتر به دریا برود.

او همچنین ورزشکار بود و از هر فرصتی برای انجام ورزش استفاده می‌کرد. بندر شربورگ در شمال فرانسه بود و در تایلستان نیز به سختی می‌توانستیم در آب دریا شنا کنیم، اما محمدابراهیم هر فرصتی می‌یافت، لباس غواصی می‌پوشید و ساعت‌ها در آب دریا شنا می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت به ایران چه ارتباطاتی با یکدیگر داشتید؟

من و شهید همتی پس از اینکه به ایران بازگشتیم در منطقه دریایی بوشهر مشغول به خدمت شدیم. او تا مدت‌ها در بوشهر فاقد منزل مسکونی بود، تا اینکه بالاخره یکی از منازل سازمانی خالی شد و او همراه با همسرش به آن خانه رفت.

جنگ که شروع شد من ابتدا افسر عملیات ناوتیپ نیروی دریایی ارتش بودم و سپس به ستاد نیروی رزمی ۴۲۱ رفتم. محمدابراهیم همتی نیز از ابتدای جنگ تا زمان شهادتش

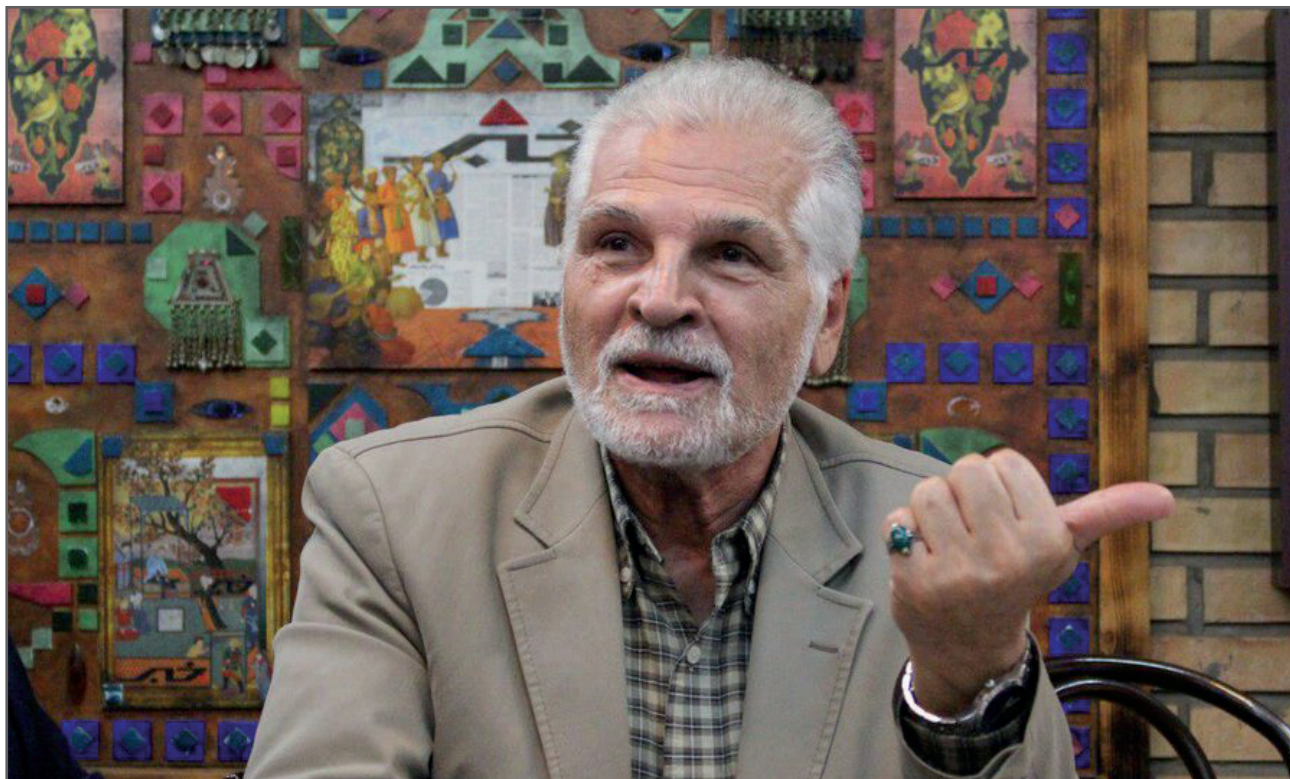
فرمانده ناوچه پیکان بود. در این دوره ارتباطاتی با یکدیگر داشتیم.

نقش شهید همتی و ناوچه پیکان در عملیات مروارید چه بود؟

ابتدا قرار بود ناوچه دیگری عازم آن عملیات شود، اما به ما اطلاع دادند که آن ناوچه دچار نقص فنی شده و باید ناوچه دیگری جایگزین شود. محمدابراهیم همتی به سرعت اعلام آمادگی کرد و گفت من حاضریم عملیات را انجام بدهم. گفتیم نوبت شما نیست و ناوچه دیگری باید برود، اما محمدابراهیم به قدری اصرار کرد که فرماندهان مجاب شدند، او را عازم عملیات کنند. شهید همتی پس از اینکه در اتاق عملیات نیروی رزمی ۴۲۱ توجیه شد، به دریا رفت و به نبرد با دشمن پرداخت.

عملیات مروارید یک عملیات پیروز و موفق برای ایران بود. ناوچه‌های نیروی دریایی، جنگنده‌های نیروی هوایی و یگان هوادریا در آن عملیات کاری کردند، کارستان. اما در نهایت وقتی ناوچه پیکان حرکت کرد تا به سوی ساحل خودی بیاید، یک ناوچه عراقی که ۴۸ ساعت کنار اسکله‌های نفتی پهلوی گرفته بود، از کمین خارج شد و ناوچه پیکان را هدف قرار داد. اگرچه ناوچه پیکان به لحاظ تجهیزاتی و تسلیحاتی نسبت به ناوچه اوزای عراقی پیشرفته‌تر بود، اما ناوچه پیکان به دلیل دو سه روز جنگ مداوم، مهمات و تسلیحاتش تقریباً تمام شده بود و نتوانست از خودش دفاع کند.

من روز هفتم آذر به اسکله بوشهر رفتم تا در مراسم استقبال از ناوچه قهرمان پیکان شرکت کنم. جمعی از فرماندهان نیروی دریایی ارتش آمده بودند. گروه موزیک نیز آماده شده بود. محمدابراهیم همتی پیش از عملیات مروارید یک درجه ارشدیت گرفت و قرار بود پس از عملیات نیز یک درجه دیگر بگیرد و ناخدا یکم شود. ناخدا همتی با کسب این درجه از فرمانده منطقه دریایی بوشهر ارشدتر می‌شد و با فرمانده نیروی رزمی ۴۲۱ و فرمانده نیروی دریایی ارتش هم‌درجه می‌شد و برای ما جای سوال بود که او پس از این عملیات چه مسئولیتی پیدا خواهد کرد، اما به یکباره خبر آمد که ناوچه پیکان از سوی ناوچه عراقی هدف قرار گرفت و غرق شد. در آن روز خیلی سوختم چرا که نیروی دریایی ارتش یکی از بهترین و شجاع‌ترین فرماندهانش را از دست داد و این اتفاق، ضایعه بزرگی برای ارتش و نیروهای مسلح بود.



گفت‌و شنود «شاهد یاران» با دریادار دوم بازنشسته «علی اکبر اخگر»؛

داوطلب حضور در سخت‌ترین عملیات‌ها بود

درآمد

امیر دریادار دوم بازنشسته «علی اکبر اخگر» در سال‌های نخست جنگ تحمیلی فرمانده ناوچه «جوشن» بود. او سپس مسئولیت‌های مختلفی در نیروی دریایی ارتش برعهده گرفت و در عملیات‌های اسکورت کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها نقش آفرین شد. مهمترین مسئولیت‌های وی در دوران دفاع مقدس جانشینی و سرپرستی منطقه دوم نیروی دریایی ارتش در بوشهر بود. وی سرانجام در سال ۱۳۸۱ بازنشسته شد، اما همچنان در کنار دریادلان نیروی دریایی حضور دارد و به پژوهش و روایت درباره نقش نیروی دریایی ارتش در دفاع مقدس و رشادت‌های دریادار شهید محمدابراهیم همتی می‌پردازد. در ادامه گفت‌وگوی «شاهد یاران» با امیر اخگر را می‌خوانید:

چه نقشی در دفاع از ایران اسلامی ایفا کرد؟
محمد ابراهیم همتی در قامت فرماندهی ناوچه پیکان در ۶۷ روز نخست جنگ و در عملیات‌های «اشکان»، «شهید صفری» و «مروارید» همراه با هم‌زمانش نقش مهم و اثرگذاری در دفاع از مرزهای آبی کشورمان داشت. آرامش کنونی خلیج همیشه فارس که ۲۳۷ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد، مدیون رشادت‌های شهید همتی، هم‌زمانش

آوردن ناوچه‌هایی که از فرانسه خریداری شده بود، به آن کشور رفته بود. او اوایل سال ۵۹ به کشور بازگشت و به منطقه دریایی بوشهر منتقل و سپس فرمانده ناوچه پیکان از ناوچه‌های تازه خریداری شده، شد. مدتی پس از آنکه محمد ابراهیم همتی به بوشهر آمد با او آشنا شدم و رفاقت ما شکل گرفت.

شهید همتی در روزهای نخست جنگ تحمیلی

شما چه زمانی و چگونه با دریادار شهید محمد ابراهیم همتی آشنا شدید؟
بنده در آخرین روزهای شهریور ماه سال ۵۹ و چند روز پیش از آنکه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شود، با محمد ابراهیم همتی در منطقه دوم نیروی دریایی ارتش در بوشهر آشنا شدم. من در سال ۵۸ از منطقه یکم دریایی بندرعباس به بوشهر منتقل شدم. همتی آن روزها برای گذراندن دوره‌های تخصصی و

و سایر شهداست. امیدوارم که حراست از منابع و منافع مان در خلیج فارس پایدار بماند.

شهید همتی دو ویژگی مهم داشت. نخست عشق و علاقه به ایران اسلامی، عقاید و باورهایش و دوم شجاعت بود. او این ویژگی‌ها را به نیروهایش در ناوچه پیکان نیز منتقل کرده بود. شجاعت شهید همتی در همان روزهای نخست جنگ بروز پیدا کرد. او در گشت‌های دریایی در شمال غرب خلیج فارس با دقت به شناسایی دشمن پرداخت و مأموریت‌هایش را به خوبی انجام داد. هرگاه نیز اتفاقی پیش می‌آمد، وی و هم‌زمانش آماده و داوطلب حضور در میدان‌های نبرد بودند.

مهمترین ویژگی‌های شخصیتی شهید همتی چه بود؟

شهید همتی دو ویژگی مهم داشت. نخست عشق و علاقه به ایران اسلامی، عقاید و باورهایش و دوم شجاعت بود. او این ویژگی‌ها را به نیروهایش در ناوچه پیکان نیز منتقل کرده بود. شجاعت شهید همتی در همان روزهای نخست جنگ بروز پیدا کرد. او در گشت‌های دریایی در شمال غرب خلیج فارس با دقت به شناسایی دشمن پرداخت و مأموریت‌هایش را به خوبی انجام داد. هرگاه نیز اتفاقی پیش می‌آمد، وی و هم‌زمانش آماده و داوطلب حضور در میدان‌های نبرد بودند.

هدف از اجرای عملیات دریایی «اشکان» چه بود و شهید همتی در این عملیات چه نقشی داشت؟

نیروی دریایی ارتش در دوران دفاع مقدس عملیات‌های مختلفی انجام داد که یکی از مهمترین آن‌ها، عملیات «اشکان» بود. این عملیات در روز نهم آبان ماه سال ۵۹ به فرماندهی قرارگاه رزمی ۴۲۱ نیروی دریایی ارتش که در بوشهر مستقر بود، اجرا شد. در عملیات اشکان سه ناوچه «پیکان»، «جوشن» و «گردونه» مأموریت یافتند تا به اهداف دشمن حمله کنند. بنده فرمانده ناوچه جوشن بودم و فرماندهی ناوگروه یعنی دیگر ناوچه‌ها را

نیز برعهده داشتم. یک فروند بالگرد از یگان هوادریا نیز به پشتیبانی از ما پرداخت. ما حدود ساعت ۱۲ نیمه شب نهم آبان با رعایت مسائل حفاظتی و الکترونیکی به سوی اهداف از پیش تعیین‌شده حرکت کردیم. قرار بود ناوچه جوشن پایانه نفتی الامیه را هدف قرار دهد، ناوچه گردونه به پایانه نفتی البکر حمله کند و ناوچه پیکان به دفاع از منطقه و پدافند هوایی در برابر حملات احتمالی جنگنده‌های دشمن بپردازد.

حدود ساعت شش و نیم صبح در منطقه مستقر شدیم و سپس به سکوها حمله کردیم. رادارهای دشمن متوجه حضور ما شد و یکی از جنگنده‌هایش که میگ ۲۳ بود را به سوی ما روانه کرد. این جنگنده با دفاع شجاعانه ناوچه پیکان به فرماندهی شهید همتی روبرو شد، مورد اصابت توپ ضدهوایی قرار گرفت و سقوط کرد.

ناوچه پیکان پس از موفقیت در پدافند هوایی همراه با ما وارد حمله شد و به سوی اسکله البکر یورش برد. در نهایت عملیات با موفقیت انجام شد و به پایانه‌های نفتی الامیه و البکر خساراتی وارد آمد، صادرات نفت عراق از آن پایانه‌ها قطع شد و در چرخه اقتصادی آن کشور اختلالی به وجود آمد. عملیات اشکان پیش از ساعت هشت صبح روز دهم آبان با مانور جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش به پایان رسید و هر سه ناو به بندر بوشهر بازگشتیم.

عملیات دریایی «شهید صفری» چگونه انجام گرفت و نقش شهید همتی در این عملیات چه بود؟

عملیات «شهید صفری» دومین عملیات دریایی ایران در دوران دفاع مقدس بود. این عملیات چون با مشارکت تکاوران نیروی دریایی اجرا شد، به نام شهید «جواد صفری» اولین شهید تکاور نیروی دریایی در دوران دفاع مقدس که مهر ماه ۵۹ در دفاع از شهر خرمشهر به

شهادت رسید، نامگذاری شد. بنابراین ۲۷ تکاور سازماندهی شدند تا با حضور بر روی پایانه‌های نفتی الامیه و البکر، مواد منفجره جای‌گذاری و خسارت بیشتری به عراق وارد کنند.

این عملیات در روز چهاردهم آبان ۵۹ آغاز شد. قرار بود تکاوران با یکی از شناورها به پایانه نفتی البکر نزدیک شوند، اما به دلیل شرایط نامساعد جوی و مشکلاتی که برای آن شناور پیش آمد، عملیات متوقف شد.

شهید همتی فرمانده ناوچه پیکان با اطلاع از مشکلاتی که برای آن شناور پیش آمد، داوطلب شد تا وارد صحنه نبرد شود، تکاورها را به پایانه‌های نفتی البکر و الامیه برساند و عملیات تداوم یابد.

فردای آن روز ناوچه پیکان گروه اول تکاورها و مواد منفجره را پای اسکله البکر رساند و سپس گروه دوم تکاورها را نیز به اسکله الامیه رساند. هر دو گروه مواد منفجره به همراه داشتند تا بتوانند به پایانه‌های نفتی خسارت وارد سازند. ارتش عراق از تردد ناوچه پیکان مطلع شد و سه ناوچه عراقی به سویش حرکت کردند. همتی با شجاعت ناوچه را از پایانه نفتی الامیه جدا کرد تا به مقابله با ناوچه‌های عراقی بپردازد. پیکان یک موشک به سوی یکی از ناوچه‌ها شلیک کرد که با دقت به هدف اصابت کرد و ناوچه غرق شد. دو ناوچه دیگر وقتی وضعیت را اینگونه دیدند، تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند. در این حین ناوچه پیکان یک موشک دیگر شلیک کرد که به یکی از آن دو ناوچه اصابت کرد و آن ناوچه هم غرق شد. ناوچه سوم نیز با حداکثر سرعت به سوی بندر ام‌القصر حرکت کرد.

پیکان پس از انهدام دو ناوچه دشمن برای دریافت آذوقه و تجهیزات راهی بندر بوشهر شد. نیمه شب روز پانزدهم آبان ۵۹، ناوچه پیکان به منطقه عملیاتی بازگشت. تکاورانی که روی اسکله‌های البکر و الامیه بودند، سوار بر



شما به شجاعت و مهارت شهید همتی اشاره کردید. در این خصوص خاطراتی نیز برای ما بیان کنید؟

همانطور که گفتم ویژگی بارز شهید همتی، شجاعتش بود. شجاعت، ایمان و علاقه وی به وطن موجب شد تا آن جانفشانی‌ها و حماسه‌آفرینی‌ها به وجود بیاید. شجاعت شهید همتی بدون تعقل نبود و ایشان تمام ملاحظات و جوانب را در نظر می‌گرفت. من در آن مدت کوتاه و پرفراز و نشیبی که با وی آشنا بودم، این را در بین آن‌ها دیدم.

هنر شهید همتی فرماندهی بر قلب‌های کارکنان ناوچه پیکان بود. او فرماندهی را به رهبری تبدیل کرد. پرسنل ناوچه پیکان به محمدابراهیم همتی به عنوان یک رهبر نگاه می‌کردند. کارکنان رابطه صمیمی با او داشتند.

به او بسیار احترام می‌گذاشتند و حرفش را بدون چون و چرا می‌پذیرفتند. اطاعت کارکنان از شهید همتی نه تنها براساس سلسله مراتب فرماندهی بلکه بیشتر بر مبنای عشق و علاقه‌ای بود که به وی داشتند.

خلاقیت‌های عملیاتی شهید همتی نیز بی‌نظیر بود و او همواره آماده و داوطلب حضور در عملیات‌ها در سخت‌ترین شرایط بود. در عملیات اشکان، شهید همتی با هوشیاری و آمادگی که داشت توانست یک جنگنده عراقی را پیش از آنکه اقدامی انجام دهد، هدف قرار دهد و ساقط کند. او مأموریت پدافندی‌اش را به خوبی انجام داد و زمانی که بر اساس رادارها و شنودها مطمئن شد که دیگر جنگنده‌ای در آسمان وجود ندارد، داوطلبانه وارد عملیات آفندی شد و به پایانه‌های نفتی عراق حمله کرد.

در پایان اگر سخنی دارید، بفرمایید.

همت‌ها و همتی‌ها در دوران دفاع مقدس برای دفاع از مرزهای زمینی و آبی کشورمان تلاش‌های بسیاری انجام دادند. نیروی دریایی ارتش در دوران دفاع مقدس با اسکورت کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها، چرخه اقتصاد کشور را فعال نگه داشت و اجازه نداد بندری تعطیل و هیچ یک از خطوط کشتیرانی قطع نشد. ۱۰ هزار کشتی تجاری با ۶۰۰ میلیون تن کالا در ۱۵۰ عملیات توسط نیروی دریایی ارتش محافظت شد. همچنین هزار کشتی که احتمال می‌رفت تسلیحات و تجهیزات نظامی به عراق ارسال می‌کنند در خلیج فارس و دریای عمان، توسط نیروی دریایی ارتش مورد بازرسی قرار گرفت. اکنون نیز نیروی راهبردی ارتش جمهوری اسلامی ایران در حراست از مرزهای آبی ایران اسلامی، صیانت از خطوط کشتیرانی و مقابله با دزدان دریایی نقش آفرین است.



گرفت. ارتش عراق از همان شب، عملیات شدیدی برای بازپس‌گیری اسکله البکر انجام داد. مقاومت ناوچه پیکان و تکاوران در برابر آن پاتک‌ها حماسه‌ای بی‌نظیر بود.

درگیری‌ها تا روز هفتم آذر ۵۹ ادامه یافت. در آن روز به ناوچه پیکان دستور داده شد تا برای تخلیه اسرا و دریافت آب و آذوقه به بوشهر بازگردد، اما همین که ناوچه از اسکله البکر جدا شد، مورد اصابت دو موشک از سوی ناوچه عراقی که او را تحت نظر داشت، قرار گرفت. آن ناوچه عراقی سه موشک به سوی پیکان شلیک کرد که یکی از آن‌ها با مانوری که شهید همتی انجام داد، به آب افتاد، اما دو موشک دیگر متأسفانه به ناوچه اصابت کرد. ناوچه پیکان غرق شد و محمدابراهیم همتی و ۲۷ نفر از همزمانش به شهادت رسیدند و جاوید نشان شدند.

در این عملیات تکاوران نیروی دریایی، یگان هوادریا و نیروی هوایی دریایی ارتش نیز مشارکت داشتند که باید تلاش‌ها و حماسه‌های آن‌ها را ارج گذاشت.

ناوچه پیکان در عملیات پیروز مروارید نقش مهم و اثرگذاری داشت و حماسه بی‌نظیری خلق کرد.

در صبح روز هفتم آذر به قدری از سوی ناوچه پیکان موشک و تیر شلیک شد که ناو استوار «سیاهکل» یکی از کارکنان آن ناوچه بر اثر اصابت ترکش مجروح شد. شهید همتی درخواست داد تا بالگرد بیاید و مجروح را به عقب برگرداند، اما او گفت ما با هم آمده‌ایم و با هم برمی‌گردیم. ایشار و جانشفانی شهید سیاهکل در بین تمامی کارکنان ناوچه پیکان مشترک بود و آن‌ها از فرمانده شجاع‌شان محمدابراهیم همتی آموخته بودند.

ناوچه پیکان شدند و از هر گروه تنها دو نفر روی هر سکو باقی ماندند تا انفجارها را انجام بدهند.

صبح روز شانزدهم آبان ۵۹ دو فروند بالگرد از بندر بوشهر برخاستند و به سوی اسکله‌های البکر و الامیه رفتند تا تکاورهای باقی‌مانده را به بوشهر بازگردانند.

در عملیات شهید صفری، پایانه‌های نفتی البکر و الامیه عراق به شدت در آتش سوختند؛ به گونه‌ای که آتش‌سوزی تا دو هفته ادامه داشت. بنابراین عملیات شهید صفری با موفقیت کامل انجام شد و ضربه مهمی به صادرات نفت عراق و اقتصاد آن کشور وارد شد.

سومین و مهمترین عملیات دریایی که ایران انجام داد، عملیات «مروارید» بود. اهداف این عملیات چه بود و ناوچه پیکان به فرماندهی شهید همتی چه نقشی در این عملیات داشت؟ طراحی عملیات مروارید از روز دوم آذر ماه سال ۵۹ آغاز شد. هدف از اجرای دو عملیات گذشته خسارت وارد کردن به اسکله‌های نفتی البکر و الامیه بود، اما در عملیات سوم علاوه بر خسارت وارد کردن، به دنبال آن بودیم تا ناوچه‌های عراقی را به وسط دریا بکشانیم، آن‌ها را هدف قرار دهیم و ضربه نهایی به نیروی دریایی ارتش عراق وارد سازیم.

عملیات در روز پنجم آذر شروع شد. فردای آن روز تکاوران نیروی دریایی با هلی‌برن بر روی اسکله‌ها فرود آمدند و توانستند تعدادی از نیروهای دشمن و فرمانده‌شان را به اسارت بگیرند و بر سکوها تسلط یابند.

حدود ساعت ۸ شب روز ششم آذر، ناوچه پیکان به فرماندهی شهید همتی که به منظور پشتیبانی از عملیات در دریا حضور داشت، وارد صحنه عملیات شد و در کنار اسکله البکر که به دست رزمندگان ایرانی افتاده بود، پهلو



روایت عبدالله هدایتی تکاور نیروی دریایی ارتش از عملیات مروارید و نقش شهید همتی در آن:

عملیاتی که نیروی دریایی عراق را به کلی منهدم ساخت

درآمد

تکاوران دریایی در همه ارتش‌های دنیا جز آماده‌ترین و زبده‌ترین نیروهی رزمی به شمار می‌آیند، در تاریخ جنگ هشت ساله ایران هم این نیروهای جان برکف با حضور در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر و نیز عملیات‌های دریایی ابتدای جنگ نامی ماندگار از خود به جای گذاشتند، افرادی چون ناخدا صمدی و مرحوم دریادار دوم تکاور داریوش ضرغامی فرماندهان این تکاوران در دوره مقاومت خرمشهر بودند.

متن حاضر روایت عبدالله هدایتی از تکاور نیروی دریایی ارتش حاضر در عملیات مروارید است که به خوبی و با ذکر جزئیات خواندنی به نقش ناوچه پیکان و فرمانده دلاور شهید محمد ابراهیم همتی در انهدام سکوهای نفتی البکر و الامیه و از بین رفتن بخش بزرگی از نیروی دریایی ارتش عراق در ابتدای جنگ اشاره دارد:

و حفره‌های بزرگ در آن ایجاد شده بود که عبور از آن نقاط در شب، خطر سقوط به دریا را به همراه داشت.

فرمانده عملیات این موضوع را به ما یادآوری کرد و گفت: با تصرف و انهدام اسکله‌های نفتی البکر و الامیه صادرات نفت عراق از خلیج فارس را از بین برده و شکست بزرگی به نیروی دریایی عراق وارد

بردند. در این محل تمامی کרוکی‌ها و عکس‌هایی که از یک منطقه ناآشنا در آبهای عراق گرفته شده بود را به ما نشان دادند.

ما به زودی متوجه شدیم که عکس‌های به نمایش درآمده، مربوط به اسکله‌های نفتی البکر و الامیه عراق است. بعضی از نقاط اسکله بر اثر بمباران تیزپروازان نیروی هوایی و ناوگان نیروی دریایی منهدم

چند ماهی از جنگ تحمیلی می‌گذشت و ما در شهرهای آبادان و خرمشهر مستقر بودیم یک روز توسط فرمانده یگان عملیات ویژه از خط مقدم جبهه به پشت جبهه (بندر ماهشهر) فرا خوانده شدیم بدون اینکه از مقصد و هدف این احضار آگاه باشیم. ما را به منطقه دوم دریایی بوشهر اعزام کردند و پس از چند روز ما را به اتاق جنگ منطقه

مایلی شمالی البکر و نزدیک به ساحل بود. آن شب تمام ۱۲ نفر با هوشیاری کامل در اطراف اسکله بیدار ماندیم و هرکس از مواضع خود محافظت می‌کرد.

در موقع پیاده شدن تیم دوم بر روی اسکله الایمه، ناخدا همتی اعلام کرده بود که در صفحه رادار خود چند شناور عراقی را که به سوی اسکله می‌آیند دیده است. به همین دلیل دستور داده بود افراد هرچه سریع‌تر پیاده شوند و مواد منفجره را تخلیه کنند. چرا که ناوچه در معرض خطر بود. پس از جدا شدن پیکان از اسکله، جنگ سختی بین پیکان و ناوچه‌های اوزای عراقی در گرفت. جنگی که تاریکی مطلق دریا را به روشنایی روز تبدیل کرد. و پیکان یک تنه با چندین فروند ناوچه عراقی رودرو شد و توانست با حمله شجاعانه خود، سه فروند از آنها را به قعر دریا بفرستد؛ ما از این موضوع خوشحال بودیم که چنین پشتیبان شایسته‌ای داریم.

صبح عملیات

صبح فردا فرا رسید، آخرین مراحل بازدید و پاکسازی از سکوها را انجام دادیم، قرار بود تا ساعت ۱۲ ظهر کار ما تمام شود و با ناوچه پیکان به طرف بوشهر حرکت کنیم. در چند مایلی اسکله، ناوچه موشک‌اندازی گشت می‌زد، ما فکر می‌کردیم که این همان ناوچه پیکان است؛ اما این یک ناوچه اژدرافکن دشمن بود، پیکان برای بارگیری مهمات و موشک به بوشهر رفته بود. تیم ما تمامی سکوه‌های نفتی را با مواد منفجره مسلح ساخته بود که در صورت لزوم و دستور فرمانده می‌توانستیم همه را یکجا

تعجب ما از این بود که چرا از سوی دشمن عکس‌العملی ندیدیم؟ چرا دشمن از تحرکات ما آگاهی پیدا نکرد. به اسکله نوروز برگشتیم.

پیکان وارد می‌شود

ناوچه قهرمان پیکان به عنوان محافظ و اسکورت ما را همراهی می‌کرد. ناخدا همتی (شهید) فرمانده شجاع ناوچه به ما گفت: ناراحت نباشید فردا شب شما را با همین ناوچه بر روی اسکله‌های البکر و الایمه پیاده می‌کنیم. ما خوشحال شدیم و وسایل خودمان را از یدک‌کش به داخل ناوچه انتقال دادیم و منتظر فردا شب شدیم. لحظه موعود فرا رسید؛ در تاریکی مطلق حرکت کردیم و ناوچه در یک ضلع مناسب پهلو گرفت. افراد تجسس پیاده شدند و طی یک تقسیم کار، بقیه نفرات مواد منفجره را از ناوچه به اسکله تخلیه کردند تا کار تخلیه زود تمام شود و ناوچه هرچه سریع‌تر از محل دور شود. با تیم تجسس باید ۱۲ نفر به همراه ۱۵۰۰ پوند مواد منفجره در اسکله پیاده می‌شدیم. بنده که جزو تیم تجسس بودم با فرمانده برای تجسس و پاکسازی اسکله پرداختیم. جالب است بدانید در همان شب اول افراد موجود در روی اسکله که اکثراً غیرنظامی بودند به وسیله شناورهای خودشان فرار را برقرار ترجیح داده بودند و به نوعی البکر خالی از افراد دشمن بود. پاکسازی و پیاده شدن حدود ۴۵ دقیقه طول کشید؛ ناوچه پیکان جهت پیاده کردن مابقی نفرات به سوی اسکله الایمه حرکت کرد. الایمه در پنج

▼ تکاوران دریایی در دفاع ۳۴ روزه خرمشهر



خواهیم کرد. پس از صدور دستور عملیاتی، از اعضای تیم هیچ‌کس حق خروج از ساختمان اتاق جنگ را نداشت تا اینکه در نیمه شب با یک فروند یدک‌کش، پس از بارگیری و سوار شدن به سوی شمال خلیج فارس (اروند) حرکت کردیم، تمامی سلاح‌های مورد نیاز و ۳۰۰۰ پوند سی فور خمیری (C4)، چاشنی، فتیله و ابزارآلات در شناور موردنظر مهیا بود. در طول مسیر توسط فرمانده اعلام شد هر پنج پوند سی فور را تبدیل به یک سی فور ۲/۲۵ کیلوگرمی نماییم. ما هم بلافاصله از دستور تبعیت کردیم و تمام ۳۰۰۰ پوند را به همین صورت آماده کرده و داخل کوله پشتی‌های بزرگ گذاشته و در پاشنه یدک‌کش مهار کردیم. بعد از چند ساعت به سکوی نفتی نوروز رسیدیم و پس از صرف شام رأس ساعت ۱۱ شب به سوی اروند و هدف پیش‌بینی شده حرکت کردیم؛ در تمام طول مسیر، تاریکی مطلق حکمفرما بود و فقط صفحه رادار و قطب‌نما بود که به وسیله نور سبز خوانده می‌شد. نفس‌ها در سینه حبس شده بود، به مأموریت خودمان و به خطراتی که ممکن بود گریبانگیرمان شود فکر می‌کردیم که ناگهان فرمانده اعلام کرد ۵۰۰ متر به اسکله مانده است. در این فاصله، شهری بزرگ و خاموش در دریا در جلوی چشمانمان مشاهده کردیم. یدک‌کش آرام‌آرام به اسکله نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. ناخدای یدک‌کش به خوبی از وضعیت اسکله آگاهی نداشت و در نتیجه نمی‌دانست کجا باید پهلو بگیرد و این باعث شد که در میان پل‌های اسکله گیر کند، آب هم در حال مد بود و این باعث می‌شد که شناور نتواند از پل‌های خود را رها کند. خدایا چه سرنوشتی برای ما مقدر شده بود؟ ۳۰۰۰ پوند مواد منفجره در داخل یدک‌کش بود و اگر یک نارنجک، تنها یک نارنجک به داخل یدک‌کش انداخته می‌شد چه اتفاق هولناکی می‌افتاد. یدک‌کش کاملاً گیر افتاده بود و ما از پایین به بالا نگاه می‌کردیم و منتظر بودیم که از سوی دشمن چه عکس‌العملی بروز خواهد کرد. تا اینکه ناخدا با روشن کردن دو موتور یدک‌کش و شکستن رادار و دکل‌های یدک‌کش خود را از اسکله جدا و اعلام کرد به علت نامناسب بودن وضعیت باید به طرف اسکله نوروز حرکت کنیم. چون محل مناسبی برای پیاده کردن ما وجود نداشت؛ به همین دلیل یدک‌کش راه رفته را برگشت و از پیاده کردن ما منصرف شد.

منفجر کنیم. سه ساعت از ظهر می‌گذشت، از ناوچه پیکان اثری نبود. از گرسنگی بی‌طاقت شده بودیم، غذای دشمن موجود بود ولی از قبل به ما گفته بودند که نباید از غذای دشمن استفاده کنیم، زیرا ممکن بود آن را مسموم کرده باشند. با کمی تدبیر و تحمل به فکرمان رسید که می‌توانیم از جیره غذایی قایق‌های نجات خودمان استفاده کنیم. این کار را کردیم و مشکل گرسنگی مان برطرف شد. بالگرد هوادریا برای ما اعزام شده بود که غذا بیاورد؛ اما غذاهای بسته‌بندی شده که به طرف ما پرتاب می‌شد داخل آب می‌افتاد و بلافاصله طعمه کوسه‌های گرسنه می‌شد. زمان به سرعت می‌گذشت، تنها انتظار ما آمدن ناوچه پیکان بود تا بر روی آن سوار شویم و بمب‌ها و مواد منفجره کار گذاشته شده روی اسکله‌ها را منفجر کنیم. حوالی ظهر در دو مایلی اسکله یک فروند اژدرافکن عراقی لنگر انداخته بود و به راحتی ما را می‌دید و ما هم بی‌هیچ ترس و وحشتی به کار خود مشغول بودیم. طبق قرار قبلی، ناوچه پیکان باید رأس ساعت ۱۲ ظهر می‌آمد و ما را سوار می‌کرد؛ ولی به علت برگشت ناوچه به بوشهر این کار به تأخیر افتاد و شب فرا رسید، غنایم زیادی جمع‌آوری کرده بودیم. در قسمت جنوبی اسکله به صورت دفاع دور تا دور منتظر ناوچه پیکان بودیم و راه‌های ورودی اسکله را به وسیله تله‌های روشن‌شونده بسته بودیم تا اگر دشمن بخواهد به داخل سکوها بیاید ما متوجه شده و از خود دفاع کنیم. فرمانده با ما اتمام حجت کرده بود که اگر خدای ناکرده غافلگیر شدیم اجازه می‌دهیم که دشمن تا نزدیک‌ترین محل مواد منفجره کارگذاری شده بیاید آنگاه با منفجر ساختن اسکله‌ها، خودمان را نیز فدای کشور و میهن عزیزمان خواهیم کرد. شب به نیمه خود رسید، ناگهان نگهبان پل‌های ورودی اسکله که با آربی جی ۷ منتظر دشمن بود خبر داد که یک فروند ناوچه به سمت سکوی نفتی نزدیک می‌شود، بلافاصله کلیه نفرات در محل‌های مخصوص خود مستقر شدند. منتظر بودیم که ناوچه آنقدر نزدیک بیاید تا بتوانیم با سلاح‌هایی که در اختیار داشتیم آن را از بین ببریم. در فاصله پنجاه متری ناوچه کاملاً قابل رؤیت بود و گنبد کروی شکل آن نشان از ناوچه پیکان می‌داد، آری ناوچه همیشه قهرمان پیکان بود که آرام‌آرام به سمت یاران خسته اما پایدار خود می‌آمد، اشک شوق در چشمان

بچه‌ها نمایان شد. ناوچه بلافاصله پهلو گرفت و نیروها سوار ناوچه شدند تنها دو نفر از تکاوران بر روی اسکله ماندند تا فردا صبح اسکله نفتی را به آتش بکشند و با بالگرد به سمت سکوی نوروز بروند. ناوچه پیکان پس از سوار کردن تکاوران مستقر در سکوی نفتی البکر به سوی سکوی الامیه حرکت کرد و آنجا هم به همین منوال دو نفر ماندند و بقیه سوار شدند. ناوچه بین دو سکوی نفتی مستقر شد تا فردا صبح شاهد شکست ذلت‌باری برای صدام حسین و افتخار و پیروزی بزرگی برای دریادان و ملت قهرمان ایران باشیم.

جنگ احضار کردند، پس از صدور اوامر و دستورات عملیاتی هیچ‌کس حق خروج از ساختمان را نداشت. فرمانده عملیات گفت اگر ما سکوی نفتی البکر را تصرف و از آن پدافند کنیم می‌توانیم ارتش بعثی عراق را نسبت به خروج از خرمشهر تحت فشار قرار دهیم. ما نسبت به اجرای این طرح بسیار خوشحال شدیم. نفرات می‌بایستی با دو فروند ناوچه و یک فروند بالگرد وارد عمل می‌شدند. بار دیگر ناوچه قهرمان پیکان به همراه ناوچه جوشن برای این مأموریت انتخاب شده و قرار شد تکاوران انتخاب شده با بالگرد وارد سکوی البکر شوند، ناوچه پیکان از بالگرد



صبح روز بعد صدای بالگردی به گوش رسید، خودی بود، طبق هماهنگی قبلی، ابتدا به سوی اسکله نفتی الامیه رفت و افراد مانده بر روی آن را هلی‌برن کرد و از آنجا به سمت اسکله البکر آمد در هنگام برگشت به سمت البکر صدای انفجار و دنیایی از آتش و دود به هوا برخاست، در اسکله البکر نیز همین اتفاق افتاد، فیلمبردار نیروی دریایی که نزد ما حضور داشت موفق شد صحنه‌هایی از این انفجار را فیلمبرداری کند. بعد از انجام انفجارهای موفقیت‌آمیز اسکله‌های البکر و الامیه، ناوچه پیکان قهرمانانه به طرف سکوی نفتی نوروز حرکت کرد و در آنجا پس از استراحتی کوتاه، با شادی و سرور و عرض شادباش و تبریک به همدیگر به سمت پایگاه بوشهر حرکت کردیم. تا اینجا مرحله اول عملیات مروارید بود.

مرحله دوم عملیات مروارید

مرحله دوم عملیات مروارید از آنجایی شروع شد که ۱۶ نفر از ما را به اتاق

محافظت کند و ناوچه جوشن پشتیبان ناوچه پیکان باشد. مرحله دوم عملیات آغاز شد. رأس ساعت ۱۱ صبح نفرات وارد سکوی نفتی البکر شدند. بعد از پیاده کردن نفرات و برگشت بالگرد مشاهده کردیم که تعدادی عراقی در روی سکوی البکر مستقر هستند و دو فروند ناوچه در ضلع شمالی آن پهلو گرفته‌اند. بعد از چند دقیقه مشاهده کردیم یک فروند میگ عراقی بر فراز سکو در حال پرواز است؛ در همین حال بود که تیراندازی شروع شد و ما از ضلع جنوبی با دشمن وارد جنگ رودرو شدیم. بعد از حدود یک ساعت درگیری، یک نفر از نیروهای عراقی به هلاکت رسید و بقیه آنها ناچار به تسلیم شدند. اسرا را دستگیر و آنها را خلع سلاح کردیم و با طناب دست و پای آنها را بستیم و این خبر را فوراً به ناوچه پیکان ارسال کردیم، پیکان پس از دریافت پیام بلافاصله به سمت ما آمد و اسیران را به داخل آن انتقال دادیم.



ناوچه‌ای در کمین

در دهانه خور عبدالله ناوچه موشک‌انداز اوزا کمین کرده و منتظر بود که به محض جدا شدن پیکان، آن را مورد هدف قرار دهد. اما پیکان چون از این موضوع مطلع شد از اسکله جدا نشد، تا اینکه از نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران درخواست کمک شد. هواپیماهای نیروی هوایی سریعاً وارد عمل شدند و مواضع دشمن را در دهانه خور عبدالله و ضلع جنوبی آن بمباران و خبر انهدام ناوچه عراقی را اعلام کردند. یک فروند ناوچه اوزای عراقی در رأس‌البیشه عراق در کمین نیروهای ایرانی مانده بود که آن هم با شناسایی و شلیک موشک از طرف ناوچه پیکان به قعر دریا فرو رفت. در این مرحله بود که نیروی هوایی اعلام کرد که ناوچه پیکان می‌تواند از اسکله جدا شود. حوالی ساعت یک بعدازظهر بود، حدود یک ربع ساعت از جدا شدن پیکان از اسکله می‌گذشت. ناگهان ناخدا همتی، فرمانده ناوچه اعلام کرد نقرات هرچه سریع‌تر خود را داخل آب بیندازند؛ چون یک فروند اوزای عراقی بر روی ناوچه پیکان قفل موشکی کرده بود و هر آن ممکن بود موشک به ناوچه اصابت کند؛ در چنین شرایطی ناوچه هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد. خدمه توپخانه ناوچه بلافاصله پشت مواضع خود مستقر شدند اما در همین گیرودار بود که یک فروند موشک به سینه ناوچه اصابت کرد، عده‌ای به داخل دریا پرتاب شدند، در همین هنگام دو موشک دیگر به

عراقی در دریا غرق شد، با این رویداد مسرت‌بخش ما نیز از تصمیم خود مبنی بر کشتن اسیر عراقی صرف‌نظر کردیم و قایق نجات را نزدیک زخمی‌هایی که در داخل آب جا مانده بودند، آوردیم و تمامی آنها را به داخل آن انتقال دادیم. چند ساعتی به همین منوال گذشت، هیچ تماسی با پایگاه خودمان نداشتیم اما از آنجایی که دست عنایت حضرت حق با ما یار بود، ناگهان مشاهده کردیم که یک فروند بالگرد هوا دریا متعلق به پایگاه خودمان در آسمان پدیدار شد و اقدام به کمک‌رسانی و امداد و نجات بازماندگان کرد، عملیات جمع‌آوری بازماندگان با موفقیت به اتمام رسید اما شادی این نجات با شهادت دو تن از همزمانان در داخل بالگرد به علت شدت جراحات وارده به تلخی گرایید. ما را فوراً به بیمارستان نیروگاه اتمی بوشهر منتقل کردند و بچه‌ها را بستری و زمینه مداوای آنها را فراهم ساختند، با این وصف، مرحله دوم عملیات مروارید به اتمام رسید، عملیاتی که ضربات مهلکی بر ماشین جنگی دشمن وارد ساخت و نیروی دریایی رژیم بعثی عراق را به کل منهدم ساخت به طوری که تا پایان جنگ تحمیلی نتوانست سر بلند کند. در اینجا به روان پاک شهیدان نیروی دریایی خصوصاً شهدای ناوچه پیکان و عملیات مروارید درود می‌فرستیم، و از خدای متعال آرزوی علو درجات برای آنها داریم. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

منبع: سایت هیات معارف جنگ ارتش



گزارش ناخدا یکم مرحوم رحمان الفتی از بخش تکاوری عملیات مروارید

و پیکان جاودانه شد...

درآمد

در روزهای آغاز جنگ تحمیلی فرماندهی یگان ویژه نیروی دریایی به عهده یکی از متخصص ترین و باتجربه ترین افراد این نیرو یعنی «رحمان الفتی» بود. در آن برهه یگانهای شناور کلاسیک نیاز به زمان داشتند تا بتوانند خود را دریابند و به منطقه نوک حمله در دریا که محدوده سکوهای نفتی در شمال خلیج فارس؛ یعنی منطقه سکوهای «البکر» و «الامیه» برسانند. نیروی دریایی ترجیح داد که بدون درنگ وارد عمل شود و این مهم، مقدور نبود، مگر از طریق به کارگیری یگانهای تکاوران دریایی که از توان عملیاتی ویژه ای برخوردار و قادر به انجام عملیات در زمین و دریا بودند. با همکاری تکاوران دریایی و ناوچه پیکان عملیات مروارید با موفقیت پایان یافت. موفقیت در عملیات «مروارید» بنیاد نیروی دریایی عراق را بسیار ضعیف کرد.

متن حاضر گزارش مرحوم رحمان الفتی به فرماندهی نیروی زرمی ۴۲۱ قرارگاه مقدم دریایی است. این قرارگاه به منظور فرماندهی طراحی، نظارت و کنترل عملیات دریایی نیروهای مناطق چهارگانه دریایی و مستقر در منطقه دوم دریایی تشکیل شده بود. در این گزارش ناخدا الفتی به تشریح عملیات و نحوه همکاری با ناخدا همتی فرمانده ناوچه پیکان پرداخته است.

دهانه خور عبدالله می باشد اعزام شویم و از طرفی من و سه نفر درجه دارانی که با من می باشند باقی مانده اسکله البکر را با مواد منفجره منهدم نماییم. پس از دریافت دستور عملیاتی و آماده نمودن تجهیزات بنا شد نفرات با هلیکوپتر به اسکله عزیمت نمایند و بعد از ۱۰ ساعت مواد منفجره و مواد

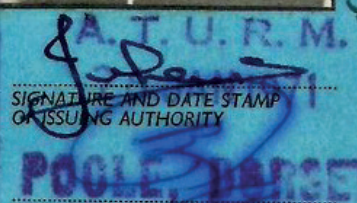
به نامهای مهنای یکم احمد علوی و مهنای یکم میرمسعود حسینی و مهنای سوم رضا گلچین و سه نفر افسر از اتاق جنگ به نامهای ناویان یکم سعید کیوان شکوهی و ناویان یکم سرنوشت و ناویان یکم کوشا جهت برقرار نمودن یک پست دیده بان در روی اسکله البکر که در ۷ مایلی

از ناویان سوم تکاور (SBS) رحمان الفتی

به : فرماندهی نیروی زرمی ۴۲۱

موضوع: مروارید

قبلاً طبق دستور عملیاتی که از نیروی زرمی ۴۲۱ بوشهر به من ناویان سوم رحمان الفتی ابلاغ گردیده بود، بنا شد من به اتفاق سه نفر درجه دار که خودم انتخاب کرده بودم

	ROYAL NAVY IDENTITY CARD No.287975	
	Surname <u>OLFATI</u>	
	Other Names <u>RAHMAN</u>	
	Rank (at time of issue) <u>PO 2</u>	
	Official Number <u>-</u>	
	Place of Birth <u>10.7.48</u>	
	Date of Birth <u>KERMANSHAH, IRA</u>	
	Height <u>5</u> ft. <u>9</u> ins.	
	Colour of eyes <u>Brown</u>	Colour of hair <u>Black</u>
	Other visible distinguishing marks <u>-</u>	
 SIGNATURE AND DATE STAMP OF ISSUING AUTHORITY POOLE DARTMOUTH SIGNATURE OF HOLDER		

غذایی برای مدت سه شبانه روز با یک فروند یدک کش به ما تحویل داده شود.

به سوی سرنوشت

در ساعت ۱۴:۲۰ دقیقه پنجشنبه مورخه ۵۹/۹/۶ من و سه نفر درجه دار و ناویان یکم کیوان شکوهی با تجهیزات پاکسازی که عبارت بود از دو قبضه RPG7 با ۱۲ تیر مهمات و دو قبضه یوزی با ۸۰۰ تیر خشاب و یک قبضه ژ۳ با ۲۰۰ تیر و ۴ خشاب و ۱۴ نارنجک دستی با دوربین دید در روز [و] در یک هلی کوپتر دیگری ناویان یکم سرنوشت و ناویان یکم کوشا با کلیه دستگاه های مخابراتی و کوله پشتی های نفرات، قرار گرفتند و بنا شد که اول یک هلی کوپتر به اسکله نزدیک شود و پس از تخلیه، هلی کوپتر دوم جهت تخلیه نفرات و تجهیزات و دستگاه ها به اسکله نزدیک شود.

ناگفته نماند که فرماندهی این عملیات به عهده ناویان یکم کیوان شکوهی بوده ولی به من در مورد پاکسازی، اختیار هر نوع تصمیم داده شده بود. در موقع سوار شدن تعدادی در اطراف هلی کوپترها جمع شده بودند که از من پرسیدند: چه خبر باز کجا می روید؟ که من گفتم: بنادر امام. اما کسی باور نکرد همه گفتند: باز خبری هست اما من چون گاو پیشانی سفید برای آنها مشخص بودم شاید به این دلیل بود حرف های مرا باور نکردند و در موقع سوار شدن به هلی کوپتر همه آرزوی موفقیت کردند و با شادی دست تکان می دادند و عاقبت هلی کوپترها بلند شدند و آسمان بوشهر را به طرف اسکله البکر ترک گفتند. بعد از ۱۵ دقیقه پرواز بود که ناویان یکم کیوان شکوهی به من گفت رحمان هوا بارانی است و فکر می کنم که در منطقه عملیات، بارانی باشد. بعد از این کروچیف (کمک خلبان) هلی کوپتر یک سیگار به من تعارف کرد من هم دو تا سیگار برداشتم، یکی برای خودم و یکی برای جناب کیوان شکوهی روشن کردم و به او دادم و بعد از کشیدن سیگارها هیچ صحبتی با همدیگر نداشتیم، تقریباً همه در فکر فرو رفتند تا اینکه خلبان اعلام کرد که ۱۰ دقیقه دیگر به اسکله خواهیم رسید.

اول خودم لایف جاکت (جلیقه نجات) و چهاربندم را بستم و اسلحه ام را چک کردم و به دست گرفتم و دوربین دید در روز را به گردن انداختم و بعد به نفرا تم اعلام آمادگی دادم و آنها هم در کمتر از ۵ دقیقه آماده شدند، بعد از چند لحظه خلبان که

شمال اسکله راه افتادیم. به سرعت هرچه بیشتر در حدود ۱۰۰ متری پشت سر هم به سوی سکوی اصلی بارگیری نیمه شمالی اسکله رسیدیم. چند قدمی من، جلوتر از مهنای حسینی بودم که ناگهان دیدم یک نفر با لباس غواصی از پله روی لوله ها بالا می رود که من یک فریاد محکم کشیدم و او در جا خشکش زد و فاقد اسلحه بود و فوراً سعی کرد زیر پیراهن خود را دریاورد و به نشانه تسلیم بالا بگیرد که من فرصت درآوردن زیر پیراهن را به او دادم و پس از درآوردن زیر پیراهن او را به جلو انداختم و با حالت دو به سمت هلی کوپترها آوردم. در بین راه از او پرسیدم آیا به زبان انگلیسی آشنایی دارد یا نه؟ که خوشبختانه جواب مثبت بود. از او پرسیدم، چند نفرند؟ جواب داد ۲۰ نفر. و بعد پرسیدم در کجاها مستقر هستند؟ جواب داد قسمت شمالی اسکله. پرسیدم چه نوع سلاح هایی دارند؟ جواب داد اسلحه کلاشینکف هر نفر یک قبضه و آربی جی ۳ قبضه. با جواب دادن این سؤال بود که ما به هلی کوپتر رسیدیم و فوراً او را سوار هلی کوپتر کردیم و هلی کوپترها منطقه را ترک کردند و من سریع آن دو نفری که برای پاکسازی قسمت جنوبی فرستاده بودم صدا زدم و گفتم سعی کنید اول وسائل و تجهیزات را در یک جای خوب مستقر نمائیم و موضع مناسبی برقرار کنیم.

بعد از انجام این کارها جناب سروان کیوان شکوهی از من پرسیدند نظر شما در مورد این موقعیت چیست؟ من هم ابتدا دو نفر را مأمور کردم که قسمت جنوبی را پاکسازی نمایند و می خواستم کاملاً مطمئن شوم که پشت سر ما خالی و فقط دشمن در روبروی

با مهارت خاصی در ارتفاع کم و تقریباً در سطح دریا پیش می رفت یک مرتبه بلند شد و در شرق اسکله در پهلوی سکوی مرکزی اسکله به ارتفاع ۱/۵ متر پهلوی گرفت که این بهترین مهارتی بود که تاکنون من از یک خلبان دیده بودم.

بعد از چند لحظه خلبان که با مهارت خاصی در ارتفاع کم و تقریباً در سطح دریا پیش می رفت یک مرتبه بلند شد و در شرق اسکله در پهلوی سکوی مرکزی اسکله به ارتفاع ۱/۵ متر پهلوی گرفت که این بهترین مهارتی بود که تاکنون من از یک خلبان دیده بودم.

اول خودم سریع از هلی کوپتر پریدم ولی چون که با یک پا پائین پریدم پای راستم بین دو لوله که تقریباً ۱۰ سانت فاصله داشت فرو رفت و افتادم اما با سرعت خاصی که انگار اصلاً اتفاقی نیفتاده است خود را به روی راهروی اصلی اسکله انداختم و بعد از من [افراد] یکی یکی پیاده شدند. شما من به ناویان یکم کیوان شکوهی گفتم: شما بروید کمک هلی کوپتر دوم با بچه های دیگر وسائل را پیاده کنید و من هم به اتفاق نفرا تم پاکسازی را شروع می کنیم. من به مهنای یکم علوی و مهنای سوم گلچین گفتم که شما از اینجا به طرف جنوب اسکله [را] پاکسازی کنید و من و مهنای یکم میرمسعود حسینی به طرف

ما است که خوشبختانه همین‌طور هم شد. و بعد از سرکار ناویان یکم کیوان شکوهی پرسیدم آیا من در تصمیم‌گیری در مورد پاکسازی آزادم یا نه؟ که ایشان به من گفتند: هرکاری که می‌خواهی انجام بده و ما هم در اختیار [تو] هستیم.

شروع طوفان

در این مدت تمام هفت نفر ما موضع گرفته بودند و من حرکات دشمن را زیر نظر داشتم و انتظار تشخیص نقطه اصلی آنها را می‌کشیدم، که یک مرتبه ما را به گلوله بستند. البته موضع ما به قدری خوب بود که آنها نمی‌توانستند با گلوله ما را هدف قرار دهند. ما هم به سمت آنها تیراندازی را شروع کردیم و در این موقع بود که دیدم تعدادی از نفرات دشمن می‌خواهند از قسمت سکوی اصلی به قسمت ساختمان مخروبه، به انتهای اسکله بروند که من نمی‌خواستم اینها به هم ملحق شوند. به این دلیل بود که دستور تیراندازی با RPG7 را دادم و شلیک چهار گلوله RPG7 به راهروی اصلی بین دو قسمت زیر گلوله، باعث شد ۹ نفر که به ما نزدیک بودند و اسلحه‌های آنها در انتهای اسکله بود به اسلحه خود دسترسی پیدا نکنند. این جدایی باعث شد که این قسمت یک تکه پارچه سفید به علامت تسلیم بالا ببرند و ما هم آتش را قطع کردیم و به آنها علامت دادیم که به ما ملحق شوند و آنها هم بعد از چند دقیقه به ستون یک، پشت سر هم با دست‌های خالی بالا گرفته پیش ما

آمدند به جز یکی که اسلحه داشت و از اسلحه به جای میله پرچم سفید استفاده کرده بود. وقتی به ۲۰ متری ما رسیدند مهنای یکم علوی داد کشید سر آن نفری که اسلحه داشت و او اسلحه‌اش را رها کرد و همگی سریع نزد ما آمدند و سریع بچه‌ها شروع کردند بازرسی بدنی. از آنها پرسیدم چند نفر باقی مانده؟ جواب دادند: یک نفر کشته شد در درگیری و ۹ نفر سالم هستند. مهنای یکم علوی به علت جوانی تحت تاثیر قرار گرفته بود به من گفت زود برویم بقیه را هم دستگیر [کنیم] یا بکشیم. که من به او گفتم: نه اول این نفرات را در یک جا، دست بسته نگه داریم و یک نگهبان روی سر آنها می‌گذاریم و بعد پاکسازی را شروع می‌کنیم. در این حالت ناوبانیکم کوشا و مهنای یکم میرمسعود حسینی و مهنای رضا



گلچین مقداری طناب آماده کردند و از پشت دست همه آنها را بستند و بعد من و ناویان یکم کوشا و مهنای سوم گلچین اسیران را به طرف سکوی جنوبی اسلحه حرکت دادیم و ناویان یکم کیوان شکوهی و مهنای یکم علوی و مهنای یکم حسینی در موضع، جهت حملات احتمالی قرار دادیم و ناویان یکم سرنوشت هم سعی نمود تماس ما را با بوشهر برقرار کند.

به علت بارندگی و شیبی که راهروهای اسکله داشت برای اسیران که دست آنها از پشت بسته شده بود حرکت در بعضی نقاط بدون کمک دست مشکل شده بود. دو نفر از اسیران با صورت روی راهرو به زمین افتادند و کمک کردیم که آنها بلند شوند و در بین راه یکی از اسیران از من پرسید که [شما] فقط هشت نفر هستید؟ و اظهار کرد که چرا آنها نتوانستند از پس هشت نفر

برایند! که من به او گفتم: نه این درست نیست ما خیلی بیشتریم ولی به خاطر اینکه شما تعداد ما را نبیند بقیه را در جاهای دیگر پراکنده کرده‌ایم. و دیگر حرفی به من زده نشد. بعد از چند دقیقه به انتهای جنوبی اسکله رسیدیم و دیدم در بین اسیران یک وحشتی ایجاد شد، من اهمیت ندادم و به مهنای گلچین گفتم بین دوموت بلندی که اینجا هست یک طناب محکم ببند و دست اسیران را از پشت محکم به آن ببند. بعد از این صحبت یکی از اسیران از من سیگار خواست و چون دست او از پشت بسته شده بود من یک سیگار روشن کردم و به لب او گذاشتم و او با رنگی پریده از من پرسید می‌خواهید ما را با دست بسته به داخل آب بیندازید؟ که من جواب دادم شما اسیران ما هستید و ما از این لحظه در برابر زندگی و سالم بودن شما مسئولیم و سعی ما در این است که شما را سالم تحویل مقامات خودمان بدهیم و در این موقع طناب آماده شد و ما اسیران را از پشت به آن طناب محکم بستیم و مهنای گلچین را به نگهبانی از آنها گماردیم. من و ناویان یکم کوشا برگشتیم به سکوی مرکزی و در اینجا ناویان یکم کیوان شکوهی که فرماندهی عملیات را به عهده داشت به من گفت: می‌توانیم پاکسازی را شروع کنیم. اینجانب جواب دادم: به علت محدود بودن راهروها و تاریک بودن شب، پاکسازی در شب میسر نمی‌باشد و توضیح دادم که کافی است که از آنها، در زیر لوله مشرف به راهروی اصلی که هیچ‌گونه جان پناهی ندارد کمین کرده و با یک رگبار دخل همه ما را بیاورد و ایشان حرف مرا تایید کرد و بعد به ناویان یکم کوشا و ناویان یکم سرنوشت دستور برقرار نمودن تلفن بین ما و انتهای اسکله که اسیران در آنجا بودند و کار گذاشتن دستگاه‌های مخابراتی را داد و ما چهار نفر باقی مانده که عبارت بودیم از ناوبانیکم کیوان شکوهی و من و مهنای یکم علوی و مهنای یکم مسعود حسینی در سکوی مرکزی جهت گرفتن موضع دفاعی و پست نگهبانی باقی ماندیم.

پیکان وارد می‌شود

در حدود ساعت ۱۰ شب بود که ناوچه پیکان به انتهای اسکله در سکویی که اسیران بسته شدن بودند، چسبید و ابتدا سرکار کیوان شکوهی به انتهای اسکله رفتند تا ترتیب انتقال اسیران را بدهد و بعد از یک ربع، به من تلفن زد و گفت که بیا اسیران را تحویل بدهیم. من هم مهنای

بعد از چند دقیقه به ستون یک، پشت سر هم با دست‌های خالی بالا گرفته پیش ما آمدند به جز یکی که اسلحه داشت و از اسلحه به جای میله پرچم سفید استفاده کرده بود. وقتی به ۲۰ متری ما رسیدند مهنای یکم علوی داد کشید سر آن نفری که اسلحه داشت و او اسلحه‌اش را رها کرد و همگی سریع نزد ما آمدند و سریع بچه‌ها شروع کردند بازرسی بدنی. از آنها پرسیدم چند نفر باقی مانده؟ جواب دادند: یک نفر کشته شد در درگیری و ۹ نفر سالم هستند.

آتش پشتیبانی به ما بدهد، درست اول روشنایی ناوچه پیکان از انتهای جنوبی اسکله جدا شد و ابتدا به طرف شمال غربی اسکله حرکت کرد و ما آماده پاکسازی شدیم ولی ناگهان ناوچه به سرعت خود اضافه نمود و به سمت دهانه خور عبدالله رفت و تقریباً بعد از یک ساعت در فاصله تقریبی ۵ مایل انفجار مهیبی رخ داد که ما ابتدا فکر کردیم که پیکان را زدند و من مات و مبهوت با دوربین به نقطه انفجار نگاه می‌کردم که بعد از ۵ دقیقه توانستم، گنبد رادار پیکان را بینم و بعد از دیدن آن به بچه‌ها گفتم خوشحال باشید که پیکان سالم است.

**بعد ناوبان یکم کیوان شکوهی گفت
حتماً پیکان یکی از ناوچه‌های عراقی
را با موشک خود درگیر کرده است
ما منتظر آمدن پیکان شدیم و گفتیم
حالا پیکان که رسید به ما آتش
پشتیبانی خواهد داد و ما پاکسازی
را انجام می‌دهیم. برعکس پیکان با
همان سرعتی که داشت رسید به
اسکله و رفت انتهای جنوبی و سمت
مشرق پهلو گرفت.**

بعد ناوبان یکم کیوان شکوهی گفت حتماً پیکان یکی از ناوچه‌های عراقی را با موشک خود درگیر کرده است ما منتظر آمدن پیکان شدیم و گفتیم حالا پیکان که رسید به ما آتش پشتیبانی خواهد داد و ما پاکسازی را انجام می‌دهیم. برعکس پیکان با همان سرعتی که داشت رسید به اسکله و رفت انتهای جنوبی و سمت مشرق پهلو گرفت. بعد از چند لحظه یک F4 بالای سر ما از طرف جنوب به سمت شمال می‌رفت که دیدیم وارد خاک عراق شد و بعد چند لحظه دیدم که دود سیاهی دارد به سمت ما می‌آید و از پشت آن آتش بیرون می‌زد ابتدا فکر کردم که F4 خورده که ناوبان کیوان شکوهی با بی‌سیم گفت: اگر خوردی عیبی ندارد پیر بیرون و بعد متوجه شدیم که F4 نیست یک موشک است و به جای پیکان به سکوی اصلی بارگیری قسمت جنوبی اسکله خورد که ما به علت تراکم کار نرفتن خسارت آنرا بررسی کنیم.

برد و عملیاتی که انجام داده بودند تشریح نمود که گفت در دهانه خورعبدالله یک اوزا را به توپ بستم و صدمه زیادی دید و در حین فرار روی ساحل رفت و به گل نشست و یکی دیگر هم که نمی‌دانم چه بود آن را به توپ بستم و مثل اینکه صدمه دید و رفت داخل خورعبدالله و یواش‌یواش از سرعتش کاسته و در یک نقطه در سمت چپ خورعبدالله متوقف شد. بعد از این بود که ناوبان کیوان شکوهی تلگرافی که تنظیم کرده بود، اول به من نشان داد و بعد به ناخدا همتی که ناخدا همتی دستور تلگراف آن را به نیروی رزمی صادر گردد.

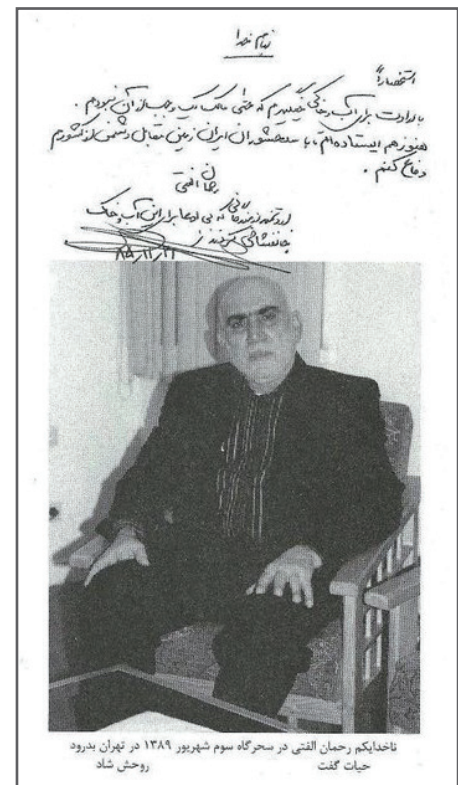
در این موقع یکی از افسران ناوچه به من و کیوان شکوهی پیشنهاد یک چای داد و ما را به کابین خود برد و بعداً خودش و ناخدا همتی هر کدام با دو فنجان چای وارد کابین شدند و بعد از خوردن چای من گفتم می‌خواهم بروم روی اسکله پیش بچه‌ها و در این موقع بود که پاکسازی یادم آمد و به ناخدا همتی گفتم: اول روشنایی [می‌خواهیم] و [تو] می‌توانی با مسلسل به ما آتش پشتیبانی بدهی، گفت: چطور؟ گفتم: وقتی ما برای پاکسازی پیشروی می‌کنیم می‌خواهم یکی سکوی لوله‌ها و یکی ساختمان مخروطی انتهای اسکله را برای ما بکوبی که آنها مشغول شوند و از طرف دیگر ما به آنها حمله کنیم و در این موقع به من گفت: شما که باز با یدک‌کش آمدید برای عملیات! گفتم: بله، این پیشنهاد خود من بود برای اینکه اگر با پیکان می‌آمدیم و شما درگیر می‌شدید آن وقت مجبور می‌شدیم مواد منفجره‌ای که ما حمل کردیم به دریا بریزیم و من هم در حدود ۳ تن مواد آورده‌ام. شما جای کافی برای آن نداشتید و بهتر این بود که شما راحت و بی‌دردسر باشید تا بتوانید به نحو بهتری دفاع ما را به عهده بگیرید، ایشان حرف مرا قبول کرد.

بعد از این مقداری ۳ اضافی با مهمات و یوزی اضافی با مهمات که قبلاً جناب سروان کیوان شکوهی تقاضا کرده بود با دو عدد کاپشن آبی از ناوچه تحویل گرفتیم و بر روی اسکله بردیم و آنها را در موضع‌های مختلف بردیم و من به موضع اصلی رفتم و به آنجا سرکشی کردم و در محل یکی از پست‌های دیده‌بانی و نگهبانی خوابیدم و در حدود ساعت پنج و ربع بود که از کیسه خواب بیرون آمدم و بچه‌ها را برای پاکسازی آماده کردم و طبق قراری که شب قبل با ناخدا همتی گذاشته بودیم که اول روشنایی

یکم علوی و مهنای میرمسعود حسینی را در دو نقطه که هم به داخل آب و هم به راهروی اصلی تسلط داشته باشد قرار دادم و گفتم هرچه دیدید نگذار از ۵۰ متر مکعب به شما نزدیک شود و ترتیبش را بدهید و من به طرف انتهای سکوی جنوبی حرکت کردم و به آنجا رسیدم به مهنای گلچین که مسئول نگهبانی از اسیران بود گفتم که شما و ناوبانیکم سرنوشت هر موقع صدا زدم یکی از اسیران را بفرستید پائین که بتوانم یکی یکی آنها را تحویل ناوچه پیکان بدهم. بعد از پله‌ها پائین رفتم دیدم ناوبان کیوان شکوهی در حال انداختن طناب به موت اسکله می‌باشد و بعد صدای ناخدا سوم همتی را شنیدم و سلام کردم، پرسید کی هستی؟ گفتم: الفتی. گفت: صدایت را نشناختم و بعد ناوبان کیوان شکوهی گفت هرجا برویم به هم برخورد می‌کنیم. و بعد ناخدا همتی خطاب به من گفت که من از تو دلخور هستم و پرسیدم چرا؟ گفت بعداً روی ناوچه به تو می‌گویم و بعد ما شروع کردیم به تحویل دادن اسیران و دو نفر به آخر مانده بودند که ناوبان حفیظی گفت زودتر عجله کنید که یک ناوچه به ما نزدیک می‌شود، زود باشید و فوراً و پشت سرهم دو اسیر آخری را هم تحویل دادیم و ناوچه از اسکله جدا شد و به علت تاریکی شب ما دیگر ناوچه را ندیدیم.

بعد من به محل پست نگهبانی و موضع دفاعی برگشتم و در آنجا در انتهای اسکله دو نفر نگهبان گذاشتیم و در اطراف مخابرات دو نفر دیگر و در موضع ۳ نفر دیگر. در حدود ساعت یک نیمه شب بود که تلفن ما زنگ زد و من گوشی را برداشتم ناوبان یکم کیوان شکوهی بود که گفت: رحمان تویی؟ گفتم: آره. گفت: ناوچه همین حالا چسبیده و من با ناوچه صحبت کردم که هرچه بخواهیم به ما می‌دهد. بعد من گفتم: ناوچه تا چه ساعتی در انتهای اسکله باقی می‌ماند. جواب داد: تا صبح. گفتم پس آن دو نفر که در انتهای اسکله نگهبانی می‌دادند احتیاج نیست آنجا باشند، بفرستید اینجا بعد از رسیدن آن دو نفر پیش ما تلفن زنگ زد و گوشی را برداشتم. ناوبان شکوهی گفت رحمان بیا روی ناوچه یک تلگراف تنظیم کرده‌ام و می‌خواهم به نیروی رزمی بفرستم، بیا ببین. من به سه نفری که در موضع باقی ماندند سفارشات لازم کردم و راهی انتهای اسکله شدم.

بعد از چند لحظه به روی ناوچه پیکان رفتم و ناخدا همتی مرا به اتاق سی‌سی



بعد از چند دقیقه کیوان شکوهی به من گفت: از نیروی رزمی دستور داده شد که ما برگردیم مأموریت کشف شده دیگر فایده‌ای ندارد، من هم به کیوان شکوهی گفتم: پس اجازه بده ما چهار نفر بقیه اسکله را هر طوری که هست پاکسازی می‌کنیم. گفت: خیلی خوب، کمی زودتر. من ۳ سه نفر دیگر را صدا زدم گفتم: من و حسینی از جلو حرکت می‌کنیم و شما دو نفر دیگر در فاصله ۲۰ متری پشت سر ما، هوای ما را داشته باشید و در موقع پیشروی همیشه ۲۰ متر پشت سر ما باشید. ما حرکت کردیم ابتدا سکوی اصلی بارگیری قسمت شمالی را پاکسازی کردیم و نفری روی آن مشاهده نگردید به جز چند RPG7 با مهمات که جا مانده بود. حرکت کردیم به طرف انتهای شمالی اسکله که بین سکوی بارگیری قسمت شمالی و انتهای اسکله یک ساختمان چند طبقه مخروبه بود که از نظر ارتفاع بلندتر از دو قسمت ذکر شده بود که در حدود ده قبضه کلاشینکف و یک نفر کشته که گلوله به سر او اصابت کرده بود و گویا درجا مرده بود، دیدیم و سکوی مذکور دو طبقه بود. فوراً طبقه زیرین آنرا هم پاکسازی کردیم در اتاقک‌های زیرین آن دستگاه‌های مخابراتی کار گذاشته بودند، پیدا کردیم و با احتیاط کامل سیم‌های آنرا قطع کردیم. بعد به طرف انتهای شمالی حرکت کردیم قبل از رسیدن به آن چهار RPG7 سمت داخلی آن شلیک کردیم و بعد با احتیاط

کامل داخل آن را هم پاکسازی کردیم و در آنجا سه قبضه کالیبر پنجاه کار گذاشته بودند و یک قبضه داخل ساختمان افتاده بود و در حدود ۷ قبضه سام هفت پیدا کردیم با مقدار زیادی مهمات کالیبر ۵۰ و RPG7 و کلاشینکف بعد به نوابان یکم کیوان شکوهی اطلاع دادم که پاکسازی تمام شد و چند نفر کمک می‌خواهم که اسلحه‌ها و مهمات و دستگاه را به ناوچه حمل کنیم. در همین اوان پرچم ایران در بالاترین نقطه دکل سکوی البکر توسط نوابان یکم سرنوشت برافراشته شد. نوابان کیوان شکوهی هم تقاضای چند نفر از ناوچه پیکان را نمود و چهار نفر مقداری مهمات کالیبر پنجاه و سه قبضه از کالیبر ۵۰ را به دریا ریختیم. تعداد ۱۱ قبضه کلاشینکف و دو قبضه RPG7 و یک قبضه کالیبر ۵۰ به سمت جنوب اسکله و ناوچه پیکان آوردیم و جسد سرباز عراقی را هم به دریا انداختیم.

بعد تعدادی از پرسنل ناوچه به کمک ما آمدند و بقیه وسایل و تجهیزات را به ناوچه حمل کردند و بعد ما هم دستگاه‌های مخابرات خودمان را که کار گذاشته بودیم و با تلفن جمع کردیم و سوار ناوچه شدیم. ناخدا همتی که مرا دید به من گفت: چرا دیر کردید؟ گفتم: مقدار زیادی مهمات بود که باید آنها را نابود می‌کردیم. دقیقاً یادم نیست ناوچه چه وقت حرکت کرد ولی فکر می‌کنم ساعت نزدیک ۱۲ ظهر بود من روی پل فرماندهی دم در نشسته بودم که ناخدا همتی آمد پیش من و پرسید: خوب حالت چطوره؟ خوبی؟ گفتم: متشکرم بد نیستم و بعد از چند دقیقه بلندگوی ناوچه اعلام کرد صرف نهار برای دسته آزاد.

تقریباً یک دقیقه از اصابت موشک که به انتهای پاشنه خورده بود گذشته بود که یکی از پرسنل داد کشید از سمت راست ناوچه یک موشک دیگر به سمت ما می‌آید. یکی از پرسنل داد زد که زود باشید با ژ ۳ آنرا هدف قرار دهید من هم یک قبضه ژ - برداشتم و محل خوبی برای تیراندازی به آن نداشتم. ناخدا همتی گفت: رحمان برو پاشنه تیراندازی کن.

و پیکان جاودانه شد...

تقریباً بعد از یک ربع یا بیشتر بود که یکی از پرسنل ناوچه فریاد کشید یک دود سیاه به طرف ما می‌آید. فوراً نوابانیکم حقیقی داد کشید: موشک؛ سکان تمام به چپ.

بعد از چند لحظه موشک در ۲۰ متری پشت پاشنه به آب خورد و منفجر شد و صدمه به ما و ناوچه نرسید. ناگهان یکی دیگر از پرسنل داد کشید موشکی به سمت ما می‌آید که دیگر دیر شده بود و موشک به قسمت انتهایی ناوچه خورد و بیشتر موج انفجار به سمت بیرون و پشت پاشنه بود، صدمه زیادی به ناوچه نرسید و چند نفری بودند که فریاد می‌کشیدند که ما زخمی شدیم به ما کمک کنید. در این حالت ناوچه به سمت چپ خود منحرف شد که من صدای کیوان شکوهی را شنیدم که داد کشید دمج کنترل بدهید سریع خسارت را بررسی کنید.

تقریباً یک دقیقه از اصابت موشک که به انتهای پاشنه خورده بود گذشته بود که یکی از پرسنل داد کشید از سمت راست ناوچه یک موشک دیگر به سمت ما می‌آید. یکی از پرسنل داد زد که زود باشید با ژ ۳ آنرا هدف قرار دهید من هم یک قبضه ژ - برداشتم و محل خوبی برای تیراندازی به آن نداشتم. ناخدا همتی گفت: رحمان برو پاشنه تیراندازی کن. من هم سریع از پل فرماندهی پریدم پائین و به سمت پاشنه رفتم و انتهای پاشنه، پشت مسلسل پاشنه در حدود پنج تیر پی‌درپی به سمت موشک تیراندازی کردم که صدایی شنیدم دستور ترک ناو را داد. من هم در فکر زدن موشک بودم، یک مرتبه به ماشه فشار آوردم ولی اسلحه تیراندازی نکرد، سعی کردم گلنگدن بزنم که شاید رفع گیر نمایم اما در همین لحظه احساس کردم موشک به سینه و زیر پل فرماندهی ناوچه اصابت کرد و انفجار مهیبی رخ داد که من دیدم روی هوا و سپس زیر آب هستم و چون لایف جاکت من بادی بود دستگیره مخصوص آنرا کشیدم و لایف جاکت باد شد و من روی آب آمدم، دیدم ناوچه یک پهلو گرفته و چند نفر دور یک لایف رفت جمع شدند و نمی‌توانند طناب مخصوص آنرا بکشند و سپس مهنای گلچین را دیدم که بدون لایف جاکت در سه متری «لایف رفت» (قایق نجات) قرار دارد، من یک لایف رینگ (حلقه نجات) در نزدیکی بود گرفتم و به او دادم و او را به نزدیک لایف رفت کشیدیم و بعد برگشتیم تا وضع ناوچه را ببینم اما از ناوچه اثری نبود، غرق شده بود.

به یک حمام داغ احتیاج داشتم درست سه شبانه روز نخوابیده بودم. با هزار زحمت خودم را به حمام کشاندم، ضعف عجیبی داشتم به گمان اینکه کمبود خواب دارم، به خود وعده دادم که استراحت می‌کنم بهتر خواهم شد.

آب شور دریا کاری کرده بود که لباس‌هایم به تنم بچسبد، از این رو با لباس زیر دوش رفتم و کم‌کم اورکتم را بیرون آوردم. درد زیادی توی کتف راستم پیچید. با زحمت زیاد لباس‌هایم را کندم، خون تمام حمام را سرخ کرد. دست کشیدم به بدنم، متوجه شدم که بازو و کتف راستم ترکش خورده و جراحات دارد. آب شور دریا و ایجاد چسپندگی در لباس‌ها مانع از خونریزی بیشتر شده بود.

آب شور دریا کاری کرده بود که لباس‌هایم به تنم بچسبد، از این رو با لباس زیر دوش رفتم و کم‌کم اورکتم را بیرون آوردم. درد زیادی توی کتف راستم پیچید. با زحمت زیاد لباس‌هایم را کندم، خون تمام حمام را سرخ کرد. دست کشیدم به بدنم، متوجه شدم که بازو و کتف راستم ترکش خورده و جراحات دارد. آب شور دریا و ایجاد چسپندگی در لباس‌ها مانع از خونریزی بیشتر شده بود.



جراحات

پس از پیاده شدن از بالگرد در هوادریای بوشهر یک راست به اتاق عملیات رفتم. هوای آذرماه در آن شب بسیار سرد بود. مضافاً اینکه خیس آب دریا هم بودم. ناخدا مدنی‌نژاد در همان حال مرا در بغل گرفت و گفت: می‌دانم بر شما چه گذشته است، برو کمی استراحت کن. با احترام نظامی اتاق جنگ را ترک کردم و به طرف منزلم رفتم. در آن موقع همسرم را به شهرمان فرستاده بودم تا بتوانم، بدون دغدغه به مأموریت‌های محوله بپردازم. همیشه در منزلم باز بود، در را هل دادم و به پشت افتادم. دقایقی گذشت با زحمت خودم را جابجا کردم. خواستم پوتینم را از پا در بیاورم. پاهایم ورم کرده بود و به سختی توانستم آن را از پا در بیاورم، پاشنه و نوک انگشت پای راستم کبود شده بود. حتم داشتم ران راستم هم هنگام پریدن از بالگرد به سکو کبود شده بود که این خود بر دره‌هایم افزوده می‌شد. در آن موقع توجه‌ای نکرده بودم.

من به جز نفراتی که از آب گرفته شده‌اند دیگر کسی را روی آب ندیدم، به جز مقداری زیادی جگر و خرخره و روده و جگر سفید روی آب و مقداری خون و بعد لایف رفت دیگری که روی آن مهنای علوی بود و یکی دیگر را هم دیدم که من به آنها گفتم پارو بکشید و به سمت ما بیایید و دو لایف رفت را به هم ببندیم و نفرات را تقسیم نماییم اما به علت جریان آب و باد خیلی سریع از ما دور شدند و هرکاری کردیم نتوانستیم به هم نزدیک شویم و به همین حالت روی آب بودیم و به علت سوراخ بودن لایف رفت، ما نمی‌توانستیم توی آن سوار شویم فقط اطراف آن را با دست گرفته بودیم و بعد از دو ساعت دیدیم یک ناوچه عراقی به سمت ما می‌آید که ما را اسیر بگیرد، ناگهان یک فانتوم آن را با موشک درگیر کرد و غرق شد، تقریباً بعد از نیم ساعت از این جریان بود که هلی‌کوپتر آمد و ما را یکی یکی از آب با وینچ بالا کشید و به بوشهر آورد.

حمام را سرخ کرد. دست کشیدم به بدنم، متوجه شدم که بازو و کتف راستم ترکش خورده و جراحات دارد. آب شور دریا و ایجاد چسپندگی در لباس‌ها مانع از خونریزی بیشتر شده بود. دیگر نمی‌توانستم خود را سر پا نگهدارم، به سختی و کشان‌کشان به تلفن رسیدم و به حاج سید انصاری که از پرسنل بیمارستان بود، زنگ زدم و فقط گفتم الفتی هستم، بیا منزل من.

اصلاً نمی‌دانم چطور خودش را به منزلمان رساند، وقتی مرا در آن حال دید آمبولانس خبر کرد. در دسرتان ندهم، تا بیست و چهار ساعت بیهوش بودم. وقتی هم پس از چند روز مرخص شدم، به دستور جناب مدنی‌نژاد یکی از پرسنل بیمارستان در منزل از من مراقبت می‌کرد.

حالم رو به بهبود رفت، گزارش کاملی از اقدامات و شرح ماجرای عملیات مروارید را نوشتم و به فرماندهی نیروی رزمی ۴۲۱ جناب ناخدا مصطفی مدنی‌نژاد تقدیم کردم. منبع: کتاب سلحشور کرد

▼ خلبانان هلی کوپترهای نیروی دریایی شرکت کننده در عملیات مروارید



مروری بر خاطرات محمدرضا نجاری یکی از نجات یافتگان عملیات مروارید

بعثی‌ها از ناوچه پیکان وحشت داشتند

« درآمد

روز هفتم آذر ماه ۱۳۵۹ روز رشادت و مجاهدت نیروی دریایی ارتش در عملیات مروارید بود. اقدامات غرور آفرین محمد ابراهیم همتی فرمانده ناوچه پیکان و پرسنل این ناوچه و تکاوران نیروی دریایی در انهدام دو سکوی البکر و الامیه توان اقتصادی نظامی رژیم بعث را از هستی ساقط کرد و نیروی دریایی عراق را از پا انداخت. از عملیات مروارید عده قلیلی نجات یافتند که جزئیات آن را روایت کنند. ناسروان «محمدرضا نجاری» - متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه موشک انداز «پیکان» در ناوتیپ هفتم پایگاه بوشهر - یکی از بازماندگان ناوچه قهرمان پیکان است که در آن زمان با درجه «مهنای یکم» مشغول خدمت به میهن اسلامی بود، او یکی از افرادی است که ناگفته‌های زیادی از این ماجرا دارد. در ادامه خاطرات وی که برگرفته از مصاحبه‌اش در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی است را می‌خوانید:

پایگاه، گویا کشتی تماسی گرفته بود و از مورد اصابت قرار گرفتن خودش توسط واحد سطحی ایرانی اطلاع داده بود.

در آن شرایط سخت آب و هوایی یک میگ ۲۳ عراقی به ما حمله کرد که بعد از دور زدن و شناسایی کردن ما شیرجه زد و منوچهر مردانیان و حسن چاپارکا با فایر کنترل (هدایت آتش) - که از شاگرد اول‌های این دوره در فرانسه بودند و

که کشتی چینی که برای عراق سلاح حمل می‌کرد را متوقف کنیم، یعنی اخطار بدهیم و اگر گوش نکرد برخورد کنیم. دریا هم خیلی طوفانی بود و باران شدیدی می‌آمد... رفتیم به این کشتی اخطار دادیم که مراجعت کند یا این که حق رفتن به آن سمت را ندارد، به اخطار ما توجه نکرد. این بود که با او برخورد کردیم و کشتی چینی مورد اصابت قرار گرفت. موقع مراجعت به

نیروی دریایی و آغاز جنگ تحمیلی

وقتی که جنگ شروع شد یک اعلامیه دریایی برای اخطار به واحدهایی که داخل مرزهای آبی ما می‌خواهند تردد بکنند صادر شد. همه کشورها در زمان جنگ این کار را می‌کنند. سه روز بعد از آن برای کنترل و محافظت از معابر و صیانت از کانال‌های دریایی و حمایت از واحدهای خودی و کشتی‌های تجاری ما عازم دریا شدیم. مأموریت هم این بود

با نصب تجهیزات تخریب‌کننده مثل تی‌ان‌تی و مواد منفجره موفق به از بین بردن قسمت‌هایی از سکو شدند. وقتی که ما برای تخریب کامل مراجعه کردیم، فهمیدیم که تیم تکاوری وقتی که در قسمتی از سکو مستقر شدند متوجه شدند که در قسمتی دیگر از سکو تعدادی کماندوی غواص عراقی با تجهیزات سنگین کمین کرده و منتظر موقعیتی هستند که شلیک کنند. از ما خواسته شد که از سکو جدا شده و به قسمت دیگری از سکو برویم. در واقع سکو را دور بزنیم و این نفرات عراقی را محاصره کنیم و آن‌ها را یا از بین ببریم یا به اسارت خودمان دریاوریم. ناوچه پیکان جدا شد و دور زد به پشت عراقی‌ها رفت.

اول به وسیله توپخانه آتش تهیه ریخته شد که تکاورها بتوانند موضع مناسبی بگیرند و بعضی‌ها را به اسارت دریاورند. بعد از اینکه عراقی‌ها را به اسارت گرفته شدند و آن‌ها را به ناوچه پیکان هدایت کردند چون از قبل اطلاعی از وجود نفرات عراقی نداشتیم و چیزی آماده نکرده بودیم، آن‌ها را در یکی از اتاق‌ها که محل باشگاه افسران بود حبس کردیم. این تکاورها به کار خودشان مشغول شدند و تا پاسی از شب این کار ادامه داشت.

غنیمت گرفتن ناوچه عراقی

درگیری و عملیات نیروی دریایی ایران در منطقه باعث اطلاع پایگاه دریایی ام‌القصر شد. سه واحد سطحی نظامی که ناوچه‌های تقریباً مشابه ما، ولی از نوع روسی بودند به سمت ما حمله کردند و تعدادی هواپیما همزمان منطقه را مورد شناسایی قرار دادند.

روی صفحه رادار توسط فرماندهی ناوچه و نفرات عملیاتی، مشخص شد که آنها قصد حمله و توقف عملیات و صدمه زدن به ما را دارند. پیکان به منظور ایجاد فضای باز برای عملیات مقابله به مثل از سکو جدا شد و با یکی از این واحدهای شناور که در تیررس موشک ما قرار گرفت، درگیر شد. به محض این که ما موشک اول را شلیک کردیم ابهت و حجم آتشش به قدری بود که دو واحد دیگر هر کدام از سمتی پا به فرار گذاشتند و به سمتی رفتند؛ در نقشه‌ها به وضوح مشخص بود که اینجا این قدر عمق آب کم هست که ممکن است آنها منهدم

عملاً نمی‌توانستند صادرات کنند. از آنها فقط به عنوان یک سکوی نظامی و دیدبانی و اطلاعاتی استفاده می‌شد. ما روزهای قبل می‌رفتیم این سکوها را بمباران می‌کردیم و حتی پرچم ایران را در بلندترین نقطه سکوها به اهتزاز در می‌آوردیم و این برای ما پرسنل ناوچه پیکان افتخار بزرگی بود.

در آن تاریخ کشور ما از مرزهای زمینی و هوایی مورد تجاوز عراق قرار گرفته بود. تعداد کثیری از رزمندگان ایرانی به اسارت درآمده و یا به شهادت رسیده بودند و هیچ نقطه دسترسی به آب و خاک عراق نداشتیم ولی فتح دو سکو که از نظر اقتصادی نقش خیلی مهمی را بازی می‌کرد و از نظر عملیاتی در آن تاریخ برای ما موفقیت چشمگیری بود. منتها بعد از مراجعت ما با توجه به مسافت کمی که بین بندر ام‌القصر و این دو تا سکو وجود داشت، مجدداً عراقی‌ها می‌آمدند خیلی سریع سکوها را بازسازی و بهره‌برداری مجدد می‌کردند. یعنی ارزش حیاتی‌اش این منطقه این قدر بود. بالاخره تصمیم گرفته شد که این سکوها را به طور کلی از حیز انتفاع ساقط کنیم که دشمن نتواند در فاصله زمانی کوتاه مجدداً از آن‌ها بهره‌برداری کند. اینگونه بود که عملیات مروارید طرح‌ریزی شد.

عملیات مشترک ناوچه پیکان و تیم تخریب تکاوران

برای این کار ناوچه پیکان به عنوان نوک حمله قرار گرفت. تیم تخریب تکاوران نیروی دریایی وقتی روی سکو مستقر شدند طی حدود یک شبانه‌روز

خیلی به کارشان مسلط بودند- روی آن میگ، لاک (قفل) کرده و سه گلوله به سمت آن شلیک کردند و میگ ۲۳ را در فاصله بسیار دور مورد هدف قرار دادند و میگ سقوط کرد و خلبانش هم اجکت کرد که ما به وسیله قایقی که به آب انداختیم، پلاک خلبانش را هم کندیم و به عنوان مدرک به مقر عملیاتی بوشهر تحویل دادیم.

عملیات مروارید چگونه طرح‌ریزی شد؟

طرح محروم کردن عراق از دو سکوی نفتی بزرگ البکر و الامیه در دستور کار نیروی رزمی ۴۲۱ که وظیفه مدیریت عملیاتی منطقه نیروی دریایی به عهده‌اش بود، قرار گرفت. قرار شد اول این دو سکو را منهدم کنیم. چون عراق در جنگ از این دو سکو هم به عنوان یک مجموعه اقتصادی و هم به عنوان دیده‌بانی (از نظر سوق‌الجیشی هم جای حساسی بود) استفاده می‌کرد. چون هواپیماهای ما موقع بمباران عراق برای مخفی بودن از دید رادار دشمن در سطح آب پرواز می‌کردند، این سکوها بسیار جای مناسبی برای شناسایی، اطلاع دادن و آمادگی پدافند عراق بود.

با شناسایی که از قبل روی این سکوها انجام شده بود، قرار شد ما آن‌ها را به اشغال خودمان دریاوریم و منهدم کنیم طوری که نتوانند به اهدافشان از بابت شناسایی واحدهای پروازی و حتی سطحی ما برسند. ما روز قبل از هفتم آذر عزیمت کردیم. البته روز قبل از آن این سکوها را بمباران کرده بودیم و از لحاظ بهره‌برداری نفتی منهدم شده بودند و



شد. وقتی به شهید همتی گفتم که به طرف ما موشک شلیک کردند، آمدم نگاه کردیم دیدیم موشک در حال نزدیک شدن به سمت ناوچه است. موشک اول و دوم را که منهدم کردیم ولی با دو موشک بعدی مورد اصابت قرار گرفتیم. یکی از همکارهایم یعنی شهید بیکوردی را دیدم که می‌خواهد توی آب بپرد که زنگ ترک ناو زدند. بعد یکی از همکارهای دیگرم که از اسرا نگهداری می‌کرد و مسلح هم بود، به نام شهید سلطان براقی به آب پرید. واقعا باورم نمی‌شد که ناوچه پیکان غرق می‌شود. فرمانده پیکان را به وضوح می‌دیدم که حاضر نشد ناوچه را ترک کند. حتی با وجود اصرار من و با توجه به اینکه ناو موشک خورده بود ولی ایشان ماند. شهید همتی واقعا انسان باشعور، متخصص و آگاهی بود. او بسیار شجاع، بی‌باک و فوق‌العاده هم مهربان بود.

در جستجوی راه نجات

بعد از این که به داخل آب پریدم انفجار خیلی شدیدی رخ داد و من از ناحیه سر و گوش و دست راست دچار صدمه شدم. رفتم زیر آب بعد آمدم بالا دیدم ژاکتی که پوشیده بودم و بادی بود ترکش خورده و سوراخ شده. یک شلواری

جنگ بی‌سابقه در دریا

قبل از این که سکو را ترک کنیم رادار را روی ECM (حالت ضد جنگ الکترونیکی) می‌گرفتم و به فرمانده گزارش می‌دادم. آن روز یکی از هواپیماها شناسایی شد و فرمانده منطقه دستور داد که به سمت پایگاه حرکت کنیم. حدود ۷-۸ مایلی که از سکوی الامیه دور شده بودیم که از طرف واحدهای عراقی به وسیله موشک «استیکس» به سمت ما شلیک کردند. در جنگ‌های دریایی کمتر سابقه داشت که یک واحدی با توجه به سرعت محدودی که واحدهای شناور دارند، بتواند از یک موشک با سرعت بیش از یک «ماخ» جان سالم به در ببرد که ناوچه پیکان این کار را کرد. موشک اولی را که زدند ناوچه پیکان توانست آن را به وسیله توپ منهدم کند. موشک دوم با مانور به موقعی که ناوچه پیکان کرد، از سمت پاشنه به سمت آب رفت و منفجر شد و این بار دیگر دو موشک شلیک کردند که متأسفانه ناوچه پیکان از قسمت موتورخانه، پاشنه و سینه مورد اصابت قرار گرفت و تعدادی از پرسنل به شهادت رسیدند.

شهید همتی؛ فرمانده دلیر ناوچه پیکان

درست در ظهر روز جمعه بود که مورد اصابت قرار گرفتیم و ناوچه پیکان غرق

بشوند. واحدی که به وسیله موشک مورد اصابت قرار گرفت، بعد از لحظاتی از صفحه رادار محو شد یعنی منهدم شد و واحد دیگر در قسمتی از صفحه رادار حرکتش صفر شد. یعنی به حالت ساکن درآمد و برای ما سؤال شد که این چرا حرکت نمی‌کند؟ ما به سمت این هدف رفتیم و دیدیم که تمامی افرادش از ترس داخل آب ریختند، چون احساس می‌کردند اگر به سمت ما بیایند می‌زیمش. ما هم آن ناوچه را به تصرف خودمان درآوردیم. در نیروی دریایی سابقه نداشت که یک واحد نظامی سالم غنیمت گرفته بشود، ما این واحد رزمی را به اسارت گرفتیم و بعد از چند لحظه نیروی رزمی به ما دستور انهدامش را داد و ما هم منهدمش کردیم.

شب هفتم آذر بود و با طلوع خورشید و روشن شدن هوا و با انهدام سکوی الامیه کار تکاورها هم تمام شد و با هماهنگی که انجام شد، قسمتی از تکاورها از روی سکو با هلی‌کوپتر به سمت منطقه دوم منتقل شدند و قسمتی هم با ناوچه پیکان. یعنی جمعیت ناوچه پیکان با نیروی معمول و پرسنل خود ناوچه که حضور داشتند چیزی حدود ۶۵ نفر شده بود که ۹ نفر هم اسیر عراقی در ناوچه وجود داشت.



یا برادرم یا داییام یا عمویم یا پسر خاله‌ام من اسمش این بوده، چه اطلاعی از او داری؟ من هم با یک بهت خاصی فقط نگاه می‌کردم، چون حتی پدر و مادرم را هم نمی‌شناختم.

چرا بعضی‌ها از ناوچه پیکان وحشت داشتند؟

در آن معرکه جمعاً شش موشک به سمت ما شلیک کردند. چون قبلاً ناوچه پیکان بخش اعظمی از نیروی دریایی عراق را منهدم کرده بود. ما خیلی راحت از اسکله جدا می‌شدیم و مثل کسی که می‌خواهد به شکار برود به عملیات‌های مختلف می‌رفتیم اوزاها را شکار می‌کردیم و به راحتی برمی‌گشتیم. هر دفعه یکی دو تا از واحدهای رزمی عراق را منهدم می‌کردیم و آنها وحشت زیادی از ناوچه پیکان داشتند و به خاطر همین شش تا موشک شلیک کردند تا چیزی از پیکان باقی نماند.

بلایی که ناوچه پیکان به سر نیروی دریایی عراق آورد باعث شد در فاصله زمانی خیلی کوتاهی قبل از این که آنها بتوانند آسیبی به مرزهای آبی، بنادر، خطوط مواصلاتی و روند استخراج نفت ما برسانند، تهدیدشان در نطفه خفه شد. یعنی نیروی دریایی عراق در کوتاه مدت از بین رفت. ارزش این کار شاید حتی تا سال‌های سال معلوم نشود که نیروی دریایی چه خدمت بزرگی در این جنگ کرد به خاطر این که بنادر حفظ شد و عرضه فرآورده‌های نفتی و مواد غذایی از بنادر ادامه داشت تا مملکت دچار بحران نشود. خیلی سریع کل نیروی دریایی عراق از بین رفت.

شما فکر کن اگر تمام این منابعی که مایحتاج عمومی مردم از قبیل گندم، فرآورده‌های نفت مثل بنزین و گازوئیل و هر چیزی که لازم داشتیم، اگر این‌ها در تصرف عراق بود و اگر ما محاصره کامل می‌شدیم، اگر یک کشتی گندم به این مملکت نمی‌رسید در داخل مملکت چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر کشتی بنزین و یا گازوئیل امنیت نداشت که محموله‌اش را تخلیه کند، همان تانک‌های ما بدون گازوئیل و بنزین چه کار می‌کردند؟ اگر مایحتاج و سوخت مردم در سراسر کشور تأمین نمی‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ نقش نیروی دریایی نقش خیلی بزرگی بود که باید ساعت‌ها راجع به آن فکر کنیم.

من برگشتم نگاه کردم دیدم خلبانش با سرعتی که داشت به طرف ما برگشت، احساس کردم ما را دیده است. یک نقطه امیدی در دلم روشن شد. بیشتر از یک ساعت گذشت و صدای هلی‌کوپتری را شنیدیم که برای نجات ما آمد. آن خلبان نیروی هوایی اطلاع داده بود و هلی‌کوپتر برای نجات ما آمد و به خواست الهی نجات پیدا کردیم.

فراموشی ناشی از موج انفجار

وقتی من را از آب گرفتند به خاطر موج انفجار هوش و حواس درست و حسابی نداشتم. دچار فراموشی موقت شده بودم. وقتی من را به بیمارستان نیروگاه اتمی بوشهر آوردند، هیچ چیزی حتی اسمم را هم به خاطر نداشتم. چند تا ترکش از موشک در سرم به جا مانده بود که آن‌ها را بعد از چند عمل جراحی درآوردند. بعد طبق آدرسی که از سوابق من درآوردند من را به همراه یک نفر دیگر به تهران فرستادند و برای ادامه معالجات به پدر و مادرم معرفی کردند. چون اسمم را جزو شهدا رد کرده بودند پدر و مادرم این طرف و آن طرف دنبال جنازه من می‌گشتند. بعد کسی مشابه نام من در بیمارستان جاده کرج پیدا کرده بودند، گفته بودند یک نفر به این نام داریم ولی دو تا پایش قطع شده. رفتند دیدند که تشابه اسمی است. خلاصه به آن‌ها اطلاع دادند که امروز پسر شما را فرودگاه می‌آورند. آن‌ها یک دفعه دگرگون شده بودند و گفته بودند که او شهید شده است. گفتند: نه؛ شهید نشده. بعد پدر و مادر و خواهرم آمدند، من دیدم یک پیرمرد و پیرزنی بالای سرم گریه می‌کنند. یک جایی انگار آن‌ها رو دیده بودم ولی نمی‌شناختمشان. دیدم که من را بغل می‌کردند. آن‌ها هم نمی‌دانستند که من فراموشی دارم. می‌گفتند که چرا این قدر سرد برخورد می‌کند. همراه من متوجه‌شان کرد که من کسی را نمی‌شناسم. بعد معالجات اولیه شروع شد و کم‌کم حالت طبیعی‌ام برگشت، البته حدود یک سال طول کشید و بعد از آن فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است.

تعداد محدودی از پرسنل ناوچه پیکان نجات پیدا کرده بودند و هر کسی که فامیلش در آن حادثه به شهادت رسیده بود به خانه ما می‌آمد و می‌گفت پسر

پایم بود. دوباره برگشتم ندره حفاظتی دور ناو که پاره شده بود را گرفتم و بالا رفتم و لباس‌ها را درآوردم و این شلواری که مزاحمت داشت و چند تا یادگاری که از روی سکو آورده بودم - چند تا نارنجک بود- را توی جیبم گذاشتم و پول و ساعت و هر چه که بود را در آب ریختم. یکی از هم‌رزم‌هایم شهید نوروزی سکوی موشک روی پایش افتاده بود و قطع شده بود، جنازه او را به آب انداختم و خودم هم در آب پریدم.

تعدادی از پرسنلی که زودتر پریده بودند فاصله زیادی از ما داشتند. ساعتی پس از عملیات هلی‌کوپتر هوادریایی آمد و آن‌ها را نجات داد. ولی ما چون دورتر از منطقه عملیاتی بودیم ما را ندید. من هم چون سرم شکافته بود و با آب شور می‌سوخت و سردم بود هی سرم را زیر آب می‌کردم که گرم بماند. به هر حال اجسام مختلفی روی آب بود که ما لای آن‌ها گم شده بودیم. بعداً که پرسیدم چرا دنبال من نیامدید؟ گفتند که هواپیماهای عراقی حمله کردند.

ما شب هشت آذر را در آب بودیم. یکی از آن اسرای عراقی هم دور و بر ما بود که البته خودش هم خیلی ابراز ندامت و پشیمانی می‌کرد و خیلی متألم شده بود و گریه می‌کرد. من در اثر افت فشار و خونریزی هی بیهوش می‌شدم. چیزی احساس نمی‌کردم. وقتی که به هوش می‌آمدم می‌دیدم که مژه‌هایم در اثر خونا به‌ای که روی صورتم هست به هم چسبیده بود. چشم‌هایم باز نمی‌شد. فقط از نور خورشید روز را می‌فهمیدم. همه‌اش هم سراب می‌دیدیم. می‌دیدیم یک قایقی در چند صد متری ما هست. از ناامیدی شنا می‌کردم می‌دیدم که نه سراب بود.

دچار ضعف شده بودم و احساس می‌کردم که دیگر آخرین توانم هم دارد تمام می‌شود. حتی نور خورشید را هم دیگر نمی‌دیدم. همه جا برای من تاریک می‌شد. با این که به خاطر موج انفجار صدای سوت خیلی شدیدی در گوش من بود و هیچ چیز را نمی‌شنیدم، یک دفعه یک صدایی را شنیدم، زیر پیراهن قرمز رنگی تنم بود و مخصوصاً آن را درنیاورده بودم که تشخیص راحت باشد. نگاه کردم دیدم یک هواپیمای جنگنده اف ۴ نیروی هوایی دارد در سطح آب پرواز می‌کند تا برود ام‌القصر را بزند.



روایت تکاور «محمد ویژه نواز» از عملیات دریایی شهید صفری و نقش ناوچه پیکان در آن عملیات؛

امید و پشتیبان مان «پیکان» بود

« در آمد

«محمد ویژه نواز» متولد سال ۱۳۳۸ در بندرانزلی است. او دوره آموزش تکاوری را در منجیل گذراند و در سال ۱۳۵۹ به همراه گردان تکاوران دریایی به فرماندهی ناخدا صمدی در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر در مقابل ارتش بعث عراق نقش آفرینی کرد. او و همزمانش جزو آخرین نفراتی بودند که از خرمشهر خارج شدند. ویژه نواز سپس در عملیات انهدام سکوهای نفتی البکر و الامیه عراق که به عملیات شهید صفری معروف است، حضور یافت. در ادامه روایت وی از حضور در این عملیات و نقش ناوچه پیکان و شهید همتی را که برگرفته از کتاب «تکاور ویژه» خاطرات شفاهی وی است، می خوانید:

و نیروی هوایی هم پشتیبانی مان می کند. گفتند که اسکله ها فقط توسط ناوچه های عراقی حفاظت می شود و حتی گاهی هواپیماهای ما آنجا را بمباران می کنند.

آمادگی های پیش از عملیات

ما ورزش می کردیم و سعی می کردیم بدنمان روی فرم باشد و آمادگی جسمانی داشته باشیم. هنوز دستور عملیاتی صادر نشده بود. هماهنگی های عملیاتی پرسنل عملیات ویژه

عراق را تخریب کنیم. وقتی فهمیدم جزو گروه تخریب اسکله های عراق هستم، خیلی خوشحال شدم. چیزی درباره اسکله ها نمی دانستم. با خودم گفتم: «خدایا، اسکله کجاست، چه شکلی است؟» ذهنیتم این بود که اسکله ها کوچک، در خاک عراق و اطراف قسمت ساحلی هستند. در مورد ابعاد عملیات و اسکله ها چیزی به ما نگفتند. ولی به ما اطمینان دادند زمانی که حرکت می کنیم توسط ناوچه پیکان پشتیبانی می شویم

ما پس از سقوط خرمشهر به پایگاه دریایی بوشهر رفتیم. جایی که مستقر شدیم، اسمش «کارخانجات» بود. کارخانجات کنار کانال آب و جایی که ناوها پهلو می گرفتند، بود. آنجا دو نوع اسکله نظامی بتونی و شناور داشت. یگان عملیات ویژه در آنجا، یک ساختمان و یک انبار بزرگ تجهیزات داشت. مستقر که شدیم قرنطینه مان کردند و نگذاشتند از یگان خارج شویم. بعد جمع مان کردند و گفتند قرار است دو اسکله نفتی «البکر» و «الامیه»

هوا سمت اسکله حرکت می‌کردیم. از یدک‌کش دائم با ناوچه پیکان در تماس بودند. ناوچه پیکان به ما روحیه می‌داد و می‌گفت خیالتان راحت باشد، هر جا دشمن را در رادار ببینیم هدف‌ها را می‌زنیم، شما بروید کارتان را انجام دهید.

شب که شد، باد شدیدی وزید و دریا طوفانی شد. اتاق عملیات بوشهر دائم با فرمانده ما در تماس بود. در همان وضعیت شناور ما نزدیک اسکله البکر شد تا گروه اول را پیاده کند، ولی موج چنان ارتفاع گرفت که یدک‌کش نتوانست پهلوی بگیرد. سروانی که با ما بود، گفت: «با این وضعیت نمی‌توانیم مواد منفجره خالی کنیم. باید عقب‌نشینی کنیم.»

به سوی اسکله‌های ایران و چاه اردشیر برگشتیم. یک روز آنجا ماندیم. مواد منفجره و تجهیزات را روی سکوی اردشیر خالی کردیم. یدک‌کش هم به بوشهر رفت. قرار شد ناوچه پیکان ما را با پشتیبانی ناوچه جوشن به اسکله‌ها ببرد.

اعزام با پیکان

بالاخره تمام تجهیزات را داخل ناوچه پیکان گذاشتیم و حرکت کردیم. دریا آرام بود. وقتی به اسکله البکر رسیدیم، آب جزر بود. ناوچه سریع، دوازده نفر مأموریت البکر را پیاده کرد. حدود هفت هشت دقیقه طول کشید؛ من جزو دوازده نفر مأموریت تخریب اسکله الامیه بودم. ناوچه بعد از اسکله البکر با احتیاط سمت اسکله الامیه رفت.

تی‌ان‌سی‌ها را داخل کوله‌پشتی‌های تکاوری روی عرشه چیده بودیم و رویش هم تور کشیده بودیم که چنانچه موج زد، پریشان نکند. قایق جمینی را به ناوچه پیکان بسته بودیم و داخل آب به صورت یدک همراهان می‌کشیدیم. در تاریکی شب فقط تاسیسات جلوی اسکله را می‌دیدیم که یک ساختمان پنج طبقه بود. قرار بود رحمان الفتی فرمانده عملیات و محمود امیدیان در اسکله الامیه برای شناسایی پیاده شوند تا مطمئن شوند کسی در اسکله نیست. این‌ها که پیاده شدند، ما داخل ناوچه کنار پایه‌های اسکله ماندیم.

درگیری پیکان با ناوچه‌های عراقی

سه چهار دقیقه بعد از رفتن الفتی و امیدیان، همتی فرمانده ناوچه پیکان روی عرشه آمد و گفت: «در رادار دو تا هدف دارد می‌آید طرفم. من مجبورم درگیر شوم، فرصت نمی‌شود صبر کنیم، شما باید سریع تی‌ان‌تی‌ها را

نظامی هم تنمان نبود و عین ماهی‌گیرها بودیم تا چنانچه شناسایی شدیم، فکر کنند، کشتی ماهی‌گیری است.

غروب بود که با پشتیبانی ناوچه‌های پیکان و جوشن با یدک‌کش از کنار کانال حرکت کردیم. چون دوره تخریب دیده بودیم، در مسیر تی‌ان‌تی‌ها را به صورت دو پوند، پنج پوند یا ده پوند داخل پارچه‌های مخصوص براساس جدولی که داشتیم دسته‌بندی کردیم. تمام تجهیزات را آماده کردیم که اگر در محل فرصت این کار را نداشتیم، مقداری مواد منفجره آماده داشته باشیم.

من یک قایق جمینی از آقای خلیلی که از پرسنل مهنای بندرگاه کارخانجات بود تحویل گرفته بودم که بسته بودیم پشت یدک‌کش تا چنانچه نتوانستیم با یدک‌کش به اسکله برسیم، بتوانیم تی‌ان‌تی‌ها را داخل جمینی بگذاریم و با شنا و غواصی وارد اسکله شویم و آن‌ها را با خودمان داخل اسکله ببریم؛ تجهیزات غواصی را هم با خودمان برده بودیم.

همه این‌ها توسط فرمانده‌مان رحمان الفتی، برنامه‌ریزی و پیش‌بینی شده بود و او همه چیز را کنترل می‌کرد. یک افسر عملیاتی به نام سروان کیوان شکوهی نیز همراهان بود که رابط ما با اتاق عملیات جنگ در بوشهر بود و دائم با آنجا در تماس بود.

عقب‌نشینی به اسکله اردشیر

منطقه عملیات قبلاً توسط ناوچه پیکان در عملیات اشکان، شناسایی شده بود؛ به ما گفته بودند که تعدادی از ناوهای ما در آن عملیات از دور اسکله‌ها را با توپ زدند. هواپیماهای ما هم چند جای اسکله را هدف قرار دادند.

یدک‌کش خیلی آرام به سوی اسکله رفت. معطل کرد تا غروب شود. باید در تاریکی

یدک‌کش خیلی آرام به سوی اسکله

رفت. معطل کرد تا غروب شود. باید

در تاریکی هوا سمت اسکله حرکت

می‌کردیم. از یدک‌کش دائم با

ناوچه پیکان در تماس بودند. ناوچه

پیکان به ما روحیه می‌داد و می‌گفت

خیالتان راحت باشد، هر جا دشمن را

در رادار ببینیم هدف‌ها را می‌زنیم،

شما بروید کارتان را انجام دهید.

توسط رحمان الفتی، اسماعیل بابایی و طاهر فیوضی با اتاق جنگ بوشهر که واحد رزمی ۴۲۱ بود، انجام می‌شد. یکی دو روز که از آمدن الفتی گذشت، دستور عملیاتی را برایمان تشریح کرد و نفرات و وظیفه ما را مشخص کرد. همان جا به ما گفت که اسم عملیات شهید جواد صفری است؛ همیشه به فکر جواد بودم و یادش همیشه با ما بود. آنجا هم که اسمش را شنیدم به یادش افتادم.

از آن روز به بعد، بدون اینکه از پایگاه دریایی بوشهر خارج شویم، عملیات‌مان را یک هفته در یگان عملیات ویژه تمرین کردیم؛ به صورت لفظی صحبت می‌کردیم که براساس دستور عملیاتی که آمده چه کار باید کنیم. مثلاً می‌گفتیم مواد منفجره را باید به این صورت جاسازی کنیم. این اطلاعات را هم به ما دادند که فاصله اسکله از آبادان - خرمشهر چقدر است و اگر ناوچه‌های دشمن از خور عبدالله آمد، چه کسانی درگیر شوند تا بقیه نفرات بتوانند سریع مواد منفجره را جاسازی کنند.

اعزام به دریا

در زمانی که تعیین شده بود، آماده حرکت شدیم. قبل از حرکت ما را برای نوشتن وصیتنامه بردند. کسانی که متاهل بودند می‌نوشتند که اگر چیزی از آن‌ها ماند، به خانواده‌شان برسد. من چیز خاصی نداشتم، ولی نوشتم هر چیزی دارم به پدر و مادرم برسد و خطاب به آن‌ها نوشتم به هر حال جنگ است و وظیفه دارم در راه کشورم جانفشانی کنم و اگر کشته هم شوم، در راه وطنم بوده و برایم افتخار است. بعد از نوشتن، وصیتنامه را تحویل دادیم.

برای این عملیات تعدادمان ۲۴ نفر بود؛ دوازده نفر از بچه‌های اس‌بی‌اس بودیم و از دوازده نفر بچه‌های گردان تکاوران هم به عنوان تفنگدار دریایی برای پاکسازی کمک گرفته شد. نوع تجهیزاتمان را مشخص کردند و تمام تجهیزات لازم برای تخریب اسکله را در اختیارمان قرار دادند. مقدار تجهیزات پنج هزار پوند تی‌ان‌تی بود که ۲۵۰۰ پوند تی‌ان‌تی برای هر اسکله در نظر گرفته بودند. حدود پنجاه حلب بیست لیتری بنزین سوپر و تعدادی نارنجک آتش‌زا همراه داشتیم تا شعاع تخریب آتش آنجا را زیاد کنیم. حتی سلاح و دستگاه‌های تاکتیکی غواصی هم داشتیم.

حرکتمان توسط یدک‌کش بود که شرکت نفت در اختیار ارتش قرار داده بود. یدک‌کش را به صورت قایق ماهی‌گیری درست کردیم و وسطش تور ماهی‌گیری گذاشتیم. حتی لباس

✓ سه چهار دقیقه بعد از رفتن الفتی و امیدیان، همتی فرمانده ناوچه پیکان روی عرشه آمد و گفت: «در رادار دو تا هدف دارد می آید طرفم. من مجبورم درگیر شوم، فرصت نمی شود صبر کنیم، شما باید سریع تی ان تی ها را روی اسکله خالی کنید.» گفتیم: «جناب همتی، تا این دو نفر که رفتند شناسایی نیابند و به ما نگویند ما نمی توانیم مواد منفجره را روی اسکله خالی کنیم.» گفت: «نه، نمی توانم منتظر بمانم. احتمال درگیر شدن با این ناوچه ها هست. قبل از اینکه بروم تو بُردِ موشکشان باید آن ها را بزنی.»

روی اسکله خالی کنید.» گفتیم: «جناب همتی، تا این دو نفر که رفتند شناسایی نیابند و به ما نگویند ما نمی توانیم مواد منفجره را روی اسکله خالی کنیم.» گفت: «نه، نمی توانم منتظر بمانم. احتمال درگیر شدن با این ناوچه ها هست. قبل از اینکه بروم تو بُردِ موشکشان باید آن ها را بزنی.»

یک نردبان آهنی زنگ زده آنجا بود. من و قلی پور سریع نردبان را گرفتیم و بالا رفتیم. یک شلنگ آتش نشانی دیدم. آن را پایین انداختم و بچه ها سریع تی ان تی های داخل کوله پشتی را به شلنگ بستند و بالا کشیدند. ما هم همزمان بنزین ها را بالا کشیدیم. بچه ها همه وسایل شان را بالا کشیدند و تمام تجهیزات را روی اسکله ریختیم. ساعت ۳ نیمه شب بود و دیگر نفهمیدم جیمینی چه شد و کجا رفت. ناوچه پیکان جدا شد و رفت. ما در تاریکی ماندیم و نگران بودیم الفتی و امیدیان که برای شناسایی رفته بودند، وقتی برگشتند ما را اشتباهی به جای دشمن هدف قرار ندهند.

پنج دقیقه بعد از جدا شدن ناوچه پیکان، یکمرتبه دیدیم گلوله هایی از ناوچه شلیک می شود؛ ناوچه پیکان با ناوچه عراقی درگیر شده بود. چیزی روشن شد و به صورت نورانی به هدفی خورد و منفجر گردید. پشتش گلوله های توپ ناوچه پیکان شلیک می شد. ما در آن تاریکی فقط تماشا می کردیم و همه اش دعا می کردیم: «خدایا، ناوچه پیکان بتواند ناوچه دشمن را بزنی.» چون می دانستیم

که فقط با پیروزی ناوچه پیکان می توانیم از اسکله برگردیم.

هوا کم کم داشت روشن می شد که الفتی و امیدیان برگشتند. الفتی گفت: «شما چرا بیرون آمدید؟ چی شده؟» برایش توضیح دادیم. گفت: «آماده شوید.» گروه پاکسازی سریع در اسکله مستقر شد. دوربین و بی سیم داشتند. ما هم که گروه تخریب بودیم روی اسکله بودیم. مواد منفجره آماده بود. فرمانده گفت: «قبل از اینکه شما را تقسیم کنم، فعلاً هر کدام یک جای اسکله بمانید.»

از ناوچه پیکان بی سیم زدند و گفتند که شما خیالتان راحت باشد، ما دو هدف اوزا را زدیم، شما کارتان را انجام دهید. ما هم می رویم خور عبدالله را ببندیم. هر هدفی بیاید، آن را می زنیم.

پاکسازی و تی ان تی گذاری

الفتی نفرات را برای پاکسازی کامل اسکله تقسیم کرد. ساختمان جلوی اسکله یک ساختمان پنج طبقه فایبرگلاس پیش ساخته بود. من، یونس مقدم، قلی پور و حسین محمدی این ساختمان را گشتیم. در حین جستجوی متوجه شدیم قسمت بالای آن جایگاه خارجی هایی بوده که برای عراق کار می کردند. در اتاق های پایین هم عراقی ها بودند. داخل تمام اتاق ها عکس صدام بود. قلی پور با چکش قاب ها را از دیوار می انداخت و می شکست.

بعد فرمانده آمد، بچه ها را جمع کرد و هر کدام را به یک قسمت فرستاد. ساعت ۱۰ صبح به ما بی سیم زدند و گفتند: «دو هواپیما عراقی به طرف اسکله می آید. زیر پایه ها مخفی شوید.» هواپیما به قدری پایین شیرجه رفت و از بغل اسکله رد شد که ما خلبان عراقی را دیدیم و می توانستیم به طرفش تیراندازی کنیم، ولی اجازه نداشتیم. جنگنده های ما سریع از بوشهر آمدند و هواپیماهای عراقی فرار کردند. من، الفتی و امیدیان قرار بود قسمت فنی و تعمیرات را تی ان تی گذاری کنیم. هدف ما تخریب تأسیسات روی اسکله بود. در مناطق مورد نظر مواد منفجره را جای گذاری و سیم کورتکس هم که زیر اسکله بود، به سیم مواد منفجره وصل کردیم. کنار مواد منفجره هم سه باک بنزین و دو عدد نارنجک آتش زار گذاشتیم تا شعاع تخریب بیشتر شود.

همین طور که این کارها را می کردیم، مطمئن بودیم ناوچه پیکان و نیروی هوایی هوایمان را دارند. دیده بان های روی اسکله هم با دوربین نگاه می کردند و مراقب بودند. اسکله پُر از لوازم و تجهیزات بود. تا جایی که توانستیم

وسایل موجود در اسکله را تخریب کردیم. به طور مثال یکی از تاورها، لیفتراک ها را روشن کرد و داخل آب انداخت؛ پانزده شانزده تا لیفتراک داخل آب پرت کرد.

بازگشت با پیکان

به ما گفتند: «ساعت ۱۲ شب ناوچه پیکان می آید دنبالتان شما را می برد.» مواد منفجره در سه مدار آماده به فتیله های زمانی بود؛ فتیله ها نیز به سیم های کورتکس وصل بودند. گروه البکری ها هم همین کارها را هم زمان با ما انجام داده بودند.

۲۱ ساعت در اسکله الامیه بودیم. ناوچه پیکان که آمد ما را ببرد، باز هم آب جزر بود. بچه ها می خواستند بعضی وسیله ها را با خودشان بیاورند که ناخدا همتی فرمانده ناوچه پیکان گفت: «سریع سوار شوید، احتمال دارد از خور عبدالله ناوچه دشمن بیاید.» بچه ها غنیمتی ها را گذاشتند، سریع سوار شدیم و سمت ایران راه افتادیم. در مسیر به ما گفتند که تبریک عرض می کنیم، فتیله های زمانی آتش زده شد و اسکله های البکر و الامیه تخریب شد.

من برای انجام این ماموریت ۹ ماه ارشدیت درجه گرفتم؛ گروه بان یک بودم و استوار دوم شدم. دو سه روز بعد از ماموریتمان انفجار اسکله را از تلویزیون دیدیم؛ از بوشهر فیلم بردار برده بودند و در آخرین مرحله عملیات که انفجار اسکله بود، موقعی که هلی کوپتر رفته بود روی اسکله ها که نفرات ما را سوار کند، فیلم برداری کرده بودند. فهمیدیم که اسکله الامیه بیشتر از البکر تخریب شده بود.

عملیات مروارید

چند روز بعد از عملیات شهید صفری، عملیات مروارید اجرا شد که تعدادی از تاورهای عملیات ویژه دوباره به اسکله البکر رفتند. آقای الفتی دو نفر از بچه های اس بی اس را انتخاب کرد و برای عملیات با خودش برد. آن ها که رفتند ما در بوشهر آماده باش ماندیم.

در عملیات مروارید، تعدادی از دوستانمان همچون میرمسعود حسینی شهید شدند. ناوچه پیکان هم کامل زیر آب رفت. بعد از آن خیلی ها، حتی در نیروی دریایی فکر می کردند تخریب اسکله های البکر و الامیه در هفتم آذر و در عملیات مروارید انجام شد، در حالی که تخریب اسکله ها در عملیات شهید صفری انجام شده بود و در عملیات مروارید فقط به اسکله البکر حمله شد که میزان تخریب قبلی بیشتر شود.



روایت ناخدا سوم شهید علی اصغر سلیمانی از ناوچه پر افتخار پیکان و فرمانده شهیدش

همیشه آمادگی صد در صد برای انجام مأموریت داشتیم

درآمد

علی اصغر سلیمانی متولد شهر زابل، سال ۱۳۵۷ وارد نیروی دریایی ارتش شد. او مسئول مخابرات ناوچه پیکان در عملیات مروارید بود و همراه این ناوچه به مقابله با دشمن بعثی و همراهی با شهید محمد ابراهیم همتی و دیگر پرسنل این ناوچه پرداخت. علی اصغر سلیمانی سال ۱۳۷۰ فرماندهی تیپ امام حسین (ع) نیروی دریایی ارتش در بندرعباس را بر عهده گرفت، وظیفه این تیپ پدافند در جزایر خلیج فارس همچون تنب بزرگ، تنب کوچک، سیری و لاوان بود. وی سپس به بندرانزلی منتقل شد و علاوه بر وظایف سازمانی اش مسئولیت دارالقرآن نیروی دریایی در بندر انزلی را هم عهده دار شد. علی اصغر سلیمانی سپس به چابهار رفت و به عنوان معاونت نظامی عقیدتی سیاسی نیروی دریایی ارتش منصوب شد. وی که سابقه حضور ۹۶ ماهه در خاک و آب مناطق عملیاتی جنگ را داشت روز ۱۵ آذرماه ۸۴ و حین سفر به چابهار برای برپایی رزمایش «عاشقان ولایت» در سانحه هوایی هواپیمای C ۱۳۰ به شهادت رسید. او در حوزه تفسیر و درک و مفاهیم قرآنی نیز فعالیت داشت و همچنین به شعرسرایی درباره اهل بیت (ع) نیز می پرداخت. متن حاضر بخشی از خاطرات وی از عملیات مروارید به نقل از کتاب «آب و آتش»، نوشته سید جلال موسوی است.

جنگ که آغاز شد...

۳۱ شهریور ۱۳۵۹ روز شروع جنگ تحمیلی و هشت سال دفاع مقدس بود. به یاد دارم که لحظه آغاز این جنایت هولناک، روی پل فرماندهی ناوچه پیکان قرار داشتم و به چهره یکی از دوستان روی عرشه نگاه

آنها شکاری های دشمن بودند که به طور ناموفق به پایگاه ششم شکاری بوشهر حمله کرده بودند، اما به یاری خدا مانند دیگر حمله هایشان به پایگاه های هوایی کشور ناموفق بودند. زمان حمله هواپیماهای دشمن بیشتر

می کردم. ناگهان غرش هواپیمای شکاری که توأم با صدای انفجاری بود را از سمت پایگاه نیروی هوایی شنیدم. چند لحظه بعد دودی بلند شد و سه فروند هواپیمای شکاری را دیدم که در ارتفاع خیلی کم در حال فرار بودند.



را سرنگون کردیم که هم اکنون به نشانه یکی از افتخارات کارکنان ناوچه همیشه قهرمان پیکان ثبت و لاشه آن در جهاد سازندگی بوشهر موجود است. بعد از انجام این عملیات که خیلی هم خطرناک بود- چون در صورت بروز یک اشتباه در رادار و محاسبات دریایی و هوایی باعث می‌شد به جای شکاری دشمن، شکاری خودی را مورد اصابت قرار دهیم- به اسکله برگشتیم.

شب‌های اسکله

شب‌های اسکله هم خالی از خاطره نبود، حملات هوایی دشمن به طرف ما به طور مرتب به ویژه غروب و صبح‌ها انجام می‌گرفت و در هنگام حمله دشمن، کارکنان به جز عوامل نگهبانی می‌بایست ناو و ناوچه را ترک می‌کردند و به پناهگاه می‌رفتند. در آن هنگام صدای شلیک توپ‌ها و آتش‌بارها به قدری شدید بود که هر کس با عجله به طرف پناهگاه هجوم می‌برد.

یادم هست در یکی از آن شب‌ها یک نفر در آب افتاده بود. مجید از کارکنان ناوچه پیکان- مجید پورعبدالله یکی دیگر از بازماندگان ناوچه جاوید پیکان است- از بالای عرشه او را تهدید می‌کرد و از او که در حال نجات خود بود، به شوخی می‌پرسید: جواب بده بینم خلبان عراقی هستی یا ایرانی؟!

ماموریت جدید

حدود بیست روزی از جنگ می‌گذشت، با

مدتی کوتاه بین نیروی دریایی و هوایی بوشهر هماهنگی ایجاد شد و در هنگام عزیمت به دریا افسر خلبان هماهنگ‌کننده از نیروی هوایی با ما به دریا می‌آمد تا در هنگام انجام مأموریت، عقابان تیزپرواز نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مشکلی نداشته باشند.

شکار میگ عراقی

یک شب که در لنگرگاه بودیم و من نگهبان اتاق رادیو بودم، از دستگاه بی‌سیم صدایی شنیدم که معرف ناوچه ما (پیکان) بود. پیامش را دریافت کردم. پیام از خلبان اف-۱۴ خودی بود و متن پیام این بود: «من میگ شکاری دشمن را دنبال کردم و تصمیم داشتم آن را مجبور کنم در فرودگاه نیروی هوایی بوشهر بنشیند اما به دلیل جوی و موقعیت خودم این امکان میسر نشده. تا چند ثانیه دیگر آن را به طرف شما هدایت می‌کنم و شما با توپ آن را سرنگون کنید.»

مثل این که نظرش این بود حیف است موشک خودش را خرج او کند و می‌خواست با گلوله توپ ناوچه آن میگ دشمن که به حریم هوایی کشورمان تجاوز کرده بود، سرنگون شود.

پیام را به ناخدا همتی فرمانده ناوچه دادم و با یک هماهنگی در فاصله زمانی کوتاه، هنگامی که میگ شکاری دشمن در بُرد راداری و تیررس توپ‌های ناوچه قرار گرفت، با توپ ۷۶ میلی متری سینه ناوچه و توپ ۲۳ میلی متری پاشنه که ناو استوار فرخنده آن را هدایت می‌کرد، هدف

کارکنان به منزل رفته بودند و من با کمک دیگر بچه‌ها، براساس مأموریت محوله برای حرکت به طرف دریا، ناوچه پیکان را آماده کردیم و طولی نکشید گروهی از بچه‌ها رسیدند و با دستور ناخدا همتی فرمانده ناوچه از اسکله جدا و آبراه را به طرف لنگرگاه طی کردیم.

پدافند دریایی و هوایی بوشهر

در آنجا منتظر دستورات بعدی فرماندهی ماندیم و با کمک چند فروند دیگر از ناوچه‌های جمهوری اسلامی پدافند دریایی و هوایی بوشهر را به عهده گرفتیم. آن شب و چند شب دیگر در حوالی موضع پدافندی خود را حفظ و در آمادگی مأموریت اضطراری و ضربتی ماندیم.

در آن شب اول چهره‌ها خیلی مضطرب بود و حملات هوایی دشمن پی در پی ادامه داشت، لکن جرت و مجال نزدیک شدن به حریم دریایی و هوایی بوشهر را نداشتند چون بلافاصله در برابر آتش پرحجم توپ‌ها تیربارهای ناوچه و ناوهای نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و گلوله‌های که از طرف ساحل شلیک شد قرار می‌گرفتند. آسمان آن شب بوشهر تا صبح روشن بود. «تجسم یک شب پرستاره که گویی ستارگان از طرف زمین به آسمان در حرکت بودند».

در آن شب‌ها حتی شکاری بمب‌افکن‌های خودی هم به خاطر آتش توپ‌های ناوچه‌هایمان مجال فرود آمدن را نداشتند و از این بابت گلایه داشتند تا این که در

✓
در آن شب‌ها حتی شکاری بمب‌افکن‌های خودی هم به خاطر آتش توپ‌های ناوچه‌هایمان مجال فرود آمدن را نداشتند و از این بابت گلایه داشتند تا این که در مدتی کوتاه بین نیروی دریایی و هوایی بوشهر هماهنگی ایجاد شد و در هنگام عزیمت به دریا افسر خلبان هماهنگ‌کننده از نیروی هوایی با ما به دریا می‌آمد تا در هنگام انجام مأموریت، عقابان تیزپرواز نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مشکلی نداشته باشند.

و ضد هوایی را به کمک شهید مقدم خشاب گذاری کردیم. بچه‌ها همگی در تکاپو بودند. طهماسبی پشت توپ پاشنه بود و مردانیان پشت دستگاه سامانه کنترل آتش آماده نزدیک شدن دشمن و شکار کردن آن بود. آذری در موتورخانه، موتورها را از نزدیک زیر نظر داشت. سکان ناوچه که در دست مجردی بود به طرف سکوی نوروز چرخش کرد و موتورها کامل به جلو...



چیزی نگذشت که دوازده فروند از شکاری‌های دشمن به ما حمله کردند. از طریق دستگاه «تله تایپ» خبر حمله گسترده دشمن و محل مان را به پست فرماندهی اعلام کردم. همه ایستگاه‌ها به سکوت رادیویی و آمادگی دریافت پیام دعوت شدند. ارجمندی هم از طریق بی‌سیم در حال دریافت پیام بود. کارکنان ایثارگر ناوچه به شکاری‌های دشمن مهلت نمی‌دادند تا روی ناوچه شیرجه بزنند و راکت پرتاب کنند.

چند فروند از شکاری‌های دشمن به طرف ناو «میلانیا» در حوالی جزیره خارک رفتند و ناو میلانیا موفق شد یکی از میگ‌های شکاری دشمن را سرنگون کند. ما در پشت سکوی نوروز پناه گرفتیم. در همان لحظات بود که پدافند جزیره خارک اعلام کرد هشت فروند شکاری دشمن به آنجا حمله کرده‌اند.

در مدت کوتاهی شاهد سقوط هواپیماهای دشمن در آب بودیم که توسط پدافند قوی و پرحجم جزیره خارک مورد اصابت قرار گرفته بودند.

سه فروند از آن هواپیماهای شکاری دشمن توسط پدافند خارک سرنگون شدند. وقتی

زمزمه می‌کرد. فرمان آتش داده شد. درهای ناوچه به حالت زلو (حالت آماده جنگی) بودند و من با چشمان غیرمسلح کشتی دشمن را می‌دیدم. اولین گلوله توپ ۷۶ میلی متری سینه ناوچه به دکل آن ناو آمادی دشمن اصابت کرد و پل فرماندهی آن به پهنای یک یدک‌کش از هدف جدا شد.

ساعت حدود ۱۷:۳۰ غروب بود. هوا گرگ و میش و دریا آرام بود و خورشید که خود را در پشت آب‌ها پنهان می‌کرد، سرخی‌اش را به دریا هدیه کرده بود و نسیمی ملایم به همراه بوی باروت می‌وزید و صدای شلیک گلوله و انفجار ناو دشمن که در حال انهدام بود، در دریا پیچیده بود و آواز مرگ را برای آنان می‌نواخت.

قایق‌های نجات از کشتی یکی پس از دیگری به آب پرتاب می‌شد، اما رگبار گلوله‌های ناوچه قهرمان پیکان آنها را در قعر دریا محو می‌کرد و صدای مرس «اس او اس» که تقاضای کمک به زبان مخابراتی می‌باشد از اتاق رادیوی ناو دشمن در بیسیم‌ها پیچیده بود.

هدف از مأموریت، انهدام سکوی البکر و الامیه دشمن بود. در حوالی هدف بودیم که فرمانده، چگونگی انجام مأموریت را به افراد ابلاغ کرد. ناگهان پیامی را دریافت کردم که متن آن، خبر از متفی شدن مأموریت قبلی و انجام مأموریت اضطراری جدیدتری می‌داد که در همان نزدیکی‌ها باید انجام می‌شد و آن انهدام ناو آمادی نیروی دریایی دشمن بود که مهمات و موشک برای عراق حمل می‌کرد.

در این عملیات تعداد ۴۰ گلوله توپ ۷۶ میلی متری سینه و ۹۰ گلوله توپ ۴۰ میلی متری پاشنه ناوچه، هدف را منهدم کرد. در آن لحظه خبر درگیری با یگان‌های دریایی و هوایی دشمن اعلام شد و دشمن ما را به پیکار می‌طلبید.

من با هرچ پور - یکی از بازماندگان ناوچه پیکان - و چند تا از بچه‌های دیگر رفتیم در اتاق خشاب توپ ۷۶ میلی متری ناوچه و یک در میان گلوله‌های سطحی

ناوچه پیکان به قصد مأموریتی به دریا رفتیم، قبل از حرکت بچه‌ها را می‌دیدم که با ایمانی راسخ و قلبی مطمئن وصیت خود را می‌نوشتند و بعضی از آنها انگشتر نامزدی خود را در آن می‌گذاشتند و به بچه‌های دیگر ناوچه‌ها تحویل می‌دادند و سفارش می‌کردند در صورت شهادت آنها را به خانواده‌هایشان بدهند.

این شاهدان همیشه بیدار امثال «بیک وردی»ها، «سلطان بلاغی»ها، «مخصوص»ها و دیگر ایثارگرانی که با گذشت یک یا چند شب از عروسی‌شان با شروع جنگ تحمیلی خود را به ناوچه معرفی کرده و حنظله‌وار به شهادت رسیدند. من به عنوان مسئول مخابرات ناوچه از موضوع آن مأموریت با اطلاع بودم. یک مسئول مخابرات به دلیل این که پیام‌ها را ارسال و دریافت می‌کند، زودتر از دیگران از وضعیت‌ها و مأموریت‌ها باخبر می‌شود.

هدف از مأموریت، انهدام سکوی البکر و الامیه دشمن بود. در حوالی هدف بودیم که فرمانده، چگونگی انجام مأموریت را به افراد ابلاغ کرد. ناگهان پیامی را دریافت کردم که متن آن، خبر از متفی شدن مأموریت قبلی و انجام مأموریت اضطراری جدیدتری می‌داد که در همان نزدیکی‌ها باید انجام می‌شد و آن انهدام ناو آمادی نیروی دریایی دشمن بود که مهمات و موشک برای عراق حمل می‌کرد.

پیام را به فرمانده ناوچه دادم. ناخدا همتی بلافاصله مأموریت جدید را ابلاغ کرد و بچه‌ها را به دقت در انجام مأموریت و حفظ نکات امنیتی و خونسردی دعوت کرد. جنگنده‌های نیروی هوایی ما را زیر پوشش خود داشتند و بالگرد گشت نیروی دریایی نیز ما را شناسایی و از منطقه خارج و در جای مطمئنی مستقر شد. هدف مورد نظر وارد آبراه خور عبدالله می‌شد. این آبراه یکی از معابر ورودی به بندر بصره بود.

ما دو مایلی آن هدف شناور که قرار گرفتیم و سامانه توپ ناوچه را برای شلیک کردن به طرف آن آماده کردیم.

این مأموریت خیلی پر خطر بود، زیرا تنها انهدام انبار مهمات شناور دشمن نبود، بلکه احتمال درگیری سطحی و هوایی دشمن نیز پیش‌بینی می‌شد. خبر آغاز حمله با ذکر نام خدا از طریق بلندگوهای ناوچه اعلام شد.

شهید سیاهکل مسئول انتظامات ناوچه پیکان با آن بیان ادیبانه‌اش شعر و سرود

عاشقانه به انهدام تجهیزات دشمن اقدام می‌کردیم.

پدافند جزیره خارک

صبح فردا ساعت ۰۴۰۰ مأموریت جدید که توأم با گشت زنی و شناسایی بود، به ما محول شد. اطلاعاتی از دشمن در آن مأموریت به دست آوردیم و شب آن روز تا مشاهده چراغ‌های سواحل قطر پیش رفتیم و بعد از سه روز به اسکله برگشتیم.

بعد از گذشت حدود یک ماه از جنگ که سرشار از خاطره بود، مأموریت انهدام سکوی البکر و الایه به ما محول شد. وقتی به هدف مورد نظر رسیدیم، هیچگونه تحرک از سوی عراق روی اسکله‌ها مشاهده نشد؛ مثل این که آنجا را تخلیه کرده بودند و بلا استفاده بود.

بعد از این که بالگرد گشت نیروی دریایی‌مان روی باند اسکله البکر نشست، ما هم در آن اسکله پهلوی گرفتیم و تکاوران نیروی دریایی را که همراه ما بودند روی آن پیاده کردیم. عملیات تخریب به صورت غیر قابل استفاده کردن از سامانه بارگیری و از بین بردن سلاح موجود در آن و غنیمت گرفتن بعضی از آنها شروع شد و آن روز تمام نقاط حساس البکر تخریب گردید و ما بدون درگیری و با موفقیت برگشتیم. چند روز بعد که پدافند جزیره خارک را به عهده گرفته بودیم، ساعت حدود ۴:۰۰ بود. نگهبانی اتاق رادیو را تحویل پاک‌نژاد دادم و با شنیدن صدای الله اکبر، از روی قطب‌نما قبله را مشخص کردم و بعد از گرفتن وضو به اقامه نماز ایستادم.

در رکعت دوم بودم که حمله‌های هوایی دشمن شروع شد. درگیری خیلی شدید بود. وقتی روی عرشه ناوچه رفتم، دیدم آسمان خارک یک پارچه از شلیک گلوله‌ها به طرف هواپیمای دشمن روشن شده بود که خوشبختانه این گلوله‌های آتشین کار خودش را کرد و موجب سقوط یک فروند هواپیمای دشمن در دریا شد.

فردا شب بار دیگر هواپیمای دشمن به جزیره حمله کردند، اما بلافاصله در برابر آتش پرحجم پدافند خارک، ناوچه ما و ناو قهرمان «کهنمویی» قرار گرفته و بدون نتیجه فرار را برقرار ترجیح دادند. در این جا، بجاست یادی از قهرمانان و ایثارگران ناو جاوید کهنمویی کرده باشیم که در طول جنگ، افتخاراتی را برای نیروی دریایی آفرید و با تقدیم شهدای گرانقدر، صلابت و اقتدار را به خلیج فارس ایران اسلامی هدیه کرد.

وارد آبراه که شدیم همه چراغ‌ها خاموش بودند و آسمان صاف و مهتاب در آن می‌درخشید. بچه‌ها خیلی زحمت کشیده بودند و غرور و افتخاری خاص در جانشان طنین‌انداز شده بود. من هم خوشحال و مفتخر بودم زیرا مجالی فراهم شده بود

من در ابتدا، جنگ دریایی را دست کم گرفته بودم و فکر می‌کردم جنگ در دریا راحت‌ترین جنگ‌هاست، ولی در آن لحظات بود که پی بردم مهلک‌ترین، خطرناک‌ترین و سخت‌ترین جنگ‌هاست، زیرا کوچک‌ترین غفلت و اشتباه باعث می‌شود در قعر دریا طعمه کوسه‌ها شوی.

تا مراتب ایمان خود را در عمل نشان دهم. ساعت ۲۱:۰۰ بود که در اسکله پهلوی گرفتیم و گوسفندی را که مردم بوشهر هدیه کرده بودند، در مقابل ناوچه به افتخار پیروزی در آن عملیات شجاعانه قربانی کردند و افراد مورد تشویق قرار گرفتند. شبانه مهمات لازم را گرفتیم و از آنجا که به یاری و همت کارکنان زحمتکش ناوچه همیشه قهرمان پیکان همیشه آمادگی صد در صد برای انجام مأموریت داشتیم، بیشتر مأموریت‌ها را به ناوچه ما محول می‌کردند و ما نیز

منطقه کمی آرام شد به ما اعلام کردند وضعیت عادی است و با احتیاط و هوشیاری کامل به طرف بوشهر حرکت کنید. در بین راه بودیم که دوباره حمله‌های هوایی شروع شد. این بار شش فروند شکاری دشمن بودند که به ما از جهت‌های مختلف حمله‌ور شدند.

ما تقاضای پشتیبانی هوایی کردیم. هواپیمای دشمن چون خود را نزدیک شدن به ناوچه موفق ندیدند، به خارک حمله کردند و از آنجا با رگبار مسلسل و راکت به طرف ما شلیک می‌کردند. اما کارشان بیهوده بود، چون جرأت نزدیک شدن به ما را نداشتند و از دور مهمات خود را شلیک می‌کردند.

شاید برای این بود که در زمان برگشت مورد مواخذه صدام قرار نگیرند. گلوله‌های ناوچه به دلیل درگیری زیاد به اتمام رسیده بود، ولی خوشبختانه حمله دیگری به ناوچه نشد.

من در ابتدا، جنگ دریایی را دست کم گرفته بودم و فکر می‌کردم جنگ در دریا راحت‌ترین جنگ‌هاست، ولی در آن لحظات بود که پی بردم مهلک‌ترین، خطرناک‌ترین و سخت‌ترین جنگ‌هاست، زیرا کوچک‌ترین غفلت و اشتباه باعث می‌شود در قعر دریا طعمه کوسه‌ها شوی.

جزیره خارک را پشت سر گذاشتیم و سواحل بوشهر در مقابل‌مان ظاهر شد.

▼ شهید علی اصغر سلیمانی در سالهای دفاع مقدس



ناخدا دوم بازنشسته «محمد خاکشوری» در
گفت‌وشنود با شاهد یاران:

شهید همتی از نوابع نیروی دریایی بود

«درآمد»

ناخدا دوم بازنشسته «محمد خاکشوری» از دوستان و همزمان شهید محمدابراهیم همتی فرمانده ناوچه پیکان است. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به استخدام نیروی دریایی ارتش درآمد و چند ماه پس از پیروزی انقلاب برای آشنایی با ناوچه‌های موشک‌انداز کلاس کمان به فرانسه اعزام شد. در آنجا با شهید همتی آشنا و یکی از کارکنان ناوچه تبریزین که فرمانده‌اش همتی بود، دوستی و آشنایی خاکشوری با شهید همتی در بازگشت به ایران و در دوران جنگ تحمیلی ادامه یافت و وی در روز هفتم آذر ماه که ناوچه پیکان غرق شد و ناخدا همتی به شهادت رسید، بر روی ناوچه جوشن در ۳۰ مایلی ناوچه پیکان حضور داشت. در ادامه گفتگوی «شاهد یاران» با وی را می‌خوانید:



که من یک انسان مذهبی و انقلابی هستم و نمی‌توانم ریشم را بزنم. سپس ادامه دادم که اگر نمی‌خواهند من به ایران برمی‌گردم و دوره‌ام را ناتمام می‌گذارم. کمالینکه خودم نیز مایل نبودم به اینجا بیایم و با اجبار آمدم.

در این ماجرا آشنایی و رفاقت من با شهید همتی بیشتر شد. رفاقت من با ایشان جدای از روابط سلسله مراتبی بود. او اگرچه فرمانده بود، اما یک دوست و رفیق خوب و صمیمی بود. در اوقات فراغت با یکدیگر به گردش و استخر می‌رفتیم و در جلسات هفتگی قرائت قرآن کریم شرکت می‌کردیم.

شما تا چه زمانی در فرانسه بودید؟

دوره‌های آموزشی ما در سال ۱۳۵۸ به پایان رسید و ما در آن سال با ناوچه تبریزین به دریا رفتیم و تمرین کردیم، اما فرانسوی‌ها ناوچه را به ایران ندادند. چند ماهی بلا تکلیف در فرانسه بودیم که من در نامه‌ای به ایران نوشتم که اگر این‌ها نمی‌خواهند ناوچه را به ما بدهند، ما اینجا کاری نداریم و مقدمات بازگشت ما به ایران را فراهم نمایید.

ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی آمریکا و کشورهای غربی مورد تحریم قرار گرفت و ناوچه تبریزین با دو سه سال تاخیر به ایران آمد. البته خودمان زودتر و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی به ایران برگشتیم.

یک خاطره از دوره حضور در فرانسه بیان کنید.

من یک انسان انقلابی بودم و با چنین روحیه‌ای به فرانسه رفتم و در صورتم محاسن داشتم. به من گفته شد که باید تابع قوانین فرانسه باشم و محاسنم را بزنم. اما مخالفت کردم و گفتم من یک انسان انقلابی و متدین هستم و ریشم را نمی‌زنم. من را به بیمارستان بندر شربورگ فرستادند تا آزمایش بدهم که آیا برای زدن ریش مشکلی دارم. شهید همتی من را در آنجا دید و پرسید تو اینجا چه کار می‌کنی؟ ماجرا را برایش توضیح دادم و او گفت: نیاز نبود به اینجا بیایی، خودم با فرماندهی ناوگروه گفتگو و موضوع را حل می‌کردم. پزشکی هم که آنجا بود گفت شما تمارض کردید، اما من در گزارشم اینگونه نمی‌نویسم. من هم برای او توضیح دادم

چه زمانی و کجا با شهید همتی آشنا شدید؟

بنده فروردین ماه سال ۱۳۵۸ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه اعزام و در آنجا با شهید محمدابراهیم همتی آشنا شدم. البته ابتدا قرار بود پیش از پیروزی انقلاب و همراه با سایر کارکنان نیروی دریایی ارتش به فرانسه بروم، اما حوادث انقلاب در اعزام بنده تاخیر به وجود آورد. همتی در فرانسه فرمانده ناوچه موشک‌انداز تبریزین بود و بنده در آن ناوچه در خدمت ایشان قرار گرفتم.

با چه هدفی به فرانسه اعزام شدید؟

هدف از اعزام بنده و سایر افراد به فرانسه این بود که هر کدام در رشته‌های تخصصی با ۱۲ فروند ناوچه موشک‌انداز که به سفارش ایران توسط کشور فرانسه در حال ساخت بود، آشنا شویم. تخصص بنده جنگال (جنگ الکترونیک) بود و باید با رادارهای ناوچه موشک‌انداز تبریزین آشنا می‌شدم.

ناوچه تبریزین چه زمانی به ایران فرستاده شد؟

پاسخ داده شد که یک تیم از ایران به فرانسه اعزام شده و در حال مذاکره برای آزادی ناوچه تبریزین است، اما مذاکرات آن تیم به نتیجه نرسید و فرانسوی‌ها آن ناوچه را به ما ندادند. در نتیجه چند روز بعد و در تیر ماه سال ۵۹ با پروازی به ایران برگشتیم.

شهید همتی نیز با شما برگشت یا قبل‌تر به ایران آمده بود؟

شهید همتی هم با ما به ایران بازگشت. البته تعدادی از افسران آنجا ماندند تا از شناور نگهداری کنند. در مجموع حدود ۸۰ نفر به ایران بازگشتیم و قریب به ۱۰ نفر در فرانسه ماندند.

پس از بازگشت به ایران کجا مشغول به خدمت شدید؟

من پیش از آنکه به فرانسه اعزام شوم در منطقه دریایی بندرعباس خدمت می‌کردم، اما وقتی به ایران برگشتم من را به منطقه دوم دریایی بوشهر منتقل کردند؛ چراکه قرار بود ناوچه موشک‌انداز تبریزین در بوشهر مستقر شود.

شهید همتی نیز مانند من به بوشهر آمد. البته ایشان سپس فرمانده ناوچه پیکان شد و من در ناوچه زوبین مشغول به خدمت شدم. چند روز بعد از این جابجایی‌ها جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد.

پس از اینکه شهید همتی فرمانده ناوچه پیکان شد و شما به ناوچه تبریزین رفتید، ارتباطات شما چگونه بود؟

من به شهید همتی علاقه و ارادت خاصی داشتم. به همین دلیل اینگونه جدایی‌ها نمی‌توانست ارتباط ما را قطع کند و من در هر فرصتی به دیدنش می‌رفتم و با او به گپ و گفت می‌نشستم. البته وقتی که جنگ آغاز شد، کمتر فرصت می‌شد همدیگر را ببینیم و دیدارهای ما بیشتر در بین ماموریت‌ها و عملیات‌ها بود.

مهمترین ماموریت‌هایی که ناوچه‌های پیکان و تبریزین در روزهای نخست جنگ انجام دادند، چه بود؟

نیروی دریایی ارتش و ناوچه‌های این نیرو در روزهای نخست جنگ علاوه بر انجام گشت‌های دریایی و عملیات‌های دریایی اشکان، شهید صفری و مروارید، کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها را نیز اسکورت کردند.

البته ما پیش از آغاز جنگ هم گشت‌های دریایی انجام می‌دادیم، اما جنگ که شروع شد این گشت‌ها افزایش یافت و با دقت بیشتری صورت گرفت.

آخرین دیدار شما با شهید همتی چه زمانی بود؟

یک شب پیش از آغاز عملیات مروارید، شهید همتی را روی اسکله دیدم. او به من گفت که فردا عازم ماموریت مهم و ویژه‌ای هستیم و اگر دوست داری تو هم با ما بیا. اما من بایستی با ناوچه جوشن وارد عمل می‌شدم و در عملیات مروارید در نزدیکی ناوچه پیکان بودم؛ به دلیل اینکه تعداد افسران رادار و جنگال کم بود، من گاهی با ناوچه‌های دیگر به ماموریت می‌رفتم.

یک شب پیش از آغاز عملیات مروارید، شهید همتی را روی اسکله دیدم. او به من گفت که فردا عازم ماموریت مهم و ویژه‌ای هستیم و اگر دوست داری تو هم با ما بیا. اما من بایستی با ناوچه جوشن وارد عمل می‌شدم و در عملیات مروارید در نزدیکی ناوچه پیکان بودم؛ به دلیل اینکه تعداد افسران رادار و جنگال کم بود، من گاهی با ناوچه‌های دیگر به ماموریت می‌رفتم.

با ناوچه پیکان هم به ماموریت رفتید؟ بله چند بار با ناوچه پیکان به ماموریت رفتم، اما در عملیات مروارید بر روی ناوچه جوشن بودم.

اتفاقات عملیات مروارید را شرح دهید. عملیات مروارید با هدف انهدام نیروی دریایی ارتش عراق و ضربه زدن به اسکله‌های البکر و الامیه انجام شد. ناوچه پیکان پس از درگیری با ناوچه‌های عراقی به سوی اسکله‌های البکر و الامیه رفت تا تکاوران و اسرا را به عقب بیاورد. ما نیز در نزدیکی سکوی نفتی نوروز و ۳۰ مایلی ناوچه پیکان بودیم. ظهر روز هفتم آذر ۱۳۵۹ بود که دوباره

در دریا اعلام وضعیت جنگی شد. ما از سکوی نوروز جدا شدیم و به سوی اسکله‌های البکر و الامیه حرکت کردیم. در حرکت بودیم که شهید حفیظی فرمانده دوم ناوچه پیکان با صراحت (بدون رمز) به ما اعلام کرد که ما موشک خورده‌ایم و سرعت‌مان صفر شده است.

شما به ناوچه پیکان نزدیک نشدید تا به شناور و بازماندگانش کمک کنید؟

از اتاق عملیات در نیروی رزمی بوشهر به ما دستور داده شد که خودمان را از بُرد موشک‌های شناورها و بالگردهای عراق دور نگه داریم. به همین دلیل به ناوچه پیکان نزدیک نشدیم.

البته به بالگردهای نیروی دریایی ارتش دستور داده شد تا به سوی ناوچه پیکان بروند و از نزدیک شدن عراقی‌ها به ناوچه جلوگیری کنند و بازماندگانش را هم نجات دهند.

۱۴ نفر از بازماندگان با یکی از بالگردها به عقب آورده شدند. الباقی نیز با بالگرد دیگری نجات یافتند. بیشتر بازماندگان زخمی و مجروح شده بودند.

در پایان مهمترین ویژگی‌های اخلاقی شهید همتی را بیان فرمایید.

شهید همتی برخلاف سایر فرماندهان بیشتر اوقات لباس کار بر تن داشت و همین ویژگی وی موجب شده بود تا کارکنان ناوچه پیکان ارتباط صمیمانه‌ای با وی داشته باشند.

ایشان همچنین انسان شجاع و دلیری بود. از چیزی نمی‌ترسید و آماده انجام هرگونه ماموریتی بود. شهید همتی در فرماندهی ناوچه نیز از مهارت بسیار بالایی برخوردار بود. در فرانسه که ایشان فرمانده ناوچه تبریزین بود، به راحتی ناوچه را از اسکله جدا می‌کرد و تمرین انجام می‌داد. این مهارت مورد گواه ناظران فرانسوی بود و آن‌ها مهارت بالای شهید همتی را تحسین می‌کردند.

دیگر ویژگی شهید همتی تلاش بسیار بود. از کار خسته نمی‌شد و مدام در حال فعالیت بود. ایشان به دریا و خدمت در نیروی دریایی ارتش علاقه بسیاری داشت و از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرد. بدون شک شهید همتی جزو نوابغ و نوادر نیروی دریایی ارتش بود.



گفتگوی شاهد یاران با ناخدا یکم تکاور بازنشسته «سیدهادی تراهی»؛

رشادت فراموش ناشدنی همتی در عملیات شهید صفری

درآمد

ناخدا یکم «سیدهادی تراهی» از تکاوران بازنشسته نیروی دریایی ارتش است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در رسته درجه‌داری به استخدام ارتش درآمد، اما در میانه جنگ تحمیلی و در سال ۱۳۶۲ تغییر وضعیت داد و افسر تکاور شد. تراهی در آغاز جنگ تحمیلی عضو یگان عملیات ویژه بود و در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر یکی از حماسه‌آفرینان بود. اما با سقوط خرمشهر به همراه سایر تکاوران به بندر بوشهر رفت و در انجام عملیات‌ها و ماموریت‌های دریایی از جمله عملیات شهید صفری نقش آفرینی کرد. وی تا پایان جنگ در مسئولیت‌های مختلفی همچون فرماندهی تیم‌های پشتیبانی کاروان، مین‌ریزی، مین‌برداری و... حضور داشت. در ادامه روایت وی از عملیات شهید صفری و نقش شهید همتی در آن عملیات را می‌خوانید:

شجاعت و دلیرمردی این بزرگمرد را در عملیات شهید صفری دیدم. ناخدا همتی و ناوچه پیکان داوطلبانه در عملیات شهید صفری مشارکت کردند. شهید همتی گفت: «تکاورها اگر بخواهند به ام‌القصر بروند و در آنجا هم عملیات کنند، من آن‌ها را می‌برم.»

ما تکاورها در دو گروه به فرماندهی رحمان الفتی تقسیم شده بودیم که یک گروه مامور به اجرای عملیات بر روی اسکله البکر بود و گروه دیگر باید در اسکله الامیه عملیات انجام می‌داد.

ما را به اسکله‌ها برساند. ما با آن شناور راهی دریا شدیم، اما موفق نشدیم کنار اسکله‌ها پهلو بگیریم و از آن پیاده شویم. در نتیجه به عقب بازگشتیم و این بار با ناوچه موشک‌انداز پیکان به سوی اسکله‌های نفتی عراق رفتیم.

مشارکت داوطلبانه همتی در عملیات

ناخدا محمدابراهیم همتی فرمانده ناوچه پیکان بود. من از قبل و در آموزش‌هایی که در دریا داشتیم، ایشان را دوردور می‌شناختم، اما

برای انجام عملیات دریایی شهید صفری شناسایی‌ها و برنامه‌ریزی‌های زیادی صورت گرفت و حتی چند عملیات کوچک و ایزدایی هم انجام شد. در نهایت بنابر پیشنهاد رحمان الفتی فرمانده یگان عملیات ویژه که انسانی شجاع و دلیر بود، قرار شد این عملیات با مشارکت و نقش آفرینی تکاوران اجرا شود.

ما تجهیزات و مهمات مورد نیاز برای انهدام اسکله‌های البکر و الامیه عراق را فراهم کردیم و برای ترابری نیز قرار شد یک شناور ماهیگیری

تجهیزات و مهماتی را که از آن شناور ماهیگیری پیاده کرده بودیم، سوار بر ناوچه پیکان کردیم و با رعایت اصل غافلگیری راهی دریا شدیم. اعضای گروه نخست بر روی اسکله البکر پیاده شدند و بنده و همزمانم که عضو گروه دوم بودیم به اسکله الامیه رفتیم. پس از اینکه به اسکله الامیه رسیدیم، الفتی به من گفت که شما اینجا بمانید تا من با یکی دو نفر از تکاوران شناسایی‌های لازم را انجام بدهیم و سپس عملیات را آغاز کنیم.

نبرد پیکان با ناوچه‌های عراقی

چند دقیقه‌ای از رفتن الفتی و همراهانش نگذشته بود که ناخدا همتی به سوی ما آمد و گفت: «چند شناور دشمن در حال حرکت به سوی ما هستند. پیش از آنکه آن‌ها به ما برسند و ما را هدف قرار دهند، باید از اسکله جدا شویم و به سوی آن‌ها شلیک کنیم. همچنین باتوجه به میزان مهماتی که در ناوچه وجود دارد، این شناور به مانند بمبی است که اگر گلوله‌ای به آن برخورد کند، منفجر خواهد شد. باید هرچه سریعتر و در کمتر از ۱۰ دقیقه تجهیزات و مهمات را روی اسکله پیاده کنید تا ما به نبرد با دشمن برویم.»

من می‌خواستم بگویم که فرماندهان به شناسایی رفته و باید صبر کنیم تا آن‌ها برگردند، اما او گفت که اصلاً وقت نداریم و نمی‌توانیم منتظر بمانیم. باید به سرعت مهمات را پیاده کنید. به دستور ایشان عمل کردیم و با تمام توان مشغول پیاده کردن مهمات شدیم. ناوچه پیکان لحظاتی پس از اینکه از اسکله جدا شد، اقدام به شلیک توپ به سوی ناوچه‌های عراقی کرد. ناخدا همتی در برابر ناوچه‌های عراقی مانور بسیار خوبی انجام داد و توپ‌های متعددی به سوی دشمن شلیک کرد. من برای اولین بار در آنجا شلیک موشک از ناوچه را مشاهده کردم. در یک لحظه نوری روشن و موشک هارپون از ناوچه خارج شد. موشک مسیری را طی کرد و با دقت به هدف اصابت کرد و ناوچه اوزای عراقی منهدم شد و به اعماق دریا رفت.

ناوچه پیکان پس از این درگیری به دلیل اینکه مهماتش تمام شده بود و گویا تنها یک گلوله توپ برایش باقی مانده بود، به بندر بوشهر رفت تا گلوله‌های توپ و موشک دریافت کند و به سوی ما بازگردد. ناخدا همتی می‌توانست به اتاق عملیات نیروی رزمی بگوید که من تکاورها را رسانده‌ام و با عراقی‌ها نیز درگیر شده‌ام، اکنون نوبت ناوچه دیگری است تا به دریا برود، اما او با شجاعت و دلسوزی که داشت مجدد راهی دریا شد و به سوی ما

ناوچه پیکان پس از این درگیری به دلیل اینکه مهماتش تمام شده بود و گویا تنها یک گلوله توپ برایش باقی مانده بود، به بندر بوشهر رفت تا گلوله‌های توپ و موشک دریافت کند و به سوی ما بازگردد. ناخدا همتی می‌توانست به اتاق عملیات نیروی رزمی بگوید که من تکاورها را رسانده‌ام و با عراقی‌ها نیز درگیر شده‌ام، اکنون نوبت ناوچه دیگری است تا به دریا برود، اما او با شجاعت و دلسوزی که داشت مجدد راهی دریا شد و به سوی ما آمد. جانفشانی و رشادت شهید همتی و کارکنان ناوچه پیکان در عملیات شهید صفری غیر قابل فراموشی و بسیار تحسین برانگیز است.

آمد. جانفشانی و رشادت شهید همتی و کارکنان ناوچه پیکان در عملیات شهید صفری غیر قابل فراموشی و بسیار تحسین برانگیز است.

انفجار اسکله‌های البکر و الامیه

اسکله‌های البکر و الامیه شاه‌رگ حیاتی اقتصاد عراق و مجهز به پیشرفته‌ترین تجهیزات و امکانات بودند. کشتی‌های سوپرتانکر در کنار آن اسکله‌ها پهلو می‌گرفتند و نفت بارگیری می‌کردند. ما با انفجار آن اسکله‌ها می‌توانستیم ضربه بزرگی به رژیم بعث عراق وارد سازیم. ناوچه پیکان حدود یک روز پس از اینکه ما را ترک کرد به اسکله الامیه بازگشت تا ما را به عقب برگرداند. زمانی که ناوچه پیکان به اسکله رسید ما مواد منفجره و مهمات را در نقاط مختلف اسکله جای‌گذاری کرده بودیم. در آن یک روز اتفاقات سخت و عجیبی بر ما گذشت. یک هواپیمای میگ دشمن بالای سر ما آمد و یک شناور دشمن نیز به ما نزدیک شد، اما خوشبختانه با مخفی‌کاری و استتاری که انجام دادیم، خطر از بیخ گوش مان گذشت و آن‌ها بدون اینکه اقدامی انجام بدهند، رفتند. ما وسایل و تجهیزاتی که به همراه داشتیم در ناوچه پیکان گذاشتیم، خودمان نیز سوار ناوچه شدیم، اما رحمان الفتی، رضا گلچین و اسماعیل بابایی روی اسکله الامیه ماندند تا عملیات انفجار را انجام دهند.

ناوچه حرکت کرد و به سوی اسکله البکر رفت. تکاورانی هم که روی آن اسکله بودند و طی

یک شبانه‌روز گذشته اقدام به مهمات‌گذاری کرده بودند، سوار بر ناوچه شدند. در آنجا نیز ۳ نفر از تکاوران یعنی طاهر فیوضی، سیروس صیاد کامل و فرخ خیری روی اسکله ماندند تا مواد منفجره را آتش بزنند و آنجا را منفجر کنند. شبانه با ناوچه پیکان به عقب برگشتیم. اول صبح یک بالگرد از یگان هوادریا نیروی دریایی ارتش به همراه خبرنگار و فیلم‌بردار به سوی اسکله‌ها رفت تا هم شش تکاور باقی‌مانده بر روی دو اسکله را سوار بر بالگرد کند و به عقب بیاورد و هم از انفجار اسکله‌ها فیلمبرداری کند. البته یکی دو جنگنده نیروی هوایی ارتش نیز اقدام به تامین امنیت آسمان آن منطقه کردند. پس از اینکه تکاورها سوار بر بالگرد شدند، انفجارها صورت گرفت. یکی از تکاورها می‌گفت وقتی اسکله‌ها منفجر شدند، موج انفجار بالگرد را تکان داد و گرمای حاصل از آن را به شدت احساس کردیم.

شهادت همتی در عملیات مروارید

حدود بیست روز پس از اجرای عملیات شهید صفری، عملیات مروارید با هدف انهدام نیروی دریایی ارتش عراق و وارد آوردن ضربه مجدد به یکی از اسکله‌های عراق انجام شد. در این عملیات نیز تکاوران نیروی دریایی ارتش نقش داشتند، اما به گستردگی عملیات شهید صفری نبود و حدود پنج شش نفر از تکاوران به آن اسکله رفتند.

بنده در عملیات مروارید در ناوچه جوشن بودم. در آن عملیات اتفاقات زیادی برای ناوچه رخ داد که البته خوشبختانه از خطر موشک‌ها و گلوله‌های توپ دشمن در امان ماند و آسیب ندید. اما اتفاق تلخی در آن عملیات رخ داد که آن انهدام ناوچه موشک‌انداز پیکان و شهادت ناخدا محمدابراهیم همتی و همزمانش و تعدادی از تکاوران نیروی دریایی ارتش بود.





بازخوانی نقش تکاوران نیروی دریایی ارتش در عملیات‌های «شهید صفری» و «مروارید» و اسامی آن‌ها؛

حماسه‌سازان تکاور

درآمد

پس از اجرای عملیات دریایی اشکان (۸ آبان ۱۳۵۹)، فرماندهی نیروی رزمی ۴۲۱ نیروی دریایی ارتش به این نتیجه رسید که برای آسیب وارد کردن به اسکله‌های البکر و الامیه باید از توان تکاوران دریایی (نیروهای عملیات ویژه دریایی) استفاده کند. از این رو عملیات شهید صفری طراحی و در روز شانزدهم آبان ماه سال ۱۳۵۹ اجرا شد. با توجه به اینکه تکاوران در این عملیات نقش اساسی برعهده داشتند، عملیات به نام شهید «جواد صفری» اولین شهید تکاوران در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر نامگذاری شد.

تکاوران در قالب دو تیم توسط ناوچه پیکان به فرماندهی ناخدا محمدابراهیم همتی به اسکله‌های البکر و الامیه اعزام شدند و ضمن پاکسازی اسکله‌ها، اقدام به مهمات‌گذاری و انفجار آن‌ها کردند. اعضای آن دو تیم به شرح ذیل هستند:

۱. رحمان الفتی
۲. طاهر فیوضی

۳. اسماعیل بابایی
۴. سیروس صیاد کامل
۵. سیدهادی تراهی
۶. عبدالله هدایتی
۷. یونس حسن مقدم
۸. محمد ویژه‌نواز
۹. سیداحمد شمس‌زاده علوی
۱۰. فیروز قوطاس
۱۱. فرخ خیری
۱۲. حسین محمدی
۱۳. رضا گلچین
۱۴. عزت‌الله الوندی
۱۵. فرید سلامی
۱۶. محمد ملکی‌زاده
۱۷. علی بیرانوند
۱۸. رضا نیکزاد
۱۹. غلامرضا بارانی
۲۰. نادر لشگری
۲۱. میرمسعود حسینی
۲۲. عبدالله صفا
۲۳. احمد صادقی
۲۴. محمود امیریان‌نیا

خارج شد و به نبرد با ناوچه پیکان پرداخت. آن شناور عراقی سه موشک به سوی ناوچه پیکان شلیک کرد که هر سه موشک به ناوچه اصابت کردند. ناوچه پیکان غرق شد، برخی از جمله محمدابراهیم همتی و حسین حفیظی فرمانده اول و فرمانده دوم ناوچه پیکان به شهادت رسیدند. برخی هم به دریا افتادند و سپس با کمک بالگردها و شناورهای ایرانی توانستند به عقب آورده شوند.

از آن جمع هفت نفره تکاوران و افسران میرمسعود حسینی و محمودرضا کوشا به شهادت رسیدند و باقی بازماندند که رحمان الفتی و رضا گلچین در سالهای گذشته دار فانی را وداع گفتند. سعید کیوان شکوهی، ناصر سرنوشت و سید احمد شمسزاده علوی نیز همچنان در قید حیات هستند.

آن‌ها با دو فروند بالگرد بر روی اسکله‌های عراقی مستقر شدند و ضمن پاکسازی و به اسارت گرفتن چند تن از نیروهای دشمن، آماده اجرای مأموریت شدند، اما به دلیل وقوع برخی اتفاقات و نرسیدن مهمات از طریق شناور، مأموریتشان لغو و آماده بازگشت شدند. ناوچه پیکان مأمور شد تا آن‌ها را به عقب برگرداند. آن ناوچه شبانه به اسکله‌ها رسید و قرار شد پس از طلوع آفتاب به عقب برگردند. اما پیکان یکی دو ساعت قبل از طلوع آفتاب با شناورهای عراقی درگیر شد که البته توانست ضرباتی به آن‌ها وارد سازد.

پس از طلوع آفتاب تکاورها و اسیران عراقی سوار بر ناوچه پیکان و عازم بوشهر شدند. دقایقی بعد یک ناوچه اوزای عراقی که در کنار یکی از اسکله‌ها پنهان شده بود، از کمین

پس از اجرای عملیات شهید صفری، عملیات دیگری در روزهای ۶ و ۷ آذر ۱۳۵۹ با هدف انهدام نیروی دریایی ارتش عراق و اسکله‌های البکر و الامیه آن کشور انجام شد. در این عملیات که «مروارید» نام داشت علاوه بر نقش‌آفرینی ناوچه‌های مختلف از جمله ناوچه پیکان به فرماندهی ناخدا همتی، یک تیم عملیات ویژه نیروی دریایی ارتش شامل ۷ نفر از تکاوران و افسران نیز حضور داشتند. آن هفت نفر عبارت بودند از:

رحمان الفتی (تکاور)
سعید کیوان شکوهی (افسر)
میرمسعود حسینی (تکاور)
ناصر سرنوشت (افسر)
محمودرضا کوشا (افسر)
رضا گلچین (تکاور)
سید احمد شمسزاده علوی (تکاور)

▼ جمعی از تکاوران نیروی دریایی در سال‌های دفاع مقدس





شهید همتی به روایت هم‌زمان شهیدش

فرماندهی که برای نیروهایش چون پدر بود

درآمد

رفتار و منش شخصی افراد علاوه بر تخصص‌های علمی و مهارت‌های فردی و فنی آنها در جایگاه‌های مختلف عامل مهمی برای توفیق بیشتر است. فرماندهی در میدان جنگ نیز یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین انواع مدیریت است که نیاز به هوش بالا و توان ارتباط‌گیری مناسب با عوامل زیر مجموعه را دارد. خاطرات نقل شده از زبان نیروهای همکار شهید محمد ابراهیم همتی همگی گویای ارتباط کم‌نظیر وی با نیروهای تحت مدیریتش دارد. این امر زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که بدانیم در ماه‌های ابتدای شروع جنگ تحمیلی هنوز مدل و الگویی برای انجام فرماندهی در میدان به دست نیامده بود و مهارت‌های فردی و خصوصیات ذاتی افراد بود که راهگشای میدان‌های سخت جنگی بود. در ادامه به مرور روایت‌هایی از همکاران شهید همتی در ناوچه پیکان می‌پردازیم که همگی گویایی صفا و صمیمیت وی است.

علت اینکه ایشان تا آخرین لحظه در ناو ماند و جان عزیزش را برای ملت مسلمان ایران هدیه کرد، این بود که او عاشق ناو و پرسنلش بود، یک انسان وطن‌پرست بود، به نظر من همانند ایشان دیده نخواهد شد، ایشان در روی ناو ماند تا ثابت کند فرمانده ناو است، این را با عمل و جانش ثابت کرد و جانش را هدیه کرد، در کتاب‌های دریانوردی آمده است که فرمانده ناو آخرین نفری

لحظه ایستاد و با بعی‌ها جنگید و فرماندهی خودش را ثابت کرد. در شرایطی که ناو موشک خورده و پاشنه‌های ناو پایین رفته بود و ناو در شرف غرق شدن بود به من گفت می‌توانی بروی ژنراتور را استارت بزنی تا ناو را نجات دهیم؟ من گفتم: متأسفانه دیگر نمی‌شود، ناو از دست رفته است. او گفت پیکر شهدا را بریزید داخل آب و خودش در داخل ناو ماند و با ناو به زیر آب رفت.

خودش را وقف نیروی دریایی کرده بود
ساده‌زیستی ایشان زبانزد بود، هیچ وقت برای خودش کاری نمی‌کرد، بیشتر برای پرسنل ناو کار می‌کرد. همیشه در ناو بود و عمرش با ناو می‌گذشت، خودش را وقف نیروی دریایی کرده بود و اصلاً به فکر امور رفاهی خودش نبود، برای تأمین نیازهای رفاهی پرسنل ناوچه خیلی تلاش می‌کرد. شهید همتی عزیز کسی بود که تا آخرین

داشتیم، بعد می‌گهای عراقی به ما حمله کردند، من از موتورخانه آمدم بالا، دیدم شهید همتی آنجاست و به توپچی ناو گفت تا من نگفته‌ام، به سمت هواپیماهای عراقی شلیک نکن، هر وقت هواپیماهای دشمن روی ما مانور کرد، من می‌گویم شلیک کن، گفت اتوماتیک هم نزن و با پدال بزن، چون مهمات ما خیلی کم شده بود. هواپیما وقتی به ما نزدیک شد، شهید همتی گفت حالا بزن، توپچی ناو دو تا گلوله توپ به سمت هواپیما شلیک کرد و هواپیما در ۵۰۰ متری ما داخل آب افتاد. بعد هواپیماهای دیگر دشمن آمدند و با آنها درگیر شدیم و نهایتاً ناوچه ما توسط موشک دشمن مورد اصابت قرار گرفت. قبل از آن یکی از موشک‌های دشمن را با توپ زدیم. موشک را باید با موشک زد ولی علم دریایی ایشان آنقدر زیاد بود که توانست این کار را بکند. موشک دوم به پاشنه ناو خورد، ناوچه از کار افتاد و شهید همتی گفت قایق نجات را داخل آب بیندازید چون موشک سوم هم به سمت ما می‌آید و باید بتوانیم نیروها را نجات دهیم، موشک سوم به موتورخانه خورد و موشک چهارم هم به جایی که شهید همتی بود خورد. ما در آب پرتاب شدیم و بعد آمدند ما را از آب گرفتند و به بوشهر آمدیم. شهید همتی می‌توانست خودش را به داخل آب بیندازد ولی بنا به قسمی که خورده بود که در قانون دریانوردی آمده فرمانده یک واحد دریایی باید آخرین نفر باشد که خودش را داخل آب پرت می‌کند، تا آخر ماند و متأسفانه فرصت نشد که این کار را بکند. (راوی: ناسروان جواد مهر دوست)

می‌گفت یا باید بجنگیم یا باید برویم خانه استراحت کنیم

اولین برخورد و آشنایی من با شهید همتی خیلی خوشایند نبود. پس از پیروزی انقلاب آموزش وجود نداشت، ۹ نفر از پرسنل به منطقه دوم اعزام شدند و درخواست شده بود به متخصص رادار تبدیل شوند. زمان جنگ بود و ما باید هم این پرسنل را هم آموزش می‌دادیم، هم کارمان انجام می‌شد. اولین باری که من روی ناوچه پیکان رفتم، حکم کاری نوشته بودند که سیستم رادار فرماندهی رفع عیب شود، در پل فرماندهی مشغول کار بودیم و هم کار بررسی عیب رادار را انجام می‌دادم و هم ۵ نفر آنجا در حال آموزش دیدن بودند. محل پل فرماندهی کوچک است و اگر چند نفر به علاوه دستگاه‌های تعمیراتی آنجا باشند محیط را پر می‌کنند، یادم هست شهید



اصلاً فکر نمی‌کردی که فرمانده است، فکر می‌کرد یکی از پرسنل ناوچه است، می‌آمد و با ما غذا می‌خورد. ما می‌گفتیم فرمانده جایگاه شما جای دیگری است، می‌گفت نه، مگر من با شما فرقی دارم! در ناوچه لباس فرمش لباس کار ما بود یعنی همان لباسی که تیم فنی می‌پوشید، او هم آن را می‌پوشید، می‌توانست از لباس نظامی و درجات خودش استفاده کند ولی این کار را نمی‌کرد، دلیل

در ناوچه لباس فرمش لباس کار ما بود یعنی همان لباسی که تیم فنی می‌پوشید، او هم آن را می‌پوشید، می‌توانست از لباس نظامی و درجات خودش استفاده کند ولی این کار را نمی‌کرد، دلیل دوست داشتنش این بود که اینگونه بود و ما او را روی چشم و سر خودمان می‌گذاشتیم.

دوست داشتنش این بود که اینگونه بود و ما او را روی چشم و سر خودمان می‌گذاشتیم. بعد از شهادت همتی به پدرش گفتم شما یک گل را از دست دادید.

ما در خارج از کشور هم با هم به مأموریت رفته بودیم علیرغم اینکه در اروپا بودیم، ولی اصلاً فکر نمی‌کرد که آنجا اروپاست، فکر می‌کرد در ایران است و تمام هم و غم او کشور خودمان بود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، به ویژه در زمان جنگ.

در عملیات مروارید وقتی در کنار اسکله البکر و الامیه پهلوی گرفتیم شب تا ۹ صبح درگیری

است که باید ناو را ترک کند، ایشان همه مجروحین و افراد سالم را به داخل آب ریخت ولی خودش با ناو به زیر آب رفت. به نظر من کاری که ناوچه پیکان در هفتم آذر ماه سال ۵۹ کرد در تاریخ نبردهای دریایی بی‌نظیر بود. آن هم به خاطر خصوصیات شهید عزیزمان ناخدا همتی بود. شهید همتی فرمانده ما بود، اما هیچ وقت خودش را فرمانده ناو حساب نمی‌کرد، شبیه یک پرسنل زیردست در ناو کار می‌کرد، با همه رفاقت داشت، خلوص خاصی داشت، اصلاً یک آدم خاصی بود، پزگ شدن آدم‌های خاص می‌خواهد، اصلاً نمی‌توانم از کدام یک از خصوصیات ایشان تعریف کنم، از بسیجی بودنش، از مخلص بودنش، از وطن پرست بودنش. او ملتش را دوست داشت، به حدی ملتش را دوست داشت که حاضر شد زیر موشک قطعه‌قطعه شود ولی هرگز خودش را نجات ندهد، می‌توانست الان زنده باشد ولی نخواست، آن راهی را که می‌بایست و لیاقت آن را داشت، را انتخاب کرد و به نظر من تنها چیزی که شایسته ایشان بود فقط شهادت بود. این راه را انتخاب کرده بود. (راوی: ناو سروان بهروز شیرین‌زاده)

تا آخرین لحظه به فکر نجات پیکان بود

من یکی از بازماندگان جانباز ناوچه همیشه قهرمان پیکان به فرماندهی شهید محمد ابراهیم همتی هستم. با ناخدا همتی از سال ۵۳ تا ۵۹ خدمت کردم. او از نظر اخلاقی، شجاعت و ویژگی‌های انسانی یک فرد ممتاز بود که شجاعتش را در زمان جنگ نشان داد. شهید همتی شوخ طبع بود ولی در کنار آن مقرراتی هم بود. وقتی در کنارش بودی

✓ در اولین روزهای جنگ که هیچ کس تجربه جنگ را نداشت، ایشان کسی بود که اولین مأموریت دریایی را رفت و چراغ کانال آبراه ورودی عراقی‌ها را باز کرد و آورد و به واحد عملیات نشان داد. شاید عملیاتی‌ها یک مقدار ناراحت شده بودند که چرا شما تا آنجا رفته‌اید! کسانی که در ساحل بودند از کار او ترسیده بودند

عملیات نشان داد. شاید عملیاتی‌ها یک مقدار ناراحت شده بودند که چرا شما تا آنجا رفته‌اید! کسانی که در ساحل بودند از کار او ترسیده بودند که از فردا عراقی‌ها مین‌گذاری می‌کنند و ... او هم در مأموریت بعدی چراغ را گذاشت سرجای اولش. این کارها به زبان آسان است ولی در شرایطی که کسی تجربه جنگ نداشت، وارد شدن به آب‌های دشمن و کانال آبی آنها و چراغ بویه آنها را باز کردن و دوباره سر جایش گذاشتن خیلی سخت است. خصوصیات ایشان، در زمان جنگ خیلی بارز بود و همیشه می‌گفت ما باید بجنگیم یا باید برویم خانه استراحت کنیم. (راوی: ناخدا یکم فرهاد جنتی)

مثل پدر با بچه‌ها رفتار می‌کرد

کارهایی که همتی انجام می‌داد، برای رضای خدا بود، از ترس دیگران کاری انجام نمی‌داد، این برای ما خیلی ارزش داشت، مثل پدر با بچه‌ها رفتار می‌کرد، افرادی که در ناوچه‌های دیگر بودند حسرت ما را می‌خوردند و می‌گفتند عجب فرمانده خوبی دارید، ما هم لذت می‌بردیم و از جان مایه می‌گذاشتیم. وقتی می‌دیدم همتی آرام و قرار ندارد و پا به پای ما و بیشتر از ما زحمت می‌کشد خواب به چشم نمی‌آمد. یادم نمی‌آید زمانی که ما شب تا صبح بیدار بودیم، او بخوابد، می‌توانست این کار را بکند، چون معاون داشت ولی استراحت نمی‌کرد، همیشه در فکر این بود که عملیات‌ها را به خوبی انجام دهد. مثلاً ما شب تا صبح که بیدار بودیم، باید می‌رفتیم بالا چای درست می‌کردیم و می‌خوردیم، یک بار دیدم که همتی گفت الان نوبت من است، ساعت ۲ نیمه شب بود رفت شیر قهوه درست کرد و برای ما آورد. (راوی: ناویان سوم سید علی پاک نژاد) منبع: نرم افزار شهدای ارتش

نه، مزاحم نمی‌شوم، گفت امکان ندارد، تا نیایی در ناوچه و شام را با من نخوری باور نمی‌کنم که مرا بخشیدی! گفتم چیز خاصی نبوده، گفت امکان ندارد، صورتم را بوسید، دست داد و من گفتم «باشه، چشم». جای شما خالی، شب رفتم آنجا و او هم خیلی قشنگ از من پذیرایی کرد، از آن به بعد ما با هم دوست صمیمی شده بودیم.

یکی از خصوصیات که شهید همتی داشت این بود که انسانی بسیار خاکی بود، خودش و پرسنلش با هم مخلوط شده بودند. من حالت فرمانده و زیردست بین آنها کم می‌دیدم، حتی یک بار هم که می‌خواستند به دریا بروند، به یکی از درجه‌دارهایی که تازه به ناوچه آمده بود گفت داریم می‌رویم دریا ولی یادت باشد به من نگویی کاپیتان و فرمانده، من هم مثل شما هستم، همه با هم

همتی از پله‌ها بالا آمد، نیم تنه‌اش بیرون آمد و یک نگاهی به من و نفراتی که در آنجا بودند کرد و گفت انگار ناوچه ما شده ناوچه آموزشی! من یک مقدار ناراحت شدم و گفتم شما کاری به این کار نداشته باشید شما حکم کار نوشته‌اید برای تعمیر رادار و رادار شما تعمیر می‌شود حالا با یک نفر یا بیشتر، هر موقع رادار تعمیر شد من خدمت شما می‌رسم و امضای حکم کار را می‌گیرم، ایشان یک لحظه مرا نگاه کرد و بدون اینکه چیزی بگوید از پله‌ها رفت پایین. من هم یک مقدار ناراحت شدم و تصمیم گرفتم کار را انجام ندهم، بعد گفتم زمان جنگ است و این کارها معنی ندارد، مسائل خصوصی را نباید با کار قاطی کرد. خلاصه کار انجام شد و حکم کار را امضا کردند و رفتم. چون آماده باش صددرصد بود، خانواده‌ها به تهران رفته



یکی هستیم. به خاطر همین ویژگی خاکی بودن پرسنل‌اش واقعاً او را دوست داشتند، هیچ وقت ادعای فرماندهی نمی‌کرد، واحدها را کنترل می‌کرد ولی ادعای فرماندهی نمی‌کرد برای همین او و پرسنل‌اش با هم یکی بودند، نمی‌شد آنها را از هم جدا کرد.

در اولین روزهای جنگ که هیچ کس تجربه جنگ را نداشت، ایشان کسی بود که اولین مأموریت دریایی را رفت و چراغ کانال آبراه ورودی عراقی‌ها را باز کرد و آورد و به واحد

بودند و ما هم شبانه‌روز در پایگاه بودیم. فردای آن روز در اسکله بودم، شهید همتی همیشه لباس اورهال (کار) می‌پوشید و لباس فرم نمی‌پوشید، او مرا از دور دید و صدایم کرد. رفتم جلو، به من گفت ببخشید، گفتم چرا؟ گفت قضیه دیروز، گفتم من به دل نمی‌گیرم. گفت نه، من اینجوری قبول نمی‌کنم، باید امشب شام بیایی ناوچه و میهمان من باشی. من در کارخانجات کار می‌کردم و شام ناوچه خیلی بهتر از شام کارخانجات بود، گفتم



بررسی عملکرد تیزپروازان نیروی هوایی در عملیات مروارید

بزرگ‌ترین عملیات هوایی ایران در خلیج فارس

درآمد

جنگ تحمیلی علیه کشورمان که هشت سال به طول انجامید در آخرین روز تابستان سال ۱۳۵۹ با حملات ارتش بعثی به ایران اسلامی آغاز شد. نیروهای زمینی و هوایی ارتش ایران دفاع از کشورمان را آغاز کردند، اما بعثی‌ها به همین مقدار اکتفا نکردند. نیروهای ارتش بعث خیلی زود آتش جنگ را به آب‌های ایران هم رساندند. آن‌ها قصد داشتند تا از طریق توان هوایی و دریایی خود تحرکاتی را در شمال خلیج فارس آغاز کنند که هدف آن برهم زدن تسلط ایران بر حریم آبی خود بود. عراق در آن زمان ناوچه‌های پیشرفته اوزا را از روس‌ها خریده بود و هر چند وقت یکبار کاروان‌های ایران در خلیج فارس را هدف قرار می‌داد و موجب ناامنی برای ترانزیت دریایی ایران شده بود. به همین دلیل نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تصمیم گرفت با پشتیبانی با نیروی هوایی عملیاتی را در خلیج فارس طراحی و اجرا کند تا از شر ناوچه‌های مزاحم بعثی خلاص شود و اینگونه بود که در نخستین روزهای آذرماه سال ۱۳۵۹ یک عملیات مشترک طراحی شد.

چرا عملیات مروارید؟

عملیات مروارید توسط دریادلان نیروی دریایی ارتش و برای حفظ سیادت جمهوری اسلامی بر آب‌های گرم خلیج فارس آغاز شده بود و مأموریت نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران پشتیبانی یگان‌های عمل‌کننده در دریا بود. در آن زمان، بارگیری و تخلیه کالا برای عراق از طریق بندر ام‌القصر

هدف‌های دریایی را در منطقه عملیاتی خلیج فارس منهدم کنند.

مرحوم امیر سرتیپ خلبان محمدابراهیم کاکاوند از خلبانان نیروی هوایی ارتش حاضر در این عملیات درباره طرح ریزی این عملیات گفته است: «طرح‌ریزی این عملیات از ۳ یا ۴ ماه قبل از روز شروع انجام شده بود و ما این کار را به صورت مشترک در ستاد

که خارج از اروندرود است، انجام می‌شد. صدور نفت عراق از طریق دو سکوی عظیم نفتی به نام‌های «البکر» و «الامیه» واقع در اروندرود عملی می‌شد. در روز هفتم آذرماه سال ۱۳۵۹ در عملیات مروارید این سکوهایی نفتی منهدم شدند و عملاً صدور نفت عراق از طریق دریا قطع شد. خلبانان شجاع نیروی هوایی مأموریت داشتند تا در عملیاتی بزرگ

هماهنگی سروان محمد شریفی به فرماندهی پایگاه بوشهر ابلاغ شد. اینجا بود که نیروی دریایی از نیروی هوایی ارتش درخواست جنگنده‌های مجهز به موشک‌های مایوریک کرد تا با آنها بتواند ناوچه‌های اوزای بعثی را نابود کند.

هنوز خبری از ناوچه‌ها و هواپیماهای بعثی نبود که فانتوم‌های ایرانی به صورت دو فروندی از پایگاه ششم شکاری بوشهر پرواز کردند و به آسمان خلیج فارس رسیدند تا در عملیات مروارید حاضر شوند، عملیات مروارید آغاز شده بود و فانتوم‌های ایرانی در آسمان خلیج فارس منتظر شکار بودند. یکی از این فانتوم‌ها مجهز به موشک‌های هوا به هوا و دیگری مجهز به موشک‌های مایوریک بود. تکاوران دریایی برای روحیه دادن به خلبانان و تضعیف روحیه بعثی‌ها پرچم ایران را در بلندترین نقطه سکوی البکر نصب کردند. ناوچه‌های بعثی که همه به موشک‌های استیکس مجهز بودند چند فروند موشک به ناوچه پیکان شلیک می‌کنند که این موشک‌ها به سکوی البکر برخورد کرد. یکی از تکاوران حاضر در این عملیات می‌گوید: «بعد از تیراندازی‌های بسیار شدید آنجا را گرفتیم، دستگاه‌های مخابراتی هنوز روشن بود. اغلب افسران بعثی با قایق و شنا اقدام به فرار کردند که بیشترشان به وسیله ناوچه پیکان منهدم شدند.» پیام دادیم: «منطقه در اختیار ماست، پاکسازی کامل، بدون تلفات، روحیه عالی و آماده برای اجرای مراحل بعدی...» نیم ساعت بعد پیام فوری رسید که «سریعاً مرحله آخر عملیات را به اجرا درآورید و اسکله را ترک کنید، وسیله ترابری برایتان فرستاده خواهد شد.»

عصر ششمین روز از آذرماه سال ۱۳۵۹ بود که تکاوران نیروی دریایی ارتش با بالگردهای هوادریا بر روی اسکله البکر فرود آمدند و پس از درگیری سنگین با نیروهای بعثی آنها را وادار به تسلیم کردند. خبر سقوط اسکله‌ها به صدام که رسید او دستور داد تا تمام واحدهای نیروی دریایی عراق برای بازپس‌گیری سکوها اقدام کنند. این همان اتفاقی است که طراحان نیروی دریایی منتظر آن بودند.

سقوط اسکله‌ها به صدام که رسید او که از این اتفاق بسیار عصبانی شد و دستور داد تا تمام واحدهای نیروی دریایی عراق برای بازپس‌گیری سکوها اقدام کنند. این همان اتفاقی است که طراحان نیروی دریایی منتظر آن بودند.

تکاوران نیروی دریایی ارتش صبح روز هفتم آذرماه بر روی سکو مستقر شدند و ناوچه پیکان نیز برای به اشتباه انداختن رادار دشمن در پناه سکوی البکر قرار گرفت. از دور شبح ناوچه‌های عراقی به چشم می‌خورد، ۴ فروند ناوچه عراقی اوزا به سوی سکو نزدیک می‌شدند. مختصات ناوچه‌ها با

شهید سرلشکر خلبان جاوید الاثر ابراهیم شریفی



منطقه نیروی دریایی بوشهر انجام داده بودیم. طرح این بر این مبنا بود که این منطقه محل تردد کشتی‌های حامل آذوقه ما بود. در بیشتر اوقات اسکورت کشتی‌های تجاری که به سوی ایران می‌آمدند به صورت انفرادی برای ما قابل انجام نبود و ما این کشتی‌ها را به صورت ۱۰ یا ۱۵ فروندی جمع و با اسکورت به سوی خورموسی هدایت می‌کردیم تا بار خود را در بندر امام تخلیه کنند. ناوچه‌های اوزای بعثی این کشتی‌ها را با موشک استیکس هدف قرار می‌دادند و ما هم با آنها مقابله می‌کردیم، اما آن طور که باید و شاید موثر نمی‌شد. همین شرایط باعث شد تا نیروی هوایی و نیروی دریایی یک طرح مشترک را بنویسند تا مانع از این کار شود. جایگاه این ناوچه‌های بعثی در ام‌القصر بود و با ورود به خلیج فارس در پناه دو اسکله البکر و الامیه پنهان می‌شدند و حمله می‌کردند. پس این تصمیم گرفته شد تا نیروی دریایی این دو اسکله را اشغال و نیروی هوایی هم از بالا با فانتوم‌ها این عملیات را پشتیبانی کند.»

عملیات مروارید چگونه اجرا شد؟

همان طور که گفته شد قرار شد نیروی دریایی ارتش با پشتیبانی نیروی هوایی ارتش به اسکله‌های نفتی البکر و الامیه عراق حمله کند که اهمیت بسیاری برای عراق داشتند. نیروی دریایی می‌خواست با انهدام این دو اسکله دو هدف را محقق کند؛ نخست، انهدام تاسیسات نفتی عراق در خلیج فارس و دوم هم انهدام مخفیگاه ناوچه‌های اوزا.

امیر سرتیپ دوم خلبان بازنشسته علیرضا نمکی از فرماندهان گردان‌ها و خلبانان نیروی هوایی ارتش حاضر در عملیات مروارید حضور فانتوم‌های نیروی هوایی ارتش در عملیات مروارید را اینگونه روایت می‌کند: «من طبق دستور نبرد درفش که برای دریایی ارتش و دستور نبرد البرز که برای نیروی هوایی ارتش طراحی شده بود، عمل کردم. در این راستا، دستور دادم تا ۴ فروند فانتوم را برای عملیات آماده کنند و برای هر کدام نیز ۶ فروند موشک مایوریک نصب شود که در مجموع ۲۴ بمب بر روی ۴ فروند فانتوم نیروی هوایی نصب شد.»

عصر ششمین روز از آذرماه سال ۱۳۵۹ بود که تکاوران نیروی دریایی ارتش با بالگردهای هوادریا بر روی اسکله البکر فرود آمدند و پس از درگیری سنگین با نیروهای بعثی آنها را وادار به تسلیم کردند. خبر

وی ادامه می‌دهد: «پرچم سه رنگمان را به گردنم بستم و از دکل مخابراتی که ۴۲۰ پله داشت، بالا رفتم... وقتی بالای دکل رسیدم، درگیری هوایی ادامه داشت. یک فانتوم ایرانی با یک میگ عراقی در نبرد بود، بعد از چند دقیقه میگ در حالی که شعله‌های آتش از آن زبانه می‌کشید، در دریا سرنگون شد. چاقوی خود را باز کردم و با استفاده از کابل آنتن تلویزیون، پرچم جمهوری اسلامی ایران را بر فراز تاسیسات دشمن به اهتزاز درآوردم... از شادی در پوستم نمی‌گنجیدم...»

نخستین خلبانی که در منطقه عملیات حاضر شد

میگ‌های ۲۳ ارتش بعث برای غرق کردن پیکان و انهدام فانتوم‌های ایرانی وارد میدان شدند. آسمان نیز مانند دریا شلوغ شده بود در حالی که فانتوم‌های محافظ توجه میگ‌ها را به خود مشغول کردند. اف ۱۴‌های ایرانی نیز با حضور در این عملیات نقش پوششی فانتوم‌ها را برعهده داشتند. به گفته امیر سرتیپ دوم خلبان علیرضا نمکی تامکت‌های ایرانی در مجموع ۶ فروند از هواپیماهای بعثی را در عملیات مروارید منهدم کردند. امیر سرتیپ دوم خلبان بازنشسته علی بختیاری به همراه امیر سرلشکر خلبان شهید حسین خلعتبری در کابین عقب و حاضر در این عملیات خاطره‌ای از این عملیات نقل می‌کند: «من هنگامی که از بوشهر بلند شدم با ناوچه پیکان تماس گرفتم و مختصاتش را سوال کردم. ناخدای پیکان گفت که من به اسکله البکر چسبیده‌ام و ۴ فروند ناوچه عراقی را در رادار رهگیری کردم. من در حال پرواز به بالای سر ناوچه پیکان رسیدم و هر چه از

«پرچم سه رنگمان را به گردنم بستم و از دکل مخابراتی که ۴۲۰ پله داشت، بالا رفتم... وقتی بالای دکل رسیدم، درگیری هوایی ادامه داشت. یک فانتوم ایرانی با یک میگ عراقی در نبرد بود، بعد از چند دقیقه میگ در حالی که شعله‌های آتش از آن زبانه می‌کشید، در دریا سرنگون شد. چاقوی خود را باز کردم و با استفاده از کابل آنتن تلویزیون، پرچم جمهوری اسلامی ایران را بر فراز تاسیسات دشمن به اهتزاز درآوردم... از شادی در پوستم نمی‌گنجیدم...»

سوی پیکان اعلام شده بود را به چشم دیدم. ناگهان دیدم که ناوچه‌های اوزا با توپ‌های راداری خود در حال تیراندازی به سوی من هستند. برابر تاکتیکی که ما داشتیم به عقب برگشتم تا برای حمله آماده شویم.»

فانتوم‌های ایرانی بر روی خلیج فارس

او دوباره به منطقه بازگشت و با شلیک ۳ فروند موشک ماوریک سه ناوچه اوزای عراقی را نابود کرد. امیر بختیاری می‌گوید: «از ۴ فروند موشک ۳ فروند با موفقیت شلیک شد و یک فروند موشک هرز رفت. دو فروند موشک دو فروند ناوچه عراقی اوزا را به طور کامل غرق کرد و موشک سوم با

برخورد به پاشنه ناوچه اوزای دیگر آن را به طور نیمه غرق کرد.»

هواپیمای اف ۱۴ یکی از میگ‌های دشمن را شکار می‌کند

خلبانان با خوشحالی زیاد فریاد می‌زدند و الله اکبر می‌گفتند و در پاسخ به پیام رادیویی مجدد هواپیمای اف ۱۴ که آنها را به ترک منطقه فرا می‌خواند، نیز فریاد الله اکبر سر دادند. اینک هواپیمای دشمن، در حد خطرناکی به فانتوم نزدیک شده بود و بر روی آن قفل راداری کرده بود. خلبانان ناگاه به خود آمدند و با کم کردن ارتفاع، اقدام به ترک منطقه نمودند. در همین حین خلبان شجاع و ماهر اف ۱۴ با شلیک یک موشک فونیکس و یک موشک حرارتی، یکی از هواپیماهای دشمن را متلاشی و دیگری را وادار به فرار کرد. خلبانان فانتوم که از طریق رادیوی هواپیما مکالمات او را می‌شنیدند، از او به خاطر این اقدام شجاعانه‌اش تشکر می‌کنند و سالم به پایگاه برگشته و به زمین می‌نشینند.

صدای زنگ اسکرامل همه را به خود می‌آورد

خلبانان، مسرور از این پیروزی با خوشحالی سخت سرگرم بازگویی انجام ماموریت برای همکاران خلبان خود در گردان پروازی بودند، که مجدداً زنگ آلرت (اعلام خطر) به نشانه وضعیت اضطراری به صدا درآمد. به شتاب دو فروند هواپیمای اف ۴ از باند پرواز برخاسته و در نزدیکی منطقه درگیری، با ناوچه پیکان تماس می‌گیرند. ناوچه پیکان که متظر آنها بود، این بار هدف جدیدی را در آبراه ام القصر به آنها ارائه کرد.



قفل کرد. تا پیکان متوجه شد که رادار اوزا بر روی او قفل کرده و در تیررس آن قرار دارد، شروع کرد به درخواست کمک. ناخدای پیکان می‌گفت که برسید به دادمون برسید و موشک اولش رو زدیم. موشک اول را با تیربار زده بودند و موشک دوم به سینه ناوچه خورده بود. در نهایت موشک سوم به پاشنه پیکان برخورد کرد و پیکان غرق شد و ناخدا همتی شهید شد.»

انتقام پیکان

در همین حین خلبان متوجه یک ناوچه عراقی می‌شود که کمی دورتر با سرعت در حال حرکت به سمت عراق است. یقیناً این همان ناوچه‌ای بود که پیکان را مورد اصابت قرار داده بود. شهید اکبرادی بلافاصله به سمت ناوچه حرکت می‌کند. در همین هنگام از سوی هواپیمای اف ۱۴ مستقر در منطقه به فانتوم اطلاع داده می‌شود:



«دو فروند هواپیمای دشمن با سرعت به سمت شما در حال حرکت هستند ... بهتر است منطقه را ترک کنید.

هنوز پیام هواپیمای اف ۱۴ به پایان نرسیده بود که از سوی رادار زمینی نیز این مسئله تایید شد. خشم ناشی از غرق شدن ناوچه پیکان، آن چنان سینه خلبانان شجاع را به درد آورده بود که به هیچ کدام از اخطارها توجهی نمی‌کردند. هواپیمای اف ۴ با گردشی سریع به سمت ناوچه اوزای عراقی ادامه مسیر داد. در این هنگام ناوچه عراقی که در محدوده اسکله البکر قرار داشت، از وجود فانتوم ایرانی

باشند به صورت محرمانه در اختیارشان قرار خواهد گرفت.

شناسایی منطقه برای جدا شدن ناوچه پیکان

لحظاتی بعد از نشستن هواپیماها، یک فروند اف ۴ دیگر از پایگاه به منظور شناسایی و جست و جوی منطقه به پرواز درآمد. ماموریت این فانتوم شناسایی منطقه بود تا اگر ناوچه پیکان در جدا شدن از اسکله با تهدید از ناحیه شناورهای دشمن مواجه شدف به رفع تهدید و یا احیاناً انهدام شناور دشمن بپردازد. فانتوم با پرواز بر روی جزیره بوبیان و دهانه خور عبدالله، اطمینان حاصل کرد که خطر و تهدیدی برای حرکت ناوچه پیکان وجود ندارد و به مرکز از طریق کد اعلام نمود که ناوچه پیکان می‌تواند منطقه را ترک کند و خود نیز به پایگاه برمی‌گردد.

▼ امیر سرتیپ دوم خلبان محمد ابراهیم کاکاوندی

ناوچه پیکان عملیات پیکان را پایان یافته اعلام کرد؛ اما...

پس از اینکه ناوچه های اوزا نابود شدند دیگر چیزی در رادار ناوچه پیکان قابل مشاهده نبود و پیکان با اعلام پایان عملیات اجازه مراجعت از سکو را گرفت. اما غافل از این که یک ناوچه اوزا از روز گذشته در کنار سکو الامیه مخفی شده است.

امیر سرتیپ دوم خلبان بازنشسته علیرضا نمکی بخش پایانی عملیات را اینگونه روایت می‌کند: «پیکان سرمست از پیروزی در حال برگشتن به بوشهر بود. این ناوچه اوزا از زیر الامیه بیرون آمد و بر روی پیکان

هواپیماها درحالی که به طرف هدف تعیین شده در حرکت بودند و بر روی آب های خلیج فارس کوچک ترین تحرکات دشمن را از نظر می‌گذراندند، خلبان یکی از فانتوم‌ها با مشاهده اشیایی بر سطح دریا، تا حدودی از ارتفاع خود کاسته و بر سطح آب دقیق می‌شود. تعداد زیادی از نفرات دشمن را با جلیقه‌های نجات، در میان توده‌ای از روغن سیاه و بقایای یک ناوچه لجستیکی متلاشی شده که بر سطح آب شناور بود، مشاهده می‌کند. به نظر می‌رسید که این ناوچه لحظاتی قبل توسط عقابان تیزپرواز نیروی هوایی منهدم شده است.

ناوچه اوزای عراقی به فخر آب‌های خلیج فارس می‌رود

خلبانان اوضاع را به دقت بررسی می‌کنند. هواپیماها اینک به چند مایلی هدف رسیده بودند. هدف یکی دیگر از ناوچه های موشک انداز اوزا بود که در آبراه ام القصر رفت و آمد می‌کرد. دشمن از این آبراه صرفاً به منظور اختفاء ناوچه‌هایش بهره می‌جست که در مواقع لزوم، ناوچه‌ها از دهانه آبراه خارج می‌شدند و پس از انجام ماموریت، در آبراه پناه می‌گرفتند. ناوچه‌های ما نیز به علت باریکی آبراه، نمی‌توانستند به تعقیب آنها بپردازند؛ از این رو انهدام ناوچه‌های دشمن می‌بایست با عملیات هوا به سطح انجام می‌پذیرفت.

اطلاعات داده شده از ناوچه پیکان زمانی به خلبانان رسید که ناوچه عراقی به قصد ماموریت، از آبراه خارج شده بود. یکی از هواپیماها او را در صحنه رادار زیر نظر داشت. خلبان با مناسب دیدن موقعیت با انتخاب زاویه مناسب و شلیک یک موشک ماوریک، کابین فرماندهی ناوچه اوزای عراقی را مورد اصابت قرار می‌دهد و چون مخزن مهمات نیز در مجاورت کابین فرماندهی ناوچه قرار داشت، انفجار مهیبی، منطقه را تکان داد و دود ناشی از آن، بخشی از سطح دریا را پوشاند.

خلبانان پس از اطمینان یافتن از این که هیچ هدف دیگری در منطقه وجود ندارد، طی تماسی با ناوچه پیکان، فرمانده ناوچه را از انجام ماموریت، آگاه ساختند. او که از شنیدن خبر انهدام ناوچه عراقی بسیار خوشحال شده بود، از آنها تشکر کرد و اسامی خلبانان شرکت‌کننده در عملیات را خواست. لیبر دسته پروازی نیز از فرمانده ناوچه به خاطر اطلاعات دقیق و حساب شده‌اش تشکر کرده و می‌گوید که اسامی ما در پایگاه هوایی، محفوظ است و در آینده، چنان چه مایل

مطلع شده بود و مدام به چپ و راست می‌رفت تا از تیرس عقابان تیز چنگال نیروی هوایی در امان بماند؛ ولی خلبانان مصمم بودند به هر قیمتی ناوچه اوزای عراقی را هدف قرار دهند.

اخطارهای رادیویی هواپیمای اف ۱۴ شدیدتر می‌شد. خلبان هواپیمای اف ۱۴ اعلام می‌کرد که دشمن هر لحظه به شما نزدیکتر می‌شود، زودتر منطقه را ترک کنید.

شلیک دو موشک به سوی فانتوم

ناوچه عراقی چون در حال فرار بود باید از ارتفاع بالاتری روی آن قفل راداری انجام می‌شد و با اوج گرفتن فانتوم، خلبانان عملاً در تیررس هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتند. خلبان در یک لحظه ارتفاع هواپیما را در نقطه مناسبی بالا کشید و کمک او نیز بلافاصله بر روی ناوچه، عمل قفل راداری را انجام داد. در همین هنگام دو فروند هواپیمای دشمن که به فاصله چند مایلی فانتوم رسیده بودند، از ارتفاع گرفتن فانتوم نهایت استفاده را برده و هر کدام موشکی به سوی فانتوم رها کردند. خلبانان بلافاصله شروع به شکستن قفل راداری موشک‌های دشمن و اختلال در سیستم هدایتی آنها کردند.

در این هنگام هواپیمای اف ۱۴ نیز که متوجه شده بود فانتوم به اخطارها توجهی نمی‌کند، احساس خطر کرده بود و خود را سریعاً به محل استقرار فانتوم‌ها رسانده بود و آماده درگیری با دشمن بود، که هواپیماهای دشمن به محض اطلاع از این موضوع و فرار از دست موشک‌های دوربرد (فونیکس) مرگبار این هواپیما، پا به فرار گذاشتند.

فانتوم در بهترین شرایط برای رها ساختن موشک خود قرار گرفته بود، ولی بالگردهای پشتیبانی دشمن مستقر در منطقه و همچنین توپ‌های ضد هوایی مستقر بر روی ناوچه

▼ شهید خلبان حسین خلعتبری نقش پررنگی در عملیات مروارید ایفا کرد



به شدت به سوی فانتوم شلیک می‌کردند.

برخورد اولین موشک به ناوچه عراقی

خلبانان بدون توجه به این تهدیدات، تمام حواس خود را متوجه منهدم ساختن ناوچه عراقی کرده بودند. سرانجام لحظه موعود فرار رسید و خلبان در یک موقعیت مناسب، یک موشک ماوریک به سوی ناوچه اوزای عراقی شلیک کرد. موشک از زیر هواپیما رها شد و غرش کنان به سمت ناوچه حرکت کرد و دقیقاً به داخل محفظه موتورخانه ناوچه خورد و قطعات متلاشی شده ناوچه به آسمان برخاست.

✓
خلبانان بدون توجه به این تهدیدات، تمام حواس خود را متوجه منهدم ساختن ناوچه عراقی کرده بودند. سرانجام لحظه موعود فرار رسید و خلبان در یک موقعیت مناسب، یک موشک ماوریک به سوی ناوچه اوزای عراقی شلیک کرد. موشک از زیر هواپیما رها شد و غرش کنان به سمت ناوچه حرکت کرد و دقیقاً به داخل محفظه موتورخانه ناوچه خورد و قطعات متلاشی شده ناوچه به آسمان برخاست.

شلیک دومین و سومین موشک

دود ناشی از اصابت موشک به ناوچه، تمام منطقه را پوشانده بود. کمک به خلبان می‌گوید که ناوچه منهدم شده و بهتر است که منطقه را ترک کنیم؛ ولی شهید اکرادی نمی‌پذیرد و می‌گوید: «تا از غرق شدن ناوچه اطمینان حاصل نکنیم، منطقه را ترک نمی‌کنم». شهید اکرادی با گردشی بر روی ناوچه عراقی در حال سوختن، دومین موشک ماوریک را به سوی آن شلیک نمود. با برخورد موشک با ناوچه، زبانه‌های آتش و دود عظیمی به هوا برخاست. گویی که نفت را بر روی آب به آتش کشیده باشند. کمک خلبان مجدداً به شهید اکرادی می‌گوید: «این ناوچه کارش تمام است، بهتر است برگردیم». ولی شهید اکرادی جواب می‌دهد: «تا انتقام تک‌تک بچه‌های ناوچه پیکان را از دشمن نگیرم بر نمی‌گردم». کمک خلبان که می‌بیند شهید اکرادی

مصمم است که ناوچه دشمن به طور کامل به قعر آب‌های خلیج فارس روانه کند، از او می‌خواهد ارتفاع را بیشتر کند تا از دود ناشی از سوختن ناوچه در امان باشند و بتوانند سومین موشک ماوریک را به سوی آن شلیک کنند.

شهید اکرادی بلافاصله ارتفاع را بیشتر کرده و سومین موشک به سمت ناوچه عراقی شلیک می‌شود. موشک با برخورد با ناوچه، آن را به چندین قسمت تقسیم می‌کند و لحظاتی بعد آثری از آن بر روی آب‌های خلیج فارس نمی‌ماند.

نتایج عملیات مروارید

در این عملیات تعدادی از زنده‌ترین خلبانان هواپیمای اف ۴ و اف ۱۴، تانکرهای سوخت رسان، هواپیمای سی ۱۳۰ و نیز بالگردهای نیروی دریایی شرکت داشتند.

خلبانان شجاع نیروی هوایی، در این روز بزرگ‌ترین عملیات هوایی آفندی و ایذایی را در آسمان منطقه به اجرا گذاشتند و در نهایت علاوه بر انهدام تعداد زیادی از ناوچه‌های تندرو و اوزای عراقی، دو اسکله البکر و الامیه را نیز به شدت بمباران کردند.

طرح‌ریزی عملیات به شکلی بود که خیلی زود نیروی هوایی عراق به خود شکل تدافعی گرفت. نیروی هوایی عراق در این روز متحمل خسارات جبران ناپذیری شد، به شکلی که در این روز شش فروند هواپیمای دشمن توسط شکاری‌های نیروی هوایی هدف قرار گرفته و سرنگون شدند.

بعد از پایان عملیات هوایی، تازه مشخص شده که خلبانان شجاع نیروی هوایی چه بلایی بر سر عراق آورده‌اند. بالگردهای نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تا چند روز پس از عملیات، خدمه ناوها و ناوچه‌های منهدم شده و غرق شده عراقی را از سطح آب جمع‌آوری می‌کردند. در طول عملیات غرورآفرین مروارید بخش اعظم نیروی دریایی عراق از هم پاشید و به کلی نابود گردید. خسارات به طور کلی به شرح زیر بود: ۵ فروند ناوچه موشک‌انداز از نوع OSA 1 و OSA 2

ناو مین جمع کن ۱ فروند

ناو نیرو بر ۱ فروند

ناوچه تندرو ۳ فروند

یگان ناشناخته ۲ فروند

یگان صدمه دیده ۳ فروند

همچنین تعدادی از نیروهای دشمن نیز در این عملیات به اسارت درآمدند. منبع: سایت هیات معارف جنگ ارتش



بازخوانی بازتاب‌های عملیات مروارید در مطبوعات؛

ایران فاتح نبرد دریایی

درآمد

سپیدجامگان نیروی دریایی در ششم آذر ۱۳۵۹ به پایانه‌های صدور نفت «البکر» و «الامیه» تاختند و با همکاری نیروی هوایی ارتش، با وارد آوردن ضربات کشنده‌ای بر نیروی دریایی و هوایی دشمن وارد و بیش از دو سوم این پایانه‌ها را منهدم کردند و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی ایران را بر مرتفع‌ترین دکل این پایانه‌ها به اهتزاز درآوردند. برای درک بهتر موقعیت زمانی این عملیات و تاثیر آن بر روند جنگ تحمیلی به بازخوانی بازتاب‌های مطبوعاتی آن پرداخته‌ایم. باید توجه داشت این عملیات در شصت و هشتمین روز جنگ و در جایی که با وجود مقاومت جانانه رزمندگان اعم از تکاوران نیروی دریایی، نیروی زمینی ارتش، پاسداران سپاه خرمشهر و نیروهای مردمی قریب به یک ماه از سقوط خرمشهر می‌گذشت به وقوع پیوست و نقش زیادی در ارتقای روحیه نیروهای خودی و تزلزل نیروهای دشمن داشت.

۱۰ تن بقیه به اسارت دلاوران خلیج فارس درآمدند. در این درگیری یک فروند از ناوچه‌های مدرن عراقی‌ها که به اصطلاح نگهبان مزدوران دشمن بود، منهدم شد. در عملیات مشترک دریایی و هوایی امروز جمعه که تا بعدازظهر ادامه داشت جمعاً شش فروند از ناوچه‌های دشمن، ۴ فروند از ناوچه‌های اژدرافکن منهدم و به تهر دریا فرستاده شد. همچنین تعدادی از موشک‌های پرتاب شده از ناوچه‌های دشمن نیز در هوا

سوی عراق، مذاکرات خصوصی صدام با شاه اردن، بمباران پادگان تنومه و به آتش کشیده شدن دو انبار دشمن هستند. تیتر اول این روزنامه برگرفته از اطلاعیه شماره ۳۲۰ ستاد مشترک ارتش است، که در آن آمده است: شب گذشته در حمله مجدد رزمندگان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به سکوه‌های البکر و الامیه که تعداد ۲۰ تن از مزدوران عراقی روی آن موضع گرفته بودند تعداد ۱۰ تن از کافران به هلاکت رسیدند و

روزنامه جمهوری اسلامی: پرچم ایران بر فراز بزرگترین اسکله عراق به اهتزاز درآمد روز شنبه هشتم آذر ماه روزنامه جمهوری اسلامی در ۴۳۰مین شماره خود در حالی تیتر درشت: «۷ ناوچه مدرن و اژدرافکن عراق نابود شد» را در صفحه اولش منتشر کرده که دیگر اخبار مهم آن روز بازگشت حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی از سفر به کشورهای عضو جبهه پایداری عرب (سوریه، لیبی و الجزایر)، خرید تعداد زیادی تانک و موشک برزلی از

مورد هدف واقع و نابود شد. طی همین عملیات سکوی نفتی البکر در منطقه فاو پاکسازی شده و مزدوران مستقر در سکوی مذکور به اسارت قوای اسلام درآمدند. در این عملیات مشترک سه فروند میگ عراقی نیز توسط ناوهای نیروی دریایی و هواپیمای جنگنده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران سرنگون شد.

در ادامه مطالب صفحه ۴ روزنامه جمهوری



اسلامی در تاریخ ۸ آذر ۱۳۵۹ که تماماً به جنگ اختصاص دارد اخبار مختلفی از درگیری‌ها آمده است و در انتها نیز اطلاعیه ۳۱۹ ستاد مشترک ارتش درباره جزئیات غرق شدن یکی دیگر از ناوچه‌های مدرن عراقی توسط دلاوران نیروی دریایی منتشر شده است.

«پرچم ایران بر فراز بزرگترین اسکله عراق به اهتزاز درآمد» هم تیترو روز بعد روزنامه جمهوری اسلامی است که با فونت درشت در بالای صفحه به چاپ رسیده است. در صفحه اول این روز عکسی از حجت الاسلام خامنه‌ای در جبهه‌های جنگ به چاپ رسیده و مصاحبه ایشان با رادیو عربی با تیترو، ما با هر نوع سلیقه سیاسی در برابر دشمن متحدیم، منعکس شده است. از دیگر عناوین این صفحه مصاحبه با آیت الله صدوقی و دکتر حسن روحانی پیرامون بحث تخصص و تعهد است. در صفحات داخلی این روزنامه هم در تکمیل اخبار روز گذشته عملیات نیروی دریایی آمده است: همچنان در تجسس و نجات در منطقه ۲۰ نفر از نیروهای دشمن از سطح دریا جمع‌آوری شدند و به اسارت نیروهای ارتش جمهوری اسلامی درآمدند.

دلاوران خلیج فارس با جانبازی‌های زیاد در این نبرد عظیم موفق شدند، بزرگترین اسکله نفتی عراق به نام اسکله الامیه را به تصرف خود درآورند و پرچم جمهوری اسلامی ایران را به نشانه پیروزی حق بر باطل در بلندترین نقطه این اسکله عظیم به اهتزاز درآورند.

روزنامه اطلاعات: شکست دریایی عراق در خلیج فارس

روزنامه اطلاعات قدیمی‌ترین روزنامه کشورمان هم در روز شنبه ۸ آذر به انعکاس عملیات بزرگ دریایی کشورمان پرداخته است و با تیترو «شکست دریایی عراق در خلیج فارس» به استقبال آن رفته است. این روزنامه در صفحه اول خبر از بمباران مواضع بعثی‌ها در جبهه جنوب غربی اهواز به مدت ۳۰ دقیقه داده و اخبار بازدید رئیس جمهور از جبهه خرمشهر و برگزاری نماز جمعه تهران در زیر باران را هم در صفحه اول درج کرده است. اطلاعیه شماره ۳۲۰ که در آن به شرح عملیات و انهدام ۷ فروند ناوچه موشک‌انداز و ازدرافکن دشمن و نیز سه فروند میگ عراقی پرداخته شده در صفحه اخبار روزنامه اطلاعات درج شده است. در عملیات مشترک هوایی و دریایی امروز جمعه که تا بعدازظهر ادامه داشت جمعا شش فروند از ناوچه‌های دشمن (چهار فروند از ناوچه‌های

موشک‌انداز از نوع «اوزا» و دو فروند از ناوچه‌های ازدرافکن) منهدم و به قعر دریا فرستاده شد، همچنین تعدادی از موشک‌های پرتاب شده از ناوچه‌های دشمن نیز در هوا هدف واقع و نابود شد. طی همین عملیات سکوی البکر در منطقه فاو پاکسازی شده و مزدوران مستقر در سکوی مزبور به اسارت قوای اسلام درآمدند.

بازتاب‌های عملیات مرورادید در شماره ۱۶۲۹۸ روزنامه اطلاعات در تاریخ نهم آذر ۱۳۵۹ نیز ادامه یافته است، این روزنامه با چاپ تصویری از یکی از هلی‌کوپترهای نیروی دریایی نوشته است: هلی‌کوپترهای غول پیکر نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران با انتقال زنده‌ترین تکاروران نیروی دریایی به منطقه عملیاتی جنوب مقدمات اجرای حملات جسورانه و قهرمانانه نیروی دریایی جمهوری اسلامی را جهت انهدام کامل نیروی دریایی ارتش مزدور عراق و تصرف اسکله عظیم نفتی «البکر» عراق را فراهم می‌آورند.

گاردین: ایرانیان در دریا برتری آشکاری دارند

روزنامه گاردین چاپ لندن دو روز پس از عملیات مروراید و ضربه سخت نیروی دریایی عراق در شماره روز ۹ آذر ۱۳۵۹ خود در واکنش به برتری دریایی ایران و تاثیر آن در روند کلی جنگ نوشت: ایرانیان در دریا برتری آشکاری دارند و اگر کشتی‌ها و قایق‌های گشتی عراق از پناهگاه‌های خود خارج شوند، اکثر آن‌ها صحنه محو خواهند شد. اما به هر تقدیر بهترین حدس این است که ایرانیان توان ظرفیت نبرد طولانی مدت را از دست نداده‌اند و به خوبی آماده آن هستند.



اطلاعیه شماره ۳۲۰ که در آن به شرح عملیات و انهدام ۷ فروند ناوچه موشک‌انداز و ازدرافکن دشمن و نیز سه فروند میگ عراقی پرداخته شده در صفحه اخبار روزنامه اطلاعات درج شده است. در بخشی از این اطلاعیه آمده است: در عملیات مشترک هوایی و دریایی امروز جمعه که تا بعدازظهر ادامه داشت جمعا شش فروند از ناوچه‌های دشمن (چهار فروند از ناوچه‌های موشک‌انداز از نوع «اوزا» و دو فروند از ناوچه‌های ازدرافکن) منهدم و به قعر دریا فرستاده شد، همچنین تعدادی از موشک‌های پرتاب شده از ناوچه‌های دشمن نیز در هوا هدف واقع و نابود شد.

مروری بر آلبوم عکس‌های شهید محمد ابراهیم همتی

ناخدای باخدای پیکان

« درآمد

عکس‌ها، تصاویر و قاب‌های ثبت شده در طول زندگی هر فرد بیانگر بخشی از فراز و نشیب زندگی او و مراحل گوناگون حیاتش هستند. شهید محمد ابراهیم همتی در طول زندگی سی ساله خود تجارب مختلفی از جمله: تولد و کودکی در تهران، نقل مکان به تهران به همراه خانواده، پیوستن به نیروی دریایی در ۱۹ سالگی، طی دوره‌های تخصصی افسری نیروی دریایی در کشورهای مختلف و در نهایت فرماندهی ناوچه پیکان و رقم زدن بخشی از حافظه تاریخی ملت ایران با ایثار و پیکار بی‌نظیرش را پشت سر گذاشت. در این صفحات مروری تصویری بر بخشی از آلبوم عکس این شهید کرده‌ایم:

▼ محمد ابراهیم همتی در نوجوانی



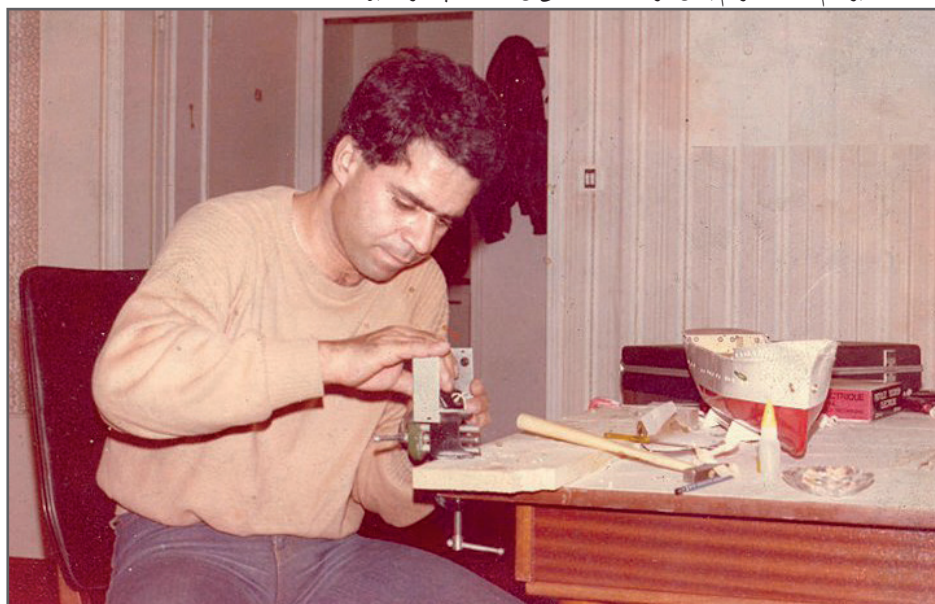
▼ عکس یادگاری در کنار میدان شارل دوگل پاریس



▼ جوان نابغه ریاضی و علاقه‌مند به حضور در ارتش



▼ محمد ابراهیم در حال سرهم بندی کردن ماکت کشتی‌ای که از اروپا خریده بود



▼ محمد ابراهیم همتی در حال دیده‌بانی در دوره‌های آموزشی در اروپا



▼ محمد ابراهیم همتی در لباس رسمی نیروی دریایی در کنار دوستان همکارش



▼ تصویری از مراسم ترحیم و یادبود ناخدا شهید محمد ابراهیم همتی با حضور همزمانش در سمنان



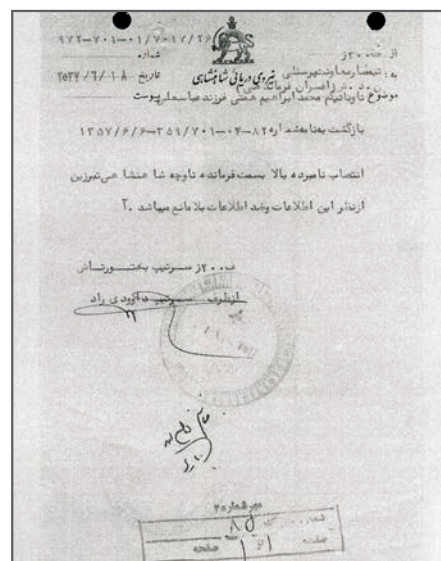
مروری تصویری بر اسناد و مدارک شهید محمد ابراهیم همتی

درآمد

اسناد و مدارک شخصی هر فرد گویای مراحل زندگی و رشد وی در جامعه است. در گزارش تصویری حاضر از صفحات شناسنامه شهید محمد ابراهیم همتی به عنوان اولین سند هویتی هر فرد تا مدارک نظامی و دوره‌های گذارنده شده در آلمان و سوئد و فرانسه توسط وی و نیز آگهی، ترخیص، برسر، از حماسه آفرین، به همراه ناوچه یکان در ۷ آذر ۱۳۵۹ گنجانده شده است:

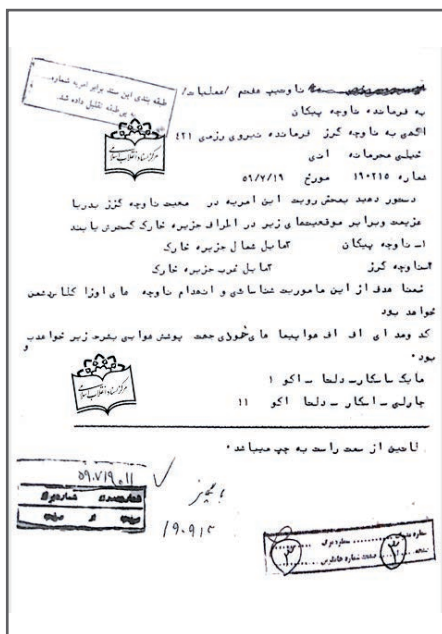
▼ صفحه اول شناسنامه شهید محمد ابراهیم همتی، وی در صفحه اول تاریخ پیوستش به نیروی دریایی را ۲۰ آبان ۱۳۴۸ درج کرده است.

▼ نامه تاییده انتصاب ناوسروان همتی به فرماندهی ناوچه تمرین توسط ضد اطلاعات ارتش در سال ۱۳۵۷.



سند اعزام ناوچه پیکان به جزیره خارک از سوی فرمانده نیروی رزمی ۴۲۱ در تاریخ ۷/۱۹/۷۰، در این نامه آمده است: به محض رویت این امر به در معیت ناوچه گرز به دریا عزیمت و برابر موقعیت‌های زیر در اطراف جزیره خارک گسترش یابند: ۱- ناوچه پیکان ۳ مایل شمال جزیره خارک ۲- ناوچه گرز ۳ مایل غرب جزیره خارک. ضمناً هدف از این مأموریت شناسایی و انهدام ناوچه‌های اوزا کلاس دشمن خواهد بود.

▼ جدول تشویق‌های ناخدا همتی در طول دوران خدمت؛ وی شش بار به دلیل جدیت و سرعت عمل در امور محوله مورد تشویق قرار گرفت.

[illegible]

▼ تعرفه شماره یک پرسنلی شهید محمد ابراهیم همتی و درج دوره‌های نظامی و تحصیلی گذرانده شده وی؛ دوره افسری دریایی در آلمان باختری، دوره زبان در داخل کشور، دوره مسلسل ۶۰ میلیمتری در سوئد، دوره توجیهی ای.سی.ام در فرانسه.



برادران شهید، رستم‌ها محمدابراهیم هستی

نمیدانستم پشت‌اپو قدر توار از نادان یعنی چه شما با شهافتان
عملا آنرا بما آموختید
شما حماسه آفرینان تاریخ جنگهای دریایی دنیا بودید
شما حماسه آفرینان ایران زمین بودید
شما افتخار آفرینان سرزمین دیوان بودید
با طلاع کلیه هموطنان میرسانیم در بیانور دران ناوچه
پیگان پس از دو ماه جنگ با دشمنان ایران زمین و
پاسداری از آبهای گرم و نیلگون خلیج فارس با
افتخار منهدم کردن بیش از ۶ واحد سطحی و ۷
جنگنده هوایی دشمن بالاخره در یک مصاف نابرابر
مورداصابت موشک قرار گرفتند و برخی از این
رزم آوران بدرجه شهادت نائل آمدند همین مناسبت
مجلس بزرگداشتی از ساعت ۱۴-۱۶ مورخه ۱۵ مرداد ۱۳۵۷
در مسجد استاد شهید مطهری
برقرار میشود از کلیه همشریان تقاضا میشود در این مجلس شریک و روح شهادی
معا یا خوشود نمایند

▼ جدول مشاغل سازمانی و غیرسازمانی ناخدا همتی: آخرین رده سازمانی وی فرماندهی ناوچه ملی پیکان در محل ناخدا سومی با کد ۰۱۰۵ از تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ بود.

[illegible]



یادی از شهدا و بازماندگان ناوچه پیکان در عملیات مروارید؛

دریادلان پیکان

شهدای این ناوچه عبارتند از:

۱. شهید ناخدا محمدابراهیم همتی فرمانده ناوچه پیکان
۲. شهید ناوبان یکم حسین حفیظی فرمانده دوم ناوچه و فرمانده توپخانه
۳. شهید ناوبان یکم قاسم لبافیان مامور از ناوچه کمان
۴. شهید ناوبان یکم سیامک درخشان مدیر ماشین ناوچه
۵. شهید ناوبان دوم حبیب‌الله محمدزاده افسر برق و سلاح ناوچه
۶. شهید ناوبان دوم علی‌اصغر معیری
۷. شهید ناو استوار دوم منوچهر مردانیان کنترلینگ آتش ناوچه
۸. شهید ناو استوار دوم ابراهیم پیرسیاهکل
۹. شهید ناو استوار دوم مختار رشنوار

اسلامی به ایران تحویل داده شد و ناخدا محمدابراهیم همتی بعد از بازگشت به ایران و مدتی پیش از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران فرمانده این ناوچه شد. ناوچه پیکان در دوران دفاع مقدس علاوه بر انجام گشت‌های دریایی و مأموریت‌های شناسایی اسکله‌های البکر و الامیه و خور عبدالله در عراق، در عملیات‌های دریایی اشکان، شهید صفری و مروارید نقش‌آفرینی کرد. این ناوچه در نهایت در روز هفتم آذر ماه سال ۱۳۵۹ پس از اینکه در عملیات مروارید سه فروند از ناوچه‌های عراقی اوزا را غرق کرد، در آب‌های نیلگون خلیج فارس هدف قرار گرفت و به اعماق دریا فرو رفت.

ناوچه «پیکان» با شماره بدنه (علامت اختصاری) P224 یکی از ۱۲ فروند ناوچه‌های موشک‌انداز و توپ‌دار کلاس کمان بود که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به سفارش ایران در کشور فرانسه ساخته شد.

طول آن ۴۷ متر و عرضش ۴/۷ متر بود. وزن پُر آن ۵ تن و ۲۸۵ کیلوگرم و وزن سبک ناوچه نیز ۲۴۰ تن بود. سرعت ناوچه پیکان ۵/۳۷ گره دریایی و بُرد عملیاتی آن ۲ هزار مایل با سرعت ۱۵ گره دریایی و ۷۰۰ مایل با سرعت ۷/۳۳ گره دریایی بود. مأموریت این سامانه، شناور رزمی موشک‌انداز بود. این ناوچه قبل از پیروزی انقلاب

تعدادی از کارکنان ناوچه پیکان نیز زنده ماندند که اسامی آنها عبارت است از:

۱. ناو استوار دوم یوسف کرم پور
۲. مهنای یکم مجتبی مسیحی
۳. مهنای یکم محمدرضا علی جانی
۴. مهنای یکم جواد حریرچی
۵. مهنای یکم حسین تیاور
۶. مهنای دوم حمید زنگنه
۷. مهنای دوم محمدرضا نجاری
۸. مهنای دوم محمدتقی خلیلی پور
۹. مهنای دوم بهروز شیرینزاده
۱۰. مهنای دوم ابراهیم محمدی

۲۳ سال پس از غرق شدن ناوچه پیکان، نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مشابه همان ناوچه را ساخت و با همان نام در دریای خزر به آب انداخت.

۲۱. شهید مهنای دوم نوشاد طهماسبی
۲۲. شهید مهنای دوم رحیم ارجمندی مامور از ناوچه کمان
۲۳. شهید مهنای دوم عزیز عزیزی مامور از ناوچه کمان
۲۴. شهید مهنای دوم عزت الله محمدزاده
۲۵. شهید مهنای دوم حسن پروستان، پزشک
۲۶. شهید کارمند فنی ساسان دشتی
۲۷. شهید کارمند فنی سید محمد حسینی

علاوه بر این شهدا ناویان یکم محمدرضا کوشا و مهنای یکم میرمسعود حسینی اعضای تیم عملیات ویژه نیروی دریایی ارتش و ستوان دوم خلبان سید ابراهیم شریفی افسر ناظر مقدم هوایی هم که در این ناوچه بودند به شهادت رسیدند.

۱۰. شهید ناو استوار دوم صادق صادقی لنگرودی
۱۱. شهید ناو استوار دوم شهباز آذری
۱۲. شهید مهنای یکم اصغر نوروزی
۱۳. شهید مهنای یکم محمدرضا قربانی پور
۱۴. شهید مهنای یکم سید موسی امیری مقدم
۱۵. شهید مهنای یکم ناصر خوش نیت
۱۶. شهید مهنای یکم علی اصغر مخصوص آبکناری
۱۷. شهید مهنای دوم حسن چاپارکار
۱۸. شهید مهنای دوم پرویز سلطان بلاغی
۱۹. شهید مهنای دوم عبدالرضا مجردی دریس
۲۰. شهید مهنای دوم محمد بیگ وردی

